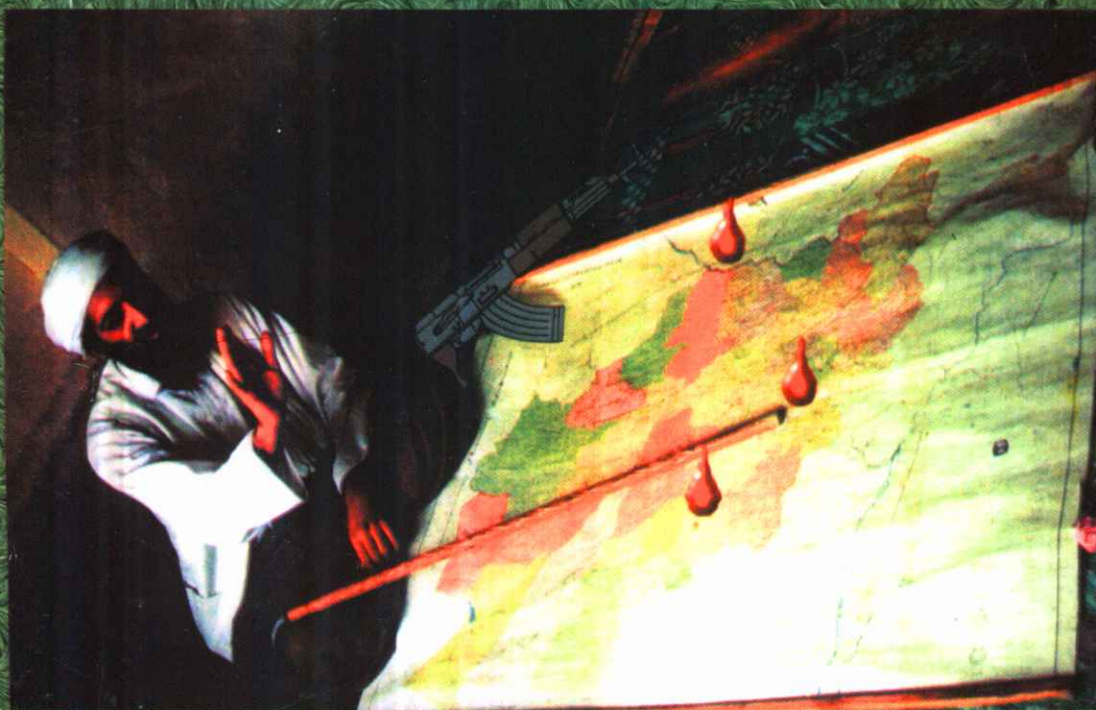
عماد ندّاف

اسامه بن لادن

یك نفر از یك میلیارد!



ترجمه‌ی : عثمان ایزدپناه

عماد ندّاف

اسامه بن لادن

یک نفر از یک میلیارد!

ترجمه‌ی: عثمان ایزدپناه



▣ نام کتاب: .... اسامه بن لادن (یک نفر از یک میلیارد!)

▣ مؤلف: .... عماد نذاف

▣ مترجم: .... عثمان ایزدپناه

▣ ناشر: .... عابد

▣ حروفچینی، صفحه‌آرایی و طرح جلد .... خسروی، بوکان، ۲۸۶۷۵-۰۴۸۲۶۲

▣ لیتوگرافی .... معاصر

▣ صحافی .... ولی عصر

▣ شمارگان .... ۲۰۰۰ جلد

▣ نوبت و تاریخ چاپ .... اول بهار ۱۳۸۱

▣ قیمت .... [illegible] تومان

▣ شابک ۹۶۴-۳۶۴-۱۷۲-۴ *ISBN* 964-364-142-4

نشانی مراکز پخش: ۱) تهران، خ طالقانی، نبش ملک‌الشعرای بهار، ساختمان ایران بک ، طبقه سوم ، نشر عابد. تلفن: ۸-۸۸۱۲۶۷۷

نشانی پستی: تهران ـ صندوق پستی ۶۷۸-۱۴۴۵۵

۲) آذربایجان غربی، سردشت، خیابان سرباز، پاساژ خانقاه، طبقه دوم، کتابفروشی صمیمی، تلفکس: ۳۲۲۴۲۰۳ و ۳۲۲۸۸۶۱

فهرست مطالب

اوضاع و شرایط ظهور بن لادن

دروازه‌های دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، هرگز به روی حقایق تاریخ باز نیست! این دروازه‌ها بسته‌اند وگرنه چرا دنیا از عِلَل و عواملِ آن چه اکنون براساس روندی غیرمنطقی در جریان است، بی‌خبر است؟ هیچ‌کس وارد نمی‌شود و کسی هم بیرون نمی‌رود.. دقیقاً مانند «**اریحا**» که توسط بنی‌اسرائیل بسته شده بود.[1]

موضوع به سال ۱۹۴۸ م بر می‌گردد؛ آنگاه که «**لورنس غریز والد**»، نویسنده‌ی آمریکایی، از رفتار وحشیانه‌ی یهودیان با عربها، به شدّت تحت تأثیر قرار گرفت و کتاب مهمّی را تحت عنوان "*This swor for Allah*" به نگارش در آورد و «**مُنیر بعلبکّی**» در سال ۱۹۵۴ آن را تحت عنوان «**یک دلار بپرداز تا یک عرب را بکشی**» به عربی برگرداند.

این نویسنده، برای پرده برداشتن از این موضوع که سِفر توراتی «یوشع» چه تأثیری در روحیه‌ی قاتلانی گذاشت که دست به کشتار «**دیریاسین**» زدند، نیاز به تلاش فراوانی نداشت.

بنابراین، هیچ نویسنده‌ای در هیچ کشوری از کشورهای جهان، هرگز نیازمندِ بذل تلاشهای زیادی نیست، تا به این حقیقتِ آشکار پی ببرد که پرده‌ای از ظلم و ستم، چهره‌ی دنیای کنونی را پوشانده است.

فوکویاما، نویسنده‌ی آمریکایی، در اتاقش آرام و آسوده به خواب فرورفت و کتابِ کوچکش را درباره‌ی پایانِ تاریخ، بست؛ کتابی که در آن سقوطِ اتّحادِ جماهیر شوروی و پیروزی ارزشهای غرب را پیش‌بینی کرده است. در واقع، اتّحاد جماهیر شوروی مضمحل شد و غربِ هم، درصدد است تا از طریق کیشِ جدید «**نظم نوین جهانی**»، جامه‌ی پیروزی‌اش را به تن کند.

۱ـ در سِفر یوشع آمده است: «اریحا به وسیله‌ی بنی‌اسرائیل بسته بود؛ نه کسی از آنجا خارج می‌شد و نه کسی داخل می‌شد....» هم‌چنین آمده است که «بنی اسرائیل، تمام مردان، زنان، کودکان، سالمندان و حتی گاو و گوسفند و الاغها را از دم تیغ گذراندند». (ر.ک: **الکتاب المقدّس**، سِفر یوشع، اصحاح ۶، آیه‌ی ۱و۲۱).

فروپاشی این ابرقدرتِ سابق، چیزی جز این نبود که آمریکا در طرحِ تسلّط بر تمامِ جهان، مانعِ سختی را پشتِ سرگذاشته بود. ولی بقیه‌ی موانعی که در آینده بروز خواهند کرد، کارشناسان دیگری غیر از «**فوکویاما**»، می‌بایست آنها را شناسایی کنند که تاکنون موفّق به این کار نشده‌اند. از این رو، برخلاف هیاهویی که تئوری «فوکویاما» درباره‌ی «پایان تاریخ» به راه انداخت، نظریه‌ی «نظم نوین جهانی» و «دهکده‌ی جهانی» مطرح شد؛ دهکده‌ای که در مقابل چشمِ سردمدارانِ کاخ سفید که با توطئه‌های یهودیان و ماجراجویی‌های زنان آنها ـ که مانند حشره‌ی «بید» در اتاق کار مؤسسات آمریکایی پخش و پراکنده‌اند ـ سرگرم شده‌اند، روزبه‌روز کوچک و کوچکتر می‌شود و سپس هیاهوی تبلیغاتی درباره‌ی آن به راه می‌اندازند!

سپس تئوری «**جنگِ تمدّنها**» برای توجیه کردن هشدارها، تسلّط یک ابرقدرت برجهان و مکانیسم برخوردهای آینده، مطرح شد. و به تعبیری هولناک‌تر، وقت آن رسیده است که این جهان تسلیم شود».

ولی «**ساموئل هانتینگتُن**»، صاحبِ این نظریه، در مقابلِ این رخداد، خوشحال و سرمست به نظر می‌رسد. او نظریه‌ی خویش را درباره‌ی برخوردِ تمدّن غربی با تمدّن اسلامی و یا هر تمدّن فرضیی که در آینده سربرآوَرَد، ثابت می‌کند.

ـ دیوانه هانتینگتُن!

کسانِ زیادی این لقب را به او دادند. گویی که هیچ چیز در «**بالکان**» اتفاق نیفتاده... انگار که هیچ دسیسه‌ای برای منطقه‌ی «**قفقاز**» در کار نیست و مثل این که چیزی برای **هند، چین، ژاپن... و ما مسلمانان**، در راه نیست!

در هر دوره‌ای از تاریخ، غربیان، اطرافِ ما را می‌گیرند و مترسک‌های موهوم برای ما می‌سازند؛ سپس ادّعا می‌کنند که این مترسک‌ها آنان را می‌ترساند. امّا واقعیت این است که غربیان، از هر ساختاری که ممکن است به اتّحاد و اتّفاق ما بینجامد، هراس دارند.

آنان از وضعیت جغرافیایی ما، از ثروت ما، از جمعیت ما، از هر چیزی که به ما مربوط می‌شود؛ حتی از اعتقادات ما، می‌ترسند.

این بار، کمی بیشتر به عقب برمی‌گردیم تا بیم و هراس غرب را از مسلمانان در اوضاع و شرایط بیشتری ببینیم، از جمله:

- میراث مرد بیمار[1] (ترکیه).
- استعمار و معاهده‌ی «سایکس - پیکو»[2] و تجزیه‌ی خاورمیانه.
- اقلیّت‌های قومی و مذهبی.
- پیمان‌های شوم /از جمله اعلامیه‌ی «بالفور»[3]/
- دکترین آیزنهاور.[4]
- خطر کمونیسم.

و تهمت‌هایی که اکنون فراروی داریم عبارتند از:

- نقض حقوق بشر.
- نقض اصول دمکراسی.
- پشتیبانی از تروریسم در جهان.

پس از کنفرانس مادرید و پیمان «**اُسلو**» و فروکش کردن عملیات نظامی مقاومت فلسطینی، به این علّت که امکان چسباندن تهمت تروریسم به عربها وجود نداشت، لازم بود تا دلایل تازه‌ای مبنی بر تروریست بودنشان جستجو کنند!! غربی‌ها چیزی جز مقاومت ملّی لبنان و جنبش «حماس» را نیافتند، تا فعالیّت‌های آنها را در محدوده‌ی این دایره (تروریسم) قرار دهند، زیرا آنان، خواهان هیچ‌گونه اقدام دلاورانه‌ای در منطقه‌ی ما نیستند.

رویارویی بی‌وقفه‌ی عربها با این ادّعاها سبب شد تا «تروریسم عربی» را بر آن اطلاق کنند. آری، این مقابله، توانست تهمت‌ها را محدود کند و از تأثیرات آنها

۱- **مرد بیمار**، لقب دولت عثمانی در جنگ جهانی اوّل (۱۹۱۴ میلادی). - م.

۲- **معاهده‌ی سایکس - پیکو**، در سال ۱۹۱۶ م انگلستان و فرانسه طبق معاهده‌ی سایکس - پیکو، خاورمیانه را میان خود تقسیم کردند. براساس این قرارداد؛ عراق، اردن و فلسطین تحت‌الحمایه انگلستان،و سوریه و لبنان تحت‌الحمایه فرانسه شد.(ر.ک:**تاریخ عمومی**، سال چهارم آموزش متوسطه‌ی عمومی، شرکت چاپ و نشر ایران، تهران، ۱۳۷۳، ص۷۲). - م.

۳- در سال ۱۹۱۷ م **لُرد بالفور**، وزیر امور خارجه انگلستان، در تعقیب اهداف استعماری کشور انگلیس، اعلام کرد که یهودیان می‌توانند در فلسطین برای خود دولتی تأسیس نمایند که به **اعلامیه‌ی بالفور** معروف است. - م.

۴- **دکترین آیزنهاور**، در سال ۱۹۵۷ م ، توسط **آیزنهاور**، رئیس جمهور وقت آمریکا اعلام شد. براساس این دکترین، ایالات متّحده آمریکا آماده بود تا به آن دسته از کشورهای خاورمیانه که در خطر کمونیسم قرار داشتند، کمک نظامی بدهد. - م.

بکاهد. چه، عربها اقدام به تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی برای تعریف تروریسم کردند و فرقِ میان «**تروریسم**» و «**مقاومت با اشغالگر**» را برای جهانیان توضیح دادند و پشتیبانی خویش را از صلح اعلام داشتند و به صورتِ عملی، در مراحل آن مشارکت نمودند (گرچه این مشارکت برای همه‌ی عربها قانع کننده نبود)...

از این رو است که از خلالِ اقدامات ـ یا اشتباهاتی ـ که برخی از مسلمانان هر از چند گاهی دست به آن می‌زنند، تلاش‌هایی برای نوسازی مترسکِ «تروریسم» به عمل می‌آید و این بدان معنا است که در برابر حقایقی قرار داریم که شایسته است با آنها روبه‌رو شویم:

ـ **حقیقت نخست**: به خاطر بیم از فعّالیتِ دعوت اسلامی در جهان، حملات سختی در جهان بر ضدّ اسلام به راه انداخته شده است.

ـ **حقیقت دوّم** این که: عربها آماجِ این حملاتِ شدید هستند؛ زیرا آنان ستونِ فقرات دعوت اسلامی در جهان را تشکیل می‌دهند.

ـ **حقیقت سوّم**: هرگونه اقدامِ تروریستی که یکی از عرب‌ها به آن دست می‌یازد یا به نحوی با عرب‌ها مرتبط باشد، بهانه‌ی آشکاری می‌شود تا اسلام و عربها به طور یکسان مورد اهانت قرار گیرند.

ـ **حقیقت چهارم**: گاهی اوقات اعمال تروریستی در جهان، با طرّاحی سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی غربی یا اسرائیلی شکل می‌گیرد، تا چهره‌ی نفرت‌انگیزی در ذهنیّت دنیای متمدّن نسبت به عرب‌ها و مسلمانان، ترسیم شود.

ـ **حقیقت پنجم**: ـ که باید پیوسته از آن دفاع کنیم ـ این است که ما حق دفاع از خود را داریم و می‌توانیم از تمام راه‌های ممکن، با اشغالگران مقابله کنیم و این کار، اقدام تروریستی به شمار نمی‌آید.

در این اوضاع و احوال بود که **قضیه‌ی اسامه بن لادن** ظهور کرد!! معمولاً افرادی که نسبت به آرمانهایشان حماسی و پرشور هستند، تمامی راههایی را که به این آرمانها خدمت می کند، جستجو می‌کنند. اُسامه بن لادن در اوایل دهه‌ی هشتاد، قضیه‌ی داوطلب شدن برای مبارزه با اشغالِ شوروی در افغانستان را، در صدرِ همه‌ی مسایل قرار داد و در آن زمان به خاطرِ این اقدام، از او و تمام کسانی که به زیان قضیه‌ی قُدس، تمام توجّه خویش را به موضوع افغانستان مبذول کردند، به شدّت خرده گرفتند.

موضوعِ فلسطین در صدرِ قضایای عربی است که یک بُعد اسلامی به خود

گرفته است؛ مخصوصاً موضوعِ حسّاس شهرِ **قُدس** که به تمام مسلمانان مربوط می‌شود و این مسأله در کنفرانس اسلامی که در سال ۱۹۸۰ در مکّه‌ی مکرّمه تشکیل شد، مورد بحث قرار گرفت.

هنگامی که مسأله‌ی افغانستان که بن لادن به خاطر آن رهسپار آن دیار شده بود، پایان یافت، وی قضیه‌ی **قدس یا فلسطین** را مورد توجّه قرار نداد؛ بلکه یک دشمن فرضیِ تازه، یعنی ایالات متّحده آمریکا را ـ که در دوران نبرد با شوروی در افغانستان از همرزمانِ او پشتیبانی می‌کرد ـ نصبِ‌العین خود ساخت!

این موضع‌گیری جدیدِ بن لادن نیز، به عنوانِ عیب دیگری بر او گرفته شد؛ زیرا مهم‌ترین مسأله‌ی مسلمانان را از دایره‌ی کاریِ خویش دور داشت ؛ در حالی که مسلمانان، نیازمند هرگونه تلاشی بودند؛ حتی اگر آن تلاش از سوی یک شخص انجام می‌گرفت!

در دو قضیه‌ی مهمّی که در جهانِ اسلام پیرامون آن جنجال‌آفرینی شد، بن لادن، دیدگاد خود را مطرح نکرد و بدین خاطر، زمینه فراهم شد تا اشکالات تازه‌ای از او بگیرند. این دو قضیه عبارتند از:

ـ سوء استفاده از هرگونه فعّالیّت اسلامی برای مبارزه با اسلام در جهان.

ـ تروریسم وحشیانه در الجزایر.

مسلمانان، برضدّ هر اقدامی که حقیقت اسلام را مورد اهانت قرار دهد، ایستاده‌اند؛ به ویژه موضوع «تروریسم» که بهانه‌ی اصلی برای تهاجمی بود که علیه اسلام در جهان شکل گرفت. در آن زمان، اسامه بن لادن، موردِ این اتّهام قرار گرفت که وی بسیاری از جنبش‌هایی را که دست به اقدامات تروریستی می‌زنند و نامِ «اسلامی» را یَدَک می‌کشند، تأمین مالی می‌کند.

نکته‌ی دیگر این که بر تمامی احزاب و جماعت‌های اسلامی، لازم بود که موضعِ خود را در قبال مسائل الجزایر اعلام نمایند و بپرسند که: «آیا کشتارِ مردمِ بی‌گناه و کودکان، یک اقدام اسلامی است؟!» و در این صورت چه کسی دست به این کشتارها می‌زند؟

در سالهای اخیر، وضعیّتِ کشورهای عربی و اسلامی بر وفقِ مُراد نبود: **عراق**، تحت محاصره‌ی اقتصادی بود و مردم آن، در معرضِ فاجعه‌ی گرسنگی و محاصره‌ی طولانی قرار داشتند؛ جمهوریِ **لیبی** و **سودان** هم تحت محاصره بودند... . **سوریه** نیز می‌بایست در برابر فشارهای بزرگی که در زمینه‌های مختلف

بر آن وارد می‌شد، تکلیف خود را روشن کند. ... هم‌چنین مردم **لبنان و فلسطین** هم، وضعیّت ناخوشایندی داشتند... و در کلّ، وضعیّت عربها بی‌نهایت تأسّف‌بار بود!

براین اساس، ایفایِ نقشِ اسامه بن لادن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. اگر او یک چهره‌ی مسلمان، بسان نمونه‌های معاصر در جهان مانند «**چه‌گوارا**»[۱]، «**کارلوس**»[۲] و «**باراباجیا**» بود، وی این چهره از خویش را در زمان نامناسبی ترسیم کرده است. و اگر بن لادن تنها یک داوطلبِ پرشور عربی است و ثروتش او را در افغانستان مشهور کرده است، این آوازه و این تجربه‌ای که به دست آورده است، سزاوار است او را در وضعیّتی قرار دهد تا در برنامه‌ی کاری‌اش تجدید نظر کند.

اسامه بن لادن شخصیتی است که باید به طور مفصّل مورد بررسی قرار گیرد؛ چون او دست به هر اقدامی بزند یک نفر از یک میلیارد است!!

عماد ندّاف

۱ـ **ارنستو چه‌گوارا**، در آراژنتین به دنیا آمد و در رشته‌ی پزشکی فارغ‌التحصیل شد. او همراه دوستش، تمام آمریکای لاتین را با موتورسیکلت زیرپا گذاشت و با مسائل و مشکلات این قاره از نزدیک آشنا شد. بعدها از آرژانتین به «گواتمالا» رفت و در جنبش انقلابی آن، شرکت کرد و سپس به انقلابیونِ «کوبایی» پیوست و همراه با «فیدل کاسترو» در جنگ چریکی شرکت کرد و کوبا را از دست رژیم آمریکایی «باتیستا» آزاد کردند. او در فکر استراتژی انقلاب رهایی‌بخش قاره‌ای ؛ یعنی به شیوه‌ی کوبا بود. به همین جهت به «بولیوی» رفت تا به سازماندهی انقلاب در این کشور بپردازد که سرانجام به وسیله‌ی نیروهای «سیا» و رژیم دیکتاتوری بولیوی، دستگیر و تیرباران شد. ـ م.

۲ـ **کارلوس** را می‌توان یکی از پیچیده‌ترین شخصیت‌های قرن بیستم نامید؛ کسی که با چهره‌های گوناگون و نام‌های مختلف، سالها مأموران امنیتی کشورهای جهان، او را تحت تعقیب قرار دادند. او در ونزوئلا به دنیا آمد و بزودی با افکار انقلابی آشنا شد و عملیات‌های زیادی را رهبری کرد از جمله: شرکت در گروگان‌گیری وزرای نفت «اوپک» در دهه‌ی هفتاد که به شدّت جهان را تکان داد و «جمشید آموزگار»، وزیر نفت وقت ایران نیز، جزو این گروگان‌ها بود. کارلوس، بعد از سالها زندگیِ مرموز و پر از ابهام، بالاخره در کشور سودان دستگیر شد و به فرانسه تحویل داده شد. ـ م.

اسلام، کشمکش جهانی و قضیه‌ی بن لادن

تمدّن غربی در ادوارِ مختلفِ تاریخ، بارها در برابر تـمدّنِ اسـلامی بـه لرزه درآمده و دچار شکست شده است.

شاید ناتوانی تمدّنِ غرب در متوقّف کردن فتوحات اسلامی، در بـرهه‌ای از تاریخ، بارزترین عاملِ بیم غرب از بیداری اسلامی یا رشد اسلامگرایی و انـتشار اسلام در اروپا، ایالات متّحده آمریکا و بقیه‌ی کشورهای جهان باشد.

در تفسیر این مقوله، دو رویکرد وجود دارد: **رویکرد اوّل**، نفوذ و تسلّطِ تمدّنِ اسلامی را یک اقدام خصمانه نمی‌بیند؛ امّـا **رویکردِ دیگر**، بـر ایـن بـاور است کـه هرگونه رشدِ نیروهای اسلامی، به منزله‌ی تهدید علیه تمامی مصالح غرب است.

«**زیگرید هونکه**»، خاورشناس آلمانی، براین اعتقاد است که گسترشِ اسلام در اروپا، تمدّن غرب را به پیش بُرد. چه، «**اولین بار**، در قرن هفتم میلادی، هنگامی که عرب‌های مسلمان، بر اروپا مسلّط شـدند و یک امـپراتـوری اسـلامی را بـنیان گذاشتند و نفوذشان را بر بخش‌های بزرگی از مـناطق دریـای مـدیترانـه‌ی قـدیم، گسترش دادند، محرّک‌های بسیار نیرومندی برای پیشبردِ آینده‌ی اروپا تا عـصرِ حاضر بوده‌اند و با انتقال دادن مرکزِ ثقلِ تاریخی به میان **ژرمن‌ها** در اروپای میانه، ساختار و بافت جهان غرب را تغییر دادند».[1]

از این عبارات، فهم درست و واقعیِ مکانیزم گسترش تمدّن اسلامی در غرب روشن می‌شود که «**هونکه**»، جوانب دیگر آن را نیز تبیین می‌کند و بر این باور است که این جوانب، به مثابه‌ی دوّمین تسلّط تـمدّن اسـلامی بـر غـرب است... **دوّمـین پیروزی** هنگامی بود «که جهانِ اسلام، انـبوهِ تـولیدات فـرهنگی را در زمـینه‌های علوم، هنر، صنعت و هم‌چنین زمینه‌های متعدّد تمدّنی، به جهان غرب ارزانی داشت.

۱ـ زیگرید هونکه، **التوجّه الأروبي إلی العرب و الإسلام (حقیقة قادمة و قدر محتوم)**، ترجمة: د. هانی صالح، مؤسسة الإیمان و دارالرشید، دمشق، بیروت ۱۹۹۸، ص ۳.

این نعمت‌های سرشار، از طریق زائران خانه‌ی خدا، صلیبی‌ها، بازرگانانی که به امپراتوری اسلامی می‌آمدند، و هم‌چنین توسّط دانشمندان و محقّقان در آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌های اسلامی، به جهان غرب سرازیر شد. این گروه از دانشمندان، پیوسته در حال گشت و گذار بودند و دانش و تمدّنشان را همراه خود به آن دیار می‌بردند... هم‌چنین ما نباید ترجمه‌ی کتاب‌هایی را که به زبان عربی نوشته شده بودند، فراموش کنیم؛ به ویژه نقش دارالترجمه‌ای که در شهر «**طُلَيْطِلَة**»[1] تأسیس شده بود. نیز، نقش دانشمندانی که به دربار پادشاهی فردریک دوّم در «**صِقِلّيّة**»[2] راه یافته بودند، در این میان چشمگیر است».[3 و 4]

هم‌چنین، **برنار لویسِ خاورشناس**، عقیده دارد که تمامیِ اسباب و عِلَلی که باعثِ پیروزی اسلام و سقوط اروپا شد، در آغاز فراهم بود و «اسلام یک امپراتوری و یک تمدّن جهانی بود که قلمرو آن، سه قاره (اروپا، آفریقا و آسیا) را شامل می‌شد و اقوام، نژادها و ملّیّت‌های گوناگونی را در برمی‌گرفت و جایگزین تمدّن‌های **قدیمیِ مصر، هلال خصیب**[5]**، ایران و شمالِ هند** شد. در آن زمان، اروپا در حدّ فاصلِ آب‌های منجمد شمالی، اقیانوس آرام در غرب و اسلام در جنوب و صحراهای شرقی، منزوی بود؛ امّا اسلام با تمدّن‌های درخشانِ هند و چین، چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح، پیوندی دائمی داشت».[6]

این بدین معناست که زمینه‌ای که اسلام در آن گسترش یافت، یک زمینه‌ی تمدّنی بود و یک رسالتِ انسانی را بر دوش داشت و خدمات زیادی را به اروپا و دیگر مناطق جهان، ارائه کرد.

بسیاری از مورّخان، خاورشناسان، اندیشمندان و فیلسوفان غرب، در قبال

۱ـ شهر «**تولِدو**» در اسپانیا. ۲ـ جزیره «**سیسیل**» در جنوب ایتالیا.

۳ـ زیگرید هونکه، همان کتاب، ص ۴۹۳.

۴ـ زیگرید هونکه، در این جا به کتابش «**شمس العرب تسطع علی الغرب**» که به این موضوع می‌پردازد، اشاره دارد. از عنوان کتاب بر می‌آید که نویسنده‌ی آن، تا حدّ زیادی از تمدّن اسلامی، طرفداری می‌کند.

۵ـ **هلال خصیب**، هلالی که از لبنان کنونی آغاز، و به جنوب عراق ختم می‌شود. ـ م.

۶ـ برنار لویس، **الاسلام و الغرب**، دارالجدید، بیروت ۱۹۹۴، صص ۱۰ و ۱۱.

این مسأله، بسان برنار لویس، برخورد کرده‌اند و اخیراً گروهی از آنان، با ایمان به رسالتِ معنوی، اجتماعی و انسانیِ اسلام، به آن گرویده‌اند و با این کار، به حقایقی که این رسالتِ آسمانی با خود آورده است، پی برده‌اند.

در این میان می‌توان به تعداد زیادی از آنان اشاره کرد از جمله: **روژه گارودی**، فیلسوف فرانسوی، **رابرت کرین**، سیاستمدار آمریکایی و مشاور نیکسون، **موریس بوکای**، پزشک فرانسوی و **رایت اونورابل**، لُردِ انگلیسی و دیگران![1]

شیرونا ناکاشیرو، خاورشناس ژاپنی، بر این باور است که اگر کسی اسلام را بشناسد، «آن را ساده و خالی از پیچیدگی‌ها می‌یابد؛ به گونه‌ای که آرام در عقل و قلب تو می‌نشیند، بدون این که در عقل و قلبت، مانعی در برابر آن بیابی. این سادگی، در تعالیم، شریعت و قرآنی که به راستی درسادگی، عشق و صلح و امنیّت، معجزه‌ای بس بزرگ است، به روشنی دیده می‌شود.»[2]

دکتر **داگلاس کرو**، محقّق آمریکایی نیز، پی‌برده است که صراحت، بردباریِ متقابل، گذشت، تسامح و آشتی، از جمله عواملی هستند که او را واداشته‌اند تا به اسلام بگرود. هنگامی که درباره‌ی ایمان آوردنش از او سؤال شده در پاسخ، گفت: به گمان من، اعتراف به کیان و شخصیت خویش و درکِ ضعف بشری، سبب شده‌اند تا به دین اسلام بگروم. وی می‌افزاید: ما همه بشر هستیم، هیچ شخص کاملی پیدا نمی‌شود و این یک واقعیّت است. هم‌چنین اگر مسلمان شوی، زندگیِ مادّی و معنوی مردم را می‌پذیری؛ به گونه‌ای که هر دو با هم آمیخته‌اند... اسلام از تو می‌خواهد که در این جهان زندگی کنی نه این که از آن فاصله بگیری».[3]

اما **رویکرد دوّم**، در خصوص این موضوع، با یک روحیه‌ی خصمانه و قطع رابطه‌ی کلّی با اسلام، برخورد کرده است و بر این اعتقاد می‌رود که اسلام، دشمنِ

۱ـ ر.ک: محمّد طماشی، **عظماء و مفکّرون یعتنقون الإسلام**، دارالمحبّة، دمشق ۱۹۹۳.

۲ـ ر.ک: محمّد طماشی، همان کتاب، صص ۱۶۳،۱۶۴.

۳ـ دکتر یحیی‌العریضی، **الاسلام و الغرب (معطیات جدیدة)**، دارالرشید، دمشق ۱۹۹۸، ص۲۳.

همیشگیِ صلح و ثبات غرب و تمدّن غرب است.

این رویکرد، در سطوح مختلف گسترش یافت؛ به حدّی که اسلام در آن به یک «مترسکِ» جهانی تبدیل شد -چنان که در این کتاب روشن خواهیم کرد- و حتی این مسأله یک رویکرد دینی و تناقض‌گونه به خود گرفت و چنین تبلیغ شد که اسلام با مسیحیّت جهانی در حال جنگ است. اگر مسلمانان در قبالِ مسیحیان اعلام موضع می‌کردند، در نظر آنان بدان معنا بود که اسلام، دشمن مسیحیّت است و اصلاً فراموش کرده‌اند که اسلام، حضرت عیسی (ع) را یکی از پیامبران خدا می‌داند.

برخی از اروپائیان درصددند تا این مطلب را عنوان کنند که اسلام، یک آیینِ اشتباه است و براین اساس، در پی اعلامِ موضع در برابر مسلمانان هستند.. و ما نقشِ صهیونیزم و تلاش‌های سختِ اسرائیل را می‌بینیم که در پسِ این موضع‌گیری، از چنین رویکردی پشتیبانی می‌کند...

اگر این افرادی که می‌خواهند بیم جهانیان را از اسلام برانگیزند، در پیِ تسلّط بر جهان هستند، این اقدام، ما را به این اعتقاد وامی‌دارد که دست‌های پلیدی درصدد به راه انداختن یک حمله‌ی صلیبی جدید است؛ دقیقاً همانند حمله‌ای که در گذشته به این نحو، علیه جهان اسلام صورت گرفت و برافراشتن **صلیب** را شعار خود ساخت؛ در حالی که اسلام و مسلمانان هرگز در فکر اتخاذ چنین موضعی نبوده‌اند.

امری که ثابت و مسلّم است و تاریخِ جهان بر آن صحّه می‌گذارد و حتی مورّخانِ دشمن اسلام نیز آن را نگاشته‌اند، این است که مسلمانان، با رسالتِ جهانی‌شان قدرت پیدا کردند «و پنجاه سال پس از وفات پیامبر ﷺ اسلام، دین تازه‌ی جهان گردید و امّت اسلامی از شهر مدینه‌ی منوّرد که پیامبر آن را سروسامان داده بود، به یک امّت جهانی تبدیل شد؛ امّتی که داشت رهبری جهان را در دست می‌گرفت.»[1]

آیا بیداری اسلامی در پیِ آینده‌ای آن‌چنانی برای مسلمانان است، یا این که شرایطی که در آن زمان حاکم بود، با اوضاع و شرایط کنونی متفاوت است؟!

۱ـ برنار لویس، **الاسلام و الغرب**، ص ۱۳.

بدون تردید، امروزه، نیاز ایالات متّحده آمریکا به ارزش‌های اسلامی، برای پر کردن خلأ روحیِ انسانِ آمریکایی، هرگز به معنای آن نیست که تهاجمی از سوی اسلام در راه است؛ بلکه اسلام در این میدان، انسان آمریکایی را در حلّ مشکلات زندگی‌اش کمک می‌کند... پس این شیوه یک حالت تمدّنی است و امکان ندارد خشونت و تروریسم با اسلامِ واقعی ارتباط داشته باشد؛ اسلامی که برخی از آمریکایی‌های تازه مسلمان، آن را مُنجیِ بشر خوانده‌اند....

بسیاری از صاحب‌نظران، درباره‌ی اوضاع و احوالِ نابسامانی که جوامع غربی به ویژه ایالات متّحده آمریکا با آن روبه‌رو است، سخن گفته‌اند. حتّی روژه گارودی، فیلسوف فرانسوی، این وضعیت جوامع غربی را یک حالت انحطاط می‌داند که از «**اقتصاد بازار**» شروع می‌شود و گارودی آن را «**دیانت**» مسلّط بر جهان می‌داند که عنوان «**یگانگی بازار**» را بر آن اطلاق کرده‌اندو بدین شیوه، انسانِ آمریکایی، دچار «**خلأ روحی**» شده است.

گارودی بر این باور است که «ما برای درکِ این مطلب که چرا سبکِ زندگی آمریکایی را یکی از عِلل و عواملِ واقعیِ از هم‌گسیختگی اخلاق و انحطاط هنرها می‌شماریم، لازم است که این مسأله را در چارچوب دیدگاه تاریخی امریکا قرار دهیم؛ زیرا انحطاط فرهنگیی که نقشِ سازمان‌یافته‌ای را در زندگیِ جامعه‌ی آمریکایی ایفا می‌کند، بدون تردید از طبیعت و سرشت تاریخی ایالات متّحده، منشعب شده است».[1]

هنگامی که جامعه‌ی امریکا را به دقت موشکافی می‌کنیم، می‌بینیم که بی‌بندوباری و از هم‌گسیختگی به جان این جامعه افتاده است؛ از **بی‌بندوباریِ اخلاقی، جرم و جنایت، تبهکاری، عوام‌فریبی و سیطره و نفوذ صهیونیزم گرفته تا بن‌بست‌های اقتصادی.**

تمامیِ این وقایع، این نکته را تبیین می‌کنند که نباید با گسترش اسلام، به عنوان خطری از جانب شرق، برخورد کرد و هرگز بدین معنی نیست که یک

۱- روجیه غارودی،**الولایات المتحدة طلیعة الإنحطاط**، ترجمة:مروان حموی، دمشق ۱۹۹۸،ص ۳۷.

تروریسمِ وحشی، جهان غرب از جمله آمریکا را، مورد تهدید قرار می‌دهد.

در این زمینه، صهیونیزم، نقش بزرگی را بازی کرده است و پیوسته در تلاش است تا از تمامی کسانی که اسلام و مسلمانان را مورد تأیید قرار می‌دهند و یا به گونه‌ای منصفانه با مسائل و موضوعات مربوط به مسلمانان برخورد می‌کنند، چهره‌ای زشت جلوه دهد.

برای اثبات این مدّعا، نمونه‌های زیادی فراروی داریم؛ از جمله تهاجم علیه روژه گارودی، به دنبال انتشار کتابش «**الأساطیر المؤسسة للسیاسات الصهیونیة**»[1] و همچنین محاکمه‌ی ایشان براساس قانون «**گیسو**»، که گارودی بر این اعتقاد است که هیچ‌کس به خاطر بیم از «**لابی صهیونیستی**»[2]، جرأت نکرده است این قانونِ ظالمانه را لغو کند.»[3]

اهدافی که صهیونیستها در پسِ پرده‌ی این مسأله دنبال می‌کنند، چندان تازه نیست و نقش آنان بر همگان روشن و نمایان است. دکتر **زینب عبدالعزیز** در پژوهشی که درباره‌ی نابودیِ اسلام در جهان به عمل آورده می‌گوید: «آنچه که اکنون در این اقداماتِ ویرانگر مدّ نظر ماست، تلاشهای مستمرّ و دامنه‌داری است که در تمامیِ قاره‌ها برای نابودی و در منگنه قرار گرفتن اسلام، صورت می‌گیرد؛ به گونه‌ای که تمام جهانیان، نظاره‌گر آن هستند. گرچه یورش علیه اسلام از آغاز گسترشِ آن، یا بهتر بگوییم پیش از آمدن حضرت محمّد ﷺ و دعوت او، شروع شده است و در دادگاههای **تفتیش عقاید** ـ قرون وسطایی ـ به اوج خود رسید و اساساً

۱ـ این کتاب توسط مرحوم مجید شریف به زبان فارسی ترجمه شده است. ـ م.

۲ـ **لابی صهیونیستی:** (Lobby) به معنای تالار ورودی، سرسرا. اصطلاحاً، منظور راهروهای منتهی به صحنِ مجلس نمایندگان است. در سیاست، بیانگر گروههای ذی‌نفوذ در تدوینِ قوانین توسط نمایندگان، از طریق چانه‌زنی با آنهاست. لابی صهیونیستی، منظور گروههای قدرتمند و غیررسمی صهیونیستی هستند که در راهروهای مجلس نمایندگان آمریکا برای به تصویب رسیدن قوانین مورد نظرشان به گفت‌وگو و چانه‌زنی و تطمیع نمایندگان مشغول می‌شوند. ـ م.

۳ـ الدکتور یحیی العریضی، **حکایة الرجل الذی هزّ الصهیونیة**، أعدّها للنشر: عماد نداف، دارالرشید، دمشق ۱۹۹۸، ص ۸۷.

این دادگاهها به منظور از بین بردنِ مسلمانان در جنوب اروپا، اسپانیا و پـرتغال، تشکیل شده بود؛ به طوری که حتی یک مسلمان هم در آن دیار باقی نماند!! از این رو، اقداماتی که امروزه در سطح جهان برای محاصره کردن اسلام عملی می‌شود، بازگشت به همان آغازی است که هیچ‌گاه روند آن متوقف نشده است و علاج این امر، نیازمند ایستادگی و مقاومتِ بی‌امان است...

بنابراین، موضوع تنها نابود کردن یک ملّت مسلمان در **بوسنی** نیست ـ آن گونه که اسلام در اسپانیا نابود شد ـ بلکه این تهاجم و نابودی، علیه تمام اسلام در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها است؛ تهاجمی که به هیچ یک از ملّت‌های مسلمان در هیچ جای دنیا رحم نخواهد کرد؛ اگـرچـه بـا نـامها و عـناوین و روش‌هـای مـتفاوت و گوناگونی عملی شود.»[1]

آیا اتهامِ تروریسم، یکی از این نامها و تلاش‌ها و اسلوب‌هایی است که دکتر زینب عبدالعزیز از آنها سخن می‌گوید؟ اگر واقعاً این چنین باشد، مـا بسـیاری از اسباب و عواملِ نابودی و در محاصره قرار گرفتن خویش را به گردن ایالات متّحده آمریکا و دیگران می‌اندازیم؛ زیرا اشتباهات بزرگی به نام اسلام صورت می‌گیرد و یا گاهی اوقات کسانی به حوزه‌ی دعوت اسلامی نفوذ می‌کنند که می‌خواهند آن را به ابزار نابودیِ اسلام، تبدیل کنند.»[2]

بدون تردید، تهاجم علیه اسلام و جوهره‌ی دعوت اسلامی، با اَشکال متعدّد، ادامه خواهد یافت. اکنون چنین به نـظر مـی‌رسد کـه اسـلام، درگـیرودارِ کـنونیِ کشمکش جهانی، به عنوان مرکزی مهمّ محسوب می‌شود و دیگران، از یک موضع خصمانه با آن برخورد می‌کنند.

جنبش‌های اسلامی نیز در تمامی فـعالیّت‌های مـثبت و مـنفی‌شان، یکـی از

۱ـ زینب عبدالعزیز، **محاصرة و إبادة**، ص ۱۷۸.

۲ـ یکی از دعوتگران مصری به نام شیخ ابوحمزه که اکنون در بریتانیا به سر می‌بَرَد، قبطیان مصری را نَجِس خوانده است و خواهان جدایی مسلمانان و مسیحیان در جامعه شده است. این اقدام حتی مورد انزجار و تنفّر مسلمانان در جهان می‌شود چه رسد به دیگران! به نقل از شبکه‌ی تلویزیونی الجزیرد (قطر). زمان: جمعه شب ۱۹۹۸/۹/۲۶.

زمینه‌های مهمّی هستند که غرب در تلاش است تا در آنها نفوذ کند و بدین وسیله، در هم کوبیدن جهان اسلام را توجیه نماید و در نهایت، تسلّط بر توانایی‌های ملّت‌های جهان را توجیه‌پذیر کند.

بی‌گمان، کسی که جایگاه اسلام را در کشاکشِ جهانی زیر نظر بگیرد ـ به ویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و فروکش کردن جنگ سرد ـ به نقطه نظرات بسیار مهمّ و شگفتی پی خواهد برد.

این نقطه‌نظرات در موارد ذیل تمرکز می‌یابند:

* قدرت و توانِ اسلام در جهان، درحال افزایش است و در نتیجه‌ی بحرانِ روحی در غرب و ایالات متّحده و کلّ جهان، شمارِ مسلمانان یاکسانی که به اسلام می‌گروند، چشمگیر است.
* پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، شکست «**سوسیالیسم**» برای اثبات هویتش در جهان، احزاب، طیف‌ها و ایدئولوژی‌های **مارکسیسم ـ لنینیسم** را ـ که در گذشته افراد زیادی را به خود جلب می‌کرد ـ به شدّت تضعیف کرده است و نسل‌های جدیدِ ساکن این مناطق از جهان را واداشته است تا در توانایی ایدئولوژی‌های گذشته، جهت برآورده کردن خواستها و حلّ مشکلاتشان، شک و تردید کنند.
* در گذشته غرب یا جهان سرمایه‌داری، برای رویارویی با خطر کمونیسم، نیروهای زیادی را بسیج می‌کرد؛ اما اکنون این خطر از بین رفته و غرب در جستجوی اصول و پایه‌های دیگری برای تسلّط بر جهان است و هم‌اکنون، نیروهای فعّال در غرب، از نقش ایالات متّحده آمریکا به عنوان یک نیروی منحصر به فرد در جهان، احساس بیم می‌کنند و خودِ ایالات متّحده امریکا از خلال نام‌ها و عناوینی تازه، به دنبال اصول و پایه‌های تسلّط بر جهان است. از جمله‌ی این نام‌ها و عناوین می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

دخالت به بهانه‌ی صلح!!، تقویتِ پیمان ناتو، مبارزه با تروریسم بین‌الملل، دمکراسی، حقوق بشر و جهانی‌سازی یا ایجاد دهکده‌ی جهانی.

* مقولات زیادی درباره‌ی «**کشمکش جهانی**» مطرح شده است؛ اما بارزترین و خطرناک‌ترین مقوله این است که «**اسلام تنها دشمن باقی مانده برای غرب است**».

تمامیِ این موضوعات، غرب را واداشته است تا به سازمان‌دهیِ مکانیزم‌های برخورد با آنها بپردازد و نظریه‌پردازانِ دست‌ساخته‌اش را هر از چندگاهی به

میدان آوَرَد تا چیزهایی را به نام «نظریه» ارائه کنند و متأسفانه مردم زیادی هم آنها را باور می‌کنند.

اگر برژینسکی، مشاور امنیّت ملّی ریچارد نیکسون، رئیس جمهور وقت آمریکا، مرگ کمونیسم را پیش‌گویی کرده بود، و فلسفه‌باف جدید، **فرانسیس فوکویاما**، اعلام داشته که آنچه اکنون در دنیا رخ می‌دهد، پایان تاریخ است، بدون تردید مرحله‌ی بعدی، تحقّق پیش‌گویی «**جنگ تمدّن‌ها**» به وسیله‌ی «**ساموئل هانتینگتُن**» خواهد بود...

به دیگر سخن، ما باید دو دیدگاه مهمّی را که به کشمکش جهانی و جایگاه اسلام در جهان مربوط می‌شود، به دقّت مورد بررسی قرار دهیم و برای پی‌گیری دقیق‌تر این موضوع، این دو دیدگاه را به طور دقیق مشخص نماییم.

دیدگاه اوّل: مقوله‌ی «**خطر گسترش کمونیسم یا سرطان سرخ**»، با فروپاشیِ بلوکِ مارکسیسم، درهم فروریخت، و دیگر این مترسک نمی‌تواند کسی را متقاعد سازد به این که دشمن خطرناکی باید نابود شود که «**جهان سرمایه‌داری**»، «**دمکراسی غربی**» و «**حقوق بشر**» و... را مورد تهدید قرار می‌دهد. **نتیجتاً دشمن تازه‌ای که بتوان آن را به مترسکِ جدیدی تبدیل کرد که جهان را بترساند، همان اسلام است.**

البته در این میان، اسلام دست‌آوردهای زیادی داشته است که به خودی خود مثبت و سازنده بوده‌اند؛ و همین دستاوردها هم موجب شدند تا غربی‌ها این مترسک پوچ را دست و پا کنند. یکی از این دست‌آوردها، جهانی بودنِ اسلام است که میانِ عرب، آسیایی، اروپایی یا آمریکایی فرقی قائل نیست و همه را به‌طور یکسان مورد خطاب قرار می‌دهد. هم‌چنین اسلام، میان ثروتمند و فقیر، سیاه‌پوست و سفیدپوست، هیچ فرقی نمی‌گذارد و بسیاری از مسائل و مشکلاتی را که از بحرانِ روحی غربیان ناشی می‌شود، پاسخ می‌دهد و در نتیجه انسانِ غربی که در یک حالتِ پریشانی و آشفته به سر می‌بَرَد و مورد تاخت و تاز تمدّنی دروغین و سرکش قرار گرفته که پیوسته در صدد مغلوب کردن انسان و سوء استفادەدی مستقیم یا غیر مستقیم از اوست، در مقابل پیام و دعوت اسلامی، واکنشی مثبت از خود نشان

می‌دهد.

دست‌آوردِ دیگری نیز وجود دارد که از این دست‌آوردها کم اهمیّت‌تر نیست. این دست‌آورد، **فعّالیت دعوت اسلامی** است. البته صرفِ نظر از موضع‌گیری در برابر گرایش‌های اسلامی و راهکارهایشان، برخی از این جنبش‌ها تا آنجا پیش رفته‌اند که با اطمینان، این شعار را سر می‌دهند که آینده‌ی بشریّت از آنِ اسلام است؛ حتی گروهی از شخصیت‌های مهمّ به صراحت اعلام داشته‌اند که قرنِ کنونی، قرنِ پیروزی اسلام است.[1]

دیدگاه دوّم: این دیدگاه، بر روی ویرانی‌های اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت و قبل از فروپاشی آن و در دست گرفتن قدرت توسط **میخائیل گورباچف**، کسانی مانند: **برژینسکی**، **فوکویاما** و همفکرانشان آن را پیش‌گویی کرده بودند.

یکی از برجسته‌ترین کسانی که به طرح این دیدگاه پرداخت، فیلسوفِ آمریکایی، **ساموئل هانتینگتُن** بود که نظریه‌ی «جنگ تمدنها» را پیش کشید و سناریوی وحشتناکی برای سرنوشت این جهان تصوّر کرد. او معتقد است که جنگِ جهانی سوّم شروع خواهد شد و **چین** به خاطر نزاع بر سر چاه‌های بزرگ نفت، **ویتنام** را مورد حمله قرار می‌دهد و **ویتنام** از ایالات متّحده آمریکا درخواست کمک می‌کند؛ امری که به درگیری میان چین و ایالات متّحده آمریکا منجر خواهد شد و هر دو طرف، سلاحهای «سنّتی» را در این نبرد به کار خواهند گرفت.... **هند** نیز، از این وضعیت استفاده می‌کند تا دشمن سرسختش، **پاکستان** را مورد حمله قرار دهد. این اقدام سبب خواهد شد که در برخی از کشورها، واکنش‌های افراطی و شدیدی نشان داده شود که گروههای افراطی بر ضدّ غرب دست به تبلیغات بزنند و دولتهای میانه‌روِ عرب را سرنگون کنند. هم‌چنین اسرائیل مورد هجوم قرار می‌گیرد و پیمانِ **ناتو** دست به دخالت نظامی می‌زند و **ژاپن** از نظر نظامی دست به دامان چین می‌شود و در این میان، دولتِ **بوسنی** و **الجزایر** از طریق ایران و چین به سلاح هسته‌ای دست می‌یابند، اما **صربها** سلاحِ هسته‌ای

۱ـ ر. ک: **احمد کفتارو یتحدّث**، اعداد و حوار: عماد ندّاف، منشورات دارالرشید دمشق، ط ۱، ۱۹۹۷، و بسیاری از مقالات و بیانات در منابع مهمّ اسلامی از این موضوع سخن گفته‌اند.

بوسنیایی‌ها را قبضه می‌کنند، ولی الجزایر یک بمب هسته‌ای را در آسمان **«مارسی»**[1] منفجر می‌کند.[۲ و ۳]

امّا ایده‌ی اصلی در نظریه‌ی **هانتینگتُن** که روزنامه‌ی *Foreign a ffairs* - منعکس کننده‌ی سیاستهای دولت آمریکا - آن را منتشر کرد، می‌گوید: کشمکش‌های آینده، نه میان کشورها بلکه میان تمامی تمدّن‌ها خواهد بود، از جمله: **تمدّن غربی، تمدّن اسلامی، تمدّن چینی و تمدّن هندی.** این نظریه، تمدّن‌های مذکور را به لایه‌های سنگی تشبیه کرده است که پوسته‌ی زمین را تشکیل می‌دهند و در دوره‌های زمین‌شناسی با هم‌دیگر برخورد می‌کنند... ایده‌ی هانتینگتُن بر این نکته تأکید دارد که «این برخورد، بر تمدّن‌ها نیز منطبق است و درگیری میان آنها امری اجتناب‌ناپذیر است و به طور کلّی هیچ چیز نمی‌تواند آن را متوقّف کند... و دو لایه‌ی بزرگی که هم‌اکنون دز راستای برخورد با هم به طرفِ همدیگر در حال حرکتند، **تمدّن‌های چینی و اسلامی** از یک طرف و **تمدّن غربی** از طرف دیگر می‌باشد».

هانتینگتُن برای اینکه نظریه‌اش را اثبات کند، بر این اعتقاد است که تمامیِ بحرانهای بزرگی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دنیا به وقوع پیوسته است، نظریه‌ی او را درباره‌ی جنگ تمدّن‌ها تأیید می‌کند؛ از جمله بحران **بالکان** (میان صربها و مسلمانان) و جنگ در **چچن** (میان روسها و مجاهدان چچنی). هانتینگتُن تلاش کشورهای اسلامی و **کنفوسیوسی**[4] /زرد تبار/ را برای دست‌یابی به سلاح هسته‌ای خاطر نشان می‌سازد و برخورد تجاری میان ژاپن و ایالات متّحده آمریکا را گوشزد می‌کند.»[5]

۱ـ **مارسی**، بندری در جنوب شرقی فرانسه.

۲ـ علی رغم خیالی بودن این پیش‌گویی، این نکته را می‌رساند که نقشه‌هایی مشابه آن برای تحقق اهداف ایالات متّحده در کار است.

۳ـ میخائیل شتاینهاوزن، **صراع الحضارات فی نظریة هنتنغتون**، صحیفة الأنوار اللبنانیة فی ۱۹۹۸/۸/۲۶، ص ۱۹.

۴ـ کشورهای شرق آسیا.

۵ـ میخائیل شتاینهاوزن، **صراح الحضارات فی نظریة هنتنغتون**، ص ۱۹.



اسامه بن لادن غرب را از استمرار ظلم و ستم بر جهان برحذر می‌دارد: اما او چگونه با غرب می‌جنگد؟



مسلمانان مترسک غرب نیستند...

کسی که این دو دیدگاه را موشکافی کند، به این نکته پی می‌بَرد که هر دو دیدگاه، تقریباً برخود این دادها استوار هستند، اما هر دیدگاهی، عواقب گوناگونی در پی خواهد داشت.

حال این سؤال مطرح است که رابطه‌ی اُسامه بن لادن با تمامی این داده‌ها و اطلاعات چیست و آیا ممکن است شخصیتِ یک فردِ واحد، برآینده تأثیرگذار باشد؛ آینده‌ای که فیلسوفان و نظریه‌پردازان به طرح دیدگاه‌هایشان درباره‌ی آن می‌پردازند؟!

قبل از پاسخ دادن به این سؤال، اشاره به چند نکته که ما را برای پاسخ مستقیم آماده می‌کند، اجتناب‌ناپذیر است. چه، جامعه‌ی غربی، با تناقضات و تنشهایی که در آن وجود دارد، مصلحت خویش را در این می‌بیند که به ترویج نظریاتی مانند نظریه‌ی «جنگ تمدّن‌ها» یا «مرگ کمونیسم» بپردازد. علاوه بر این، پدیده‌ی گسترشِ اسلام در غرب، موجی از خشم را در آن دیار برانگیخته است و برخی از کشورهای غربی را واداشته است حتی به صورت علنی از گسترش اسلام، جلوگیری کنند. همچنان که دانش‌آموزان مسلمان دختر در مدارس رسمی فرانسه، از پوشیدن حجاب منع شدند و ترویج پدیده‌ی «تروریسم اسلامی» هم ـ که در اصل ساخته و پرداخته‌ی دستگاههای تبلیغاتی غرب است ـ یکی دیگر از اقدامات غرب در مقابل گسترش اسلام در جهان است.

در این جا مستقیماً به موضوع اسامه بن لادن بر می‌گردیم، تا ویژگیهایِ بارز این شخصیّت را دست‌نشان کنیم؛ ویژگیهایی که او را یکسره واردِ اصل موضوع کرده است.

اسامه بن لادن دارای ویژگیهای زیر است:

* **او یک عربِ مسلمان ثروتمند است و سرمایه‌ی او به میلیون‌ها دلار می‌رسد.**
* **او وابسته به یک خانواده‌ی سعودی است؛ کشوری که بزرگترین ثروتهای نفت جهان در آن جا قرار دارد.**
* **او در افغانستان با شوروی جنگید؛ سپس اعلام داشت که در تمام دنیا با آمریکایی‌ها می‌جنگد.**
* **چندین عملیات تروریستی به او نسبت داده شده است؛ وی نیز برخی از آنها را مورد تأیید قرار داده است** (شاید هم آنها را طرّاحی کرده باشد) **و در اعترافاتِ بعضی از متّهمانی که در این رابطه دستگیر شده‌اند، ردّ پای بن لادن به گونه‌ای دیده می‌شود.**
* **جهانی بودن اسلام، و به میدان آمدن بن لادن به عنوان یک انقلابی خطرناک، که پرچم اسلام را بر دوش می‌کشد.**

برای پی‌بردن به اهدافی که از طرح نظریه‌ی «جنگ تمدّن‌ها» مدّنظر است،

برداشت ما این است که این نظریه یکی از اقداماتی است که آمریکا می‌خواهد از طریق آن، تسلّط خویش بر جهان را توجیه کند و هم‌چنان، یکّه‌تاز میدان باقی بماند. این اقدامِ آمریکا با طرحِ بهانه‌های پوچ و واهی عملی می‌شود؛ از جمله: **خطر تمدّن اسلامی علیه تمدّن غرب**. این مقوله به مثابه‌ی یک هشدار فلسفیِ پیش‌گویانه است که **فرانسیس فوکویاما**، آن را بر زبان آورده است. هم‌چنین می‌توان خطر «**گروههای افراطی**» را که برای نابودی دولتهای میانه‌رو عرب از تبلیغات ضدّ غربی استفاده خواهند کرد، از این مقوله دانست».[1]

اما این یکی، چیزی دیگر است که اهداف زیادی در پس پرده‌ی آن نهفته است. مطرح کردن عبارتِ «**گروههای افراطی**»، این امکان را به غرب می‌دهد که با هرگونه اقدام ملّی برای رویارویی با اشغال و استعمار، به شدّت برخورد کند و یک رنگ و بوی قانونی به آن بدهد. هم‌چنین غرب، تحت عنوان «**دولتهای میانه‌رو عرب**»، اتّحاد و هم‌بستگی کشورهای عربی را بر هم می‌زند و خودسرانه به تقسیم‌بندی سیاست کشورهای عربی دست می‌یازد؛ لذا کشوری را «**میانه‌رو**» و کشوری دیگر را «**افراطی**» و سوّمی را «**طرفدار تروریسم**» می‌خوانَد. در چنین حالتی، چه کسی مفاهیم میانه‌رو، افراطی و تروریسم را تعریف و تبیین می‌کند؟

در این جا ایالات متّحده و کلّ کشورهای غربی می‌توانند پدیده‌ی بن لادن را به گونه‌ای تفسیر کنند که به دلخواه آنان باشد و امکان دارد در سایه‌ی داده‌ها و اطلاعات زیادی که به ذکر آن‌ها پرداختیم، این پدیده بهانه‌ای برای رسیدن به اهداف ناپیدای دیگر آمریکا باشد.

اگر آمریکا تا این حد از افکار اسامه بن لادن گران است، پس چرا هنگامی که اسامه بن لادن با روسها می‌جنگید، از او پشتیبانی کرد؟!

پاسخ آن، خیلی روشن است: آمریکا همه چیز را به خدمت منافع خویش

۱ـ رسانه‌های غربی از زمان پیدایش «**پیش‌گویی فلسفی**» فرانسیس فوکویاما، درباره‌ی پایان تاریخ به این نظریه پناه برده‌اند و تمامی آژانسهای غربی آن را منتشر کرده‌اند؛ دقیقاً همان چیزی که در مورد پیش‌گویی ساموئل هانتینگتُن درباره‌ی «جنگ تمدن‌ها» اتفاق افتاد و مجله‌ی Foreign affairs آن را منتشر کرد.

می‌گیرد و به نظر نمی‌رسد که اقدامات بن لادن با خواسته‌های کنونی آمریکا سازگار باشد؛ به همین علّت ایالات متّحده درصدد وارد آوردن ضربه‌ای سخت به بن لادن است.

موضوعِ گسترش اسلام در جهان، مسأله‌ای است که غرب را واداشته است تا افکار عمومی را درباره‌ی آن منحرف کند. در این جا باید گفت که هرگونه فعّالیتِ اشتباه و نسنجیده، زیانهای بزرگی را متوجّه اهداف و قضایای بزرگ اسلام خواهد کرد و ممکن است دشمنان، بانفوذ و رخنه در صفوف پاره‌ای از مسلمانان ساده و احساسی و انجام کارهایی به نام آنها و یا به وسیله‌ی آنها، مسلمانان را در سراسر جهان بدنام و منزوی کنند؛ در حالی که ما در اوضاع و شرایط فعلی و در سایه‌ی جهانِ «تک‌قطبی»، به شدّت نیازمندِ بزرگترین همبستگی جهانی هستیم....

تروریسم، اتّهامی است که باید با احتیاط باآن برخورد کرد و صرفِ نظر از دیدگاه برخی از جنبشهای اسلامی که اقدامات تروریستی را مورد تأیید قرار می‌دهند؛ تروریسم هیچ‌گونه ارتباطی با اسلام ندارد. حتّی در خودِ افغانستان، دانشمندانِ مسلمان، این مسأله را خیلی زود مورد بررسی قرار دادند و در گردهمایی مهمّی که حدود دو هزار تن از فقیهان در آن شرکت داشتند؛ به نتیجه‌ی بسیار مهمّی در این خصوص رسیدند که می‌تواند خاستگاه برخورد با این مسأله باشد و آن این است که :

«دین مبین اسلام، تروریسم را نامشروع می‌داند و آن را محکوم می‌کند.» [1]

ذکر این نکته لازم است که این سَنَد، هیچ‌گونه اشاره‌ای به اسامه بن لادن نکرد و سخنگوی فقیهانِ شرکت کننده در این کنفرانس گفت:

«امارت اسلامی افغانستان، اجازه‌ی هیچ‌گونه اقدام تروریستی را نخواهد داد.» [2]



۱ـ آژانسهای خبری و روزنامه‌هایی که در تاریخ ۱۹۹۸/۹/۲۵ منتشر شدند، این خبر را منعکس کردند.

۲ـ منبع پیشین.

جنبش‌های اسلامی و تروریسم

آن بخش از علوم و دانش بشری که چگونگی برخورد و کشمکش میان افراد و گروه‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد، در نتیجه‌ی آگاهی زیادی که انسان در طول هزاران سال در این زمینه کسب کرده، دگرگون شده است و دیگر برکسی پوشیده نیست که این برخوردها و منازعات، صورت‌های زیادی به خود گرفته‌اند و با تکاملِ تدریجی به وضعیت کنونی رسیده‌اند.

در این راستا، مسائل اقتصادی، فکری و سیاسی، عامل مهمّی را تشکیل داده‌اند و در عصر کنونی، صدرنشین تمامی مسائل هستند؛ اگرچه قضایای بی‌شمار دیگری نیز در این خصوص مطرح است.

اکنون می‌توان گفت که برای پخشِ فرآورده‌های تفکّر اقتصادی و سیاسی در هر مرحله‌ای از مراحل برخورد و کشمکش کنونی، برداشتن دو گام اجتناب‌ناپذیر است:

اوّل: تهیه و تدوینِ سیاستی روشن و مشخّص که جوانب عملی مربوط به برنامه یا فکر را تشریح می‌کند.

دوّم: اقدامات تبلیغاتی منظّم و گسترده در سطح جامعه برای پخش این سیاست.

با برداشتنِ هر گامی برای رسیدن به هدف، برخورد با موانعی که بر سرراه آن قرار دارند، شدّت می‌یابد. برخورد و کشمکش در تاریخ تکاملی‌اش، اَشکال زیادی را به خود گرفته است، که برخی از آنها مسالمت‌آمیز بوده‌اند و برخی دیگر خشونت‌آمیز و میان این دو نوع برخورد حتی اگر به صورت استثنایی هم بوده باشد، وجود مقداری تداخل و جابه‌جایی، اجتناب‌ناپذیر است.

به عنوان مثال: یکی از راه‌های مسالمت‌آمیز برای رسیدن به قدرت، پیدایش دمکراسی است که صرف نظر از نام‌های زیادی که برای آن گذاشته‌اند، به عنوان

سالم‌ترین و متمدّنانه‌ترین راه در جهان برای رسیدن به قدرت، مطرح است.

هم‌چنین استفاده از خشونت و زور، برای دست‌یابی به قدرت و تحقّق اهداف، دارای صورتهای متنوّع و متعدّدی است و چاره‌ای جز برخورد میان سنّت گرا و نوگرا، تجاوزگر و مظلوم، اشغال‌گر و صاحبان اصلی زمین، فئودال و کشاورز و... وجود ندارد.

این بدان معناست که پیدایشِ مظاهر برخورد و کشمکش، با توجّه به موجود بودن عوامل آن، امری ضروری است؛ زیرا اگر اشغالی در کار نباشد، مقاومتی وجود نخواهد داشت و اگر منافع متضّاد در میان نباشد، منازعات گروهی در کار نخواهد بود. با پیشرفت مکانیزم‌های برخورد، اشکال آن توجیه می‌شود و این توجیه، گاهی اوقات قانونی به نظر می‌رسد و بسیاری اوقات هم، فاقد هرگونه وجهه‌ی قانونی است.

ما در این‌جا به بررسی شکل تروریسم می‌پردازیم. این نوع برخورد، بیانگرِ حالتی استثنایی است که آن را در برگرفته، و پیدایش آن را ایجاب می‌نماید.

اگرچه این نوع برخورد، هم اکنون از نظر بین‌المللی مردود به نظر می‌رسد؛ اما هنوز تعریف نشده و مفهوم آن در چهارچوب مشخصی قرار نگرفته است و هم‌چنان تأویل‌پذیر است!!

ظاهراً تمامیِ جوامع بشری در جهان، برای تحقّق اهدافشان، به تروریسم متوسّل شده‌اند؛ امّا همیشه تروریسم، شکلِ اصلی برخورد نبوده است ؛ هم‌چنان که مشروعیّت توسّل به آن و نیز مشروعیت اطلاق این نام بر آن، موضوعی بحث‌برانگیز بوده است؛ زیرا تروریسم حتماً با «خشونت» و هدفی که این خشونت در راه آن اعمال می‌شود؛ پیوند دارد. یعنی تروریسم یک حالت برخورد و کشمکش است که با اوضاع و شرایط تاریخیی که در آن به وقوع می‌پیوندد، همراهی می‌کند و بسیاری اوقات، با یأس و ناامیدی همراه بوده است؛ دقیقاً مانند آخرین گلوله‌ای که از تفنگ شلیک می‌شود.

محکوم کردن تروریسم، در گروِ تعریف و بیانِ علل و اهداف آن و اوضاع و

شرایطی است که در آن رخ می‌دهد و هرگز نمی‌توان تروریسم را با حقّ دفاعِ مشروع از خویش و یا مقاومت را با تجاوز و اشغال، یکی دانست.

باید با صراحت گفت که: مبارزه‌ی مسلّحانه‌ی یک ملّت، برای بازپس‌گیریِ حقوق غصب شده‌اش، اقدام تروریستی تلقّی نمی‌شود.

دفاع از خود، هرگز تروریسم نیست.

منفجر کردن تانک اشغال‌گران را نمی‌توان اقدام تروریستی نامید.

پس تروریسم چیست؟!

پاسخ این سؤال، مستلزم یک تعریف بین‌المللی است تا اصطلاح «تروریسم» به مفهوم یا اصطلاحی تبدیل شود که در سطح جهانی مورد قبول همگان باشد؛ زیرا کسانی وجود دارند که می‌گویند: «تروریسم انقلابی» وجود دارد و کسان دیگری خواهند گفت که: «تروریسم ضد تروریسم» باید وجود داشته باشد... و بدین شیوه، لیست تعاریف و نظرات درباره‌ی تروریسم، خیلی طولانی می‌شود. اما ویژگی کلّی اقدام تروریستی عبارت است از:

به کارگیری خشونت بر ضدّ شهروندان، بدون جداکردن اهداف نظامی از غیرنظامی، یا به کارگیری خشونت به خاطر یک هدف غیرقانونی (جرم)!!

براین اساس، اتهام تروریسم یکسره متوجّه کسانی است که آن را ترویج می‌کنند!! و در منطقه‌ی خاورمیانه، **اسرائیل** اوّلین تروریستی است که باید معرّفی و با آن برخورد شود.

برخی از اقدامات را بدون بررسی اهداف و علل آن، تروریستی خوانده‌اند؛ اما باید بدانیم که اقدامات تروریستیی که دارای پیامدهای سیاسی هستند، با اقداماتی که انگیزه‌های آنها جُرم و جنایت است،[1] متفاوت می‌باشد. اگر کسانی وجود دارند که خود را در جایگاه و سنگرهای دشمن با بمب منفجر می‌کنند و برای دفاع از سرزمین و میهنشان دست به عملیات شهادت‌طلبانه می‌زنند، این عملیات، «تروریسم» نامیده نمی‌شود و همان‌طور که برنارلویس خاورشناس می‌گوید: این

۱ـ برنارلویس، **الاسلام و الغرب**، ص ۱۵۷.

اقدامات، «عملیات فداکارانه هستند؛ و در این زمینه، اقدام مبارزانِ شهادت‌طلب، با اقدامات هواپیماربایان و قاتلانِ مزدوری که حلقه به گوش دولت‌ها هستند یا به خاطر گروه‌های مشخّصی فعّالیّت می‌کنند، کاملاً متفاوت است.»[۱]

بدون تردید، شهادت‌طلبی، اوجِ ایثار و فداکاری انسان به خاطر میهن است و به همین علّت است که ملّت‌ها، شهیدانشان را مقدّس می‌دانند. در اسلام نیز جایگاه شهیدان، بهشت جاویدان است و خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

(وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلوُا فی سَبيلِ اللّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُون)[۲]

/هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند./

چگونه ممکن است شهید، «**تروریست**» باشد؟ آیا اگر او دست به اقدامی بزند که با شریعتِ اسلامی مطابقت ندارد، از او پذیرفته می‌شود؟!

آژانس‌های تبلیغاتی آمریکا که زیر نظر صهیونیزم اداره می‌شوند و هم‌چنین آژانس‌های تبلیغاتی اسرائیل و مزدورانشان در جهان، سعی بر این دارند چهره‌ی انسانی را که در برابر اشغال‌گران مقاومت می‌کند و می‌خواهد سرزمین و حقوق از دست‌رفته‌اش را باز پس گیرد، بدنام کنند. هنگامی که فلسطینی‌ها به نیروهای اشغال‌گر حمله می‌کنند، آژانس‌های تبلیغاتی غرب، آن‌ها را «**خرابکار**» می‌نامند. و زمانی که لبنانی‌ها به دفاع از سرزمین و کرامتِ خویش برخاستند، آنان را «**تروریست**» نامیدند.

آژانس‌های تبلیغاتی غرب، پیوسته این نام‌گذاری‌ها را ادامه می‌دهند؛ تا تمامی مسلمانانی را که کانون تروریسم در جهان خوانده‌اند، در بر بگیرد.

به راستی ظلم و خشونتی که هر روز عرب‌های مسلمان یا مسیحی در سرزمین‌های اشغالی در معرض آن قرار می‌گیرند، از دیدگاه رسانه‌های غربی، بسیار عادی به نظر می‌رسد؛ اما هنگامی که یک اسرائیلی با کوچکترین مقاومت روبه‌رو می‌شود، مبارزانی که در این مقاومت شرکت داشته‌اند یکسره برچسب

۱ـ منبع پیشین، ص ۱۵۷.

۲ـ آل عمران، ۱۶۹.

تروریست، قاتل و خرابکار، به آنها زده می‌شود!!

این یک مسأله‌ی قدیمی است و از زمان حادثه‌ی «**دنشوای**»[1] که یک سرباز انگلیسیِ اشغال‌گر در مصر در خلال آن کشته شد، شروع شده است و به دنبال آن، چند بیت شعری که زوایای این حادثه را به تصویر می‌کشید در همه جا پخش شد:

قَتلُ امرِیءٍ فـی غـابَةٍ **جَـــریمةٌ لا تُــغْتَفَر**

و قَــتلُ شــعبٍ آمِـنٍ **مسألَـــةٌ فــیها نَـظَر**

/کشتن یک انسان (سربازِ انگلیسی) در جنگل ؛ گناهی نابخشودنی است/.

/امّا کشتار یک ملّت بی‌دفاع ؛ اهمیّت چندانی ندارد/.

رابرت فیسک نیز، که به خاطرِ گفت‌وگوهای مطبوعاتی‌اش، شهرت فراوانی کسب کرده، متوجّه این مسأله شده است. یکی از گفت‌وگوهای او، همان گفت‌وگویی است که با خودِ اسامه بن لادن انجام داده است.. «رابرت فیسک» می‌گوید: هنگامی که اخبارِ مربوط به کشتار حَرَمِ ابراهیمی در شهر الخلیل، هنگام اقامه‌ی نماز صبح در ماه رمضان، در جهان پخش شد، در این لحظه از یکی از دوستانم پرسیدم: «قبل از این که عامل این جنایت، مردی دیوانه خوانده شود» یا بهتر بگویم او یک «مهاجر آمریکایی خوانده شود که تعادلِ عقلی خود را از دست داده است»، چقدر می‌گذرد؟!

اخبار وارده درباره‌ی یک «مرد مسلّح» سخن می‌گفت نه یک «تروریست»؛ و به همین خاطر ما فهمیدیم که آن شخص، «یهودی» است؛ زیرا روزنامه‌نگارانِ

۱ـ **دنشوای**، نام قریه‌ای در استان «منوفیّه» در مصر است که ساکنان آن، کبوتر پرورش می‌دادند. چند تن افسر و سرباز انگلیسی در سال ۱۹۰۶ م برای شکار کبوتر به آن جا رفتند. در حین شکار، زنی از ساکنان ده، گلوله خورد و خرمنی آتش گرفت. اهل قریه خشمگین شدند و اعتراض نمودند. شکارچیان به مردم حمله کردند و یکی را کشتند. روستائیان با سنگ از خود دفاع نمودند. انگلیسی‌ها پا به فرار نهادند و یکی از افسران آنان که مجروح شده بود به واسطه‌ی شدّت آفتاب درگذشت. **لُرد کرامر** ـ حاکم انگلیسی در مصر ـ از این موضوع خشمگین شد و دستور محاکمه و مجازات مردم را داد. محاکمه‌ای نظامی به ظاهر انجام پذیرفت. چهار تن از متهمان را اعدام کردند. بعضی را شکنجه دادند و دسته‌ای زندانی شدند. این گروه تا آغاز حکومت «خدیو عباس ثانی» گرفتار بودند و آن گاه آزاد گشتند. (ر.ک: مصطفی بدوی، **گزیده‌ای از شعر عربی معاصر**، ترجمه‌ی: دکتر غلامحسین یوسفی و یوسف بکّار، انتشارات اسپرک، چاپ اوّل، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۰۵). ـ م.

آمریکایی عادت دارند که صفت تروریست را بر عرب‌ها اطلاق کنند و به اعتقاد آنان، یهودیان مردمانی پاک و بی‌گناه هستند.»[۱]

رابرت فیسک می‌افزاید: «آژانس‌های تبلیغاتی غرب، عادت کرده‌اند که هرگاه نام فلسطینی‌ها ذکر شود، کلمه‌ی تروریست‌ها را برای آنان به کار ببرند و این چنین، تروریست حتماً باید عربِ مسلمان باشد و تروریسمِ صهیونیستی، بایکوت خبری می‌شود.»

سپس رویدادهای بعدی، پیش‌بینی‌های «رابرت فیسک» را ثابت کرد و دقیقاً پس از گذشت یک ساعت و نیم از زمان وقوع این جنایت، رادیوی **بی.بی.سی.** اعلام کرد که قاتلِ حرم ابراهیمی، «باروخ گلدشتاین»، یک شهرک‌نشین یهودی است که دچار اختلال مغزی شده و خودسرانه دست به این اقدام زده است!

***

جهان، شاهدِ موج سنگینی از اتّهام «**تروریسم**» علیه اسلام و مسلمانان است. البته انگیزه‌های این اتهامات روشن است و در این راستا کارهای نسنجیده و احساسی، مورد سوء استفاده قرار گرفته، تا این اتهامات بیشتر و بیشتر شوند!! در واقع «هیچ حکم شرعی در اسلام وجود ندارد که انسان مسلمان را به کارهای **افراطی، خشونت‌آمیز و تروریستی** که خارج از محدوده‌ی توانایی او است، مکلّف کند؛ زیرا این کارها بسیار خطرناک هستند و آثار ناگواری به دنبال دارند. اسلام به چیزی جز آنچه که خدا و رسول خدا فرمان داده‌اند؛ دستور نمی‌دهد. در قرآن کریم و سنّت نبوی و هم‌چنین فریضه‌ی «جهاد در راه خدا»، چیزی به نام «خشونت» و «تروریسم» وجود ندارد و هدف از «جهاد» هم، از میان برداشتن ظلم و ستم و تجاوز است.»[۲]

اگر ما در جستجوی معانی حقیقی این اصطلاحات باشیم که در بُعد سیاسی به کار رفته‌اند، «التطرّف» به معنای بیرون رفتن از خطّ اعتدال، و واژه‌ی «العُنف»

۱ـ برنار لویس، **اللغة السیاسیة فی الإسلام**، دارالرشید، مؤسسة الایمان (۱۹۹۷)، ص ۳.
۲ـ الشیخ خالد عبدالرحمن العک، **عوامل التطرف و الغلو و الارهاب و علاجها فی ضوء القرآن و السنّة**، دارالمکتبی، دمشق ۱۹۸۷، ص ۲۱.

یعنی گرفتن چیزی با شدت و خشونت، که متضادّ واژدی «الرِّفق» یعنی نرمی و ملایمت است؛ و «الإرهاب» به معنای ترسانیدن آمده است. در قرآن کریم آمده است: (**وَ اسْتَرْهَبوهُم و جاؤُوا بِسِحرٍ عَظیم**)[۱] /و ساحران، مردم را به ترس انداختند و سحری بزرگ درمیان آوردند./ بنابراین، تروریست به کسی گفته می‌شود که برای تحقّق اهداف سیاسی‌اش، راه خشونت و ایجاد رعب و وحشت را در پیش می‌گیرد.

دعوت به اسلام، از واژه‌های **تُندروی، خشونت و تروریسم**[۲]، بی‌نیاز و بیزار است. پس این اصطلاحات ربطی به اسلام ندارند و نباید آن‌ها را بخشی از اسلام تلقّی کرد. دعوت‌گری که مردم را به اسلام فرا می‌خوانَد، نه افراطی است، نه خشونت‌طلب و نه تروریست؛ بلکه او مسلمانی است که مردم را به رحمت، هدایت، علم و دانش و نور فرا می‌خوانَد. از این رو، افراطیون و تروریست‌ها، منادیِ هدایت و نورِ اسلام نبوده؛ بلکه مردم را به آرا و افکار و تعصّب خویش دعوت می‌کنند.»[۳]

با این وصف، نمی‌توان اسلام را در دایره‌ی اتّهام قرارداد و اصلاً امکان ندارد هیچ رابطه‌ای میان اسلام و تروریسم وجود داشته باشد. این گونه مقایسه‌ها نوعی مغالطه‌کاری به نظر می‌رسند؛ چرا که اسلام دینی است که ملّت‌های جهان، در طول قرن‌های متمادی، بزرگی، عظمت و رحمت آن را شناخته‌اند و برای اثبات حقّانیّتش نیازی به گواهی دیگران ندارد.

این چهره‌ی تابناکِ اسلام، سبب شده است تا ده‌ها میلیون نفر در جهان به آن بگروند؛ حتی اگر دستگاه‌های تبلیغاتی غرب هم تلاش کنند تا چهره‌ی زشتی را از آن درنظر کسانی جلوه دهند که هنوز دعوت حقیقی اسلام به آنان نرسیده است!!

به عنوان مثال، جامعه‌ی آمریکا در زمینه‌ی روحی دچار بحران شدد است و همان‌طور که یکی از آمریکایی‌هایی که به اسلام گرویده است می‌گوید: بسیاری از

۱ـ الأعراف، ۱۱۶.

۲ـ البته وجود این حقیقت، با آیات جهاد در راه خدا در تعارض نیست؛ زیرا جهاد و دعوت کردن مردم به آن، شرایط خاصّ خود را می‌طلبد.

۳ـ منبع پیشین، صص ۲۱ و ۲۲.

آمریکایی‌ها برای پیدا کردن راه‌حلِ مشکلات متعدّدشان، تلاشهای بی‌وقفه‌ای انجام می‌دهند و راه‌حلّ نهایی این مشکلات را در اسلام می‌یابند. این استاد دانشگاه آمریکایی، که اکنون نام خود را «**محمّد اسد**» می‌خوانَد، می‌گوید: «به اعتقاد من، اسلام حلاّل تمام مشکلات جهان است و آمریکا از این قاعده مستثنا نیست.»[۱]

غرب و ایالات متّحده آمریکا، اهمیّت اسلام را در خصوص حلّ مشکلات روحی ملّت‌هایشان می‌دانند؛ امّا درکِ این واقعیت، هیچ گاه آنان را آرام نکرده است؛ بلکه پیوسته تلاش کرده‌اند تا اسلام را در صدرِ دشمنان اصلی خود قرار بدهند. ولی اسلام یک دعوتِ جهانی است و به سادگی می‌تواند در سایه‌ی فقدانِ ارزشهای روحی در غرب، جای پایی برای خود باز کند. به همین علّت، «**هلموت شمیث**»، صدر اعظمِ سابق آلمان، غربی‌ها را از این خطر آگاه کرده است. همان‌گونه که **شمیث** می‌گوید: «اسلام تنها فلسفه‌ی جهانی است که می‌تواند در تسلّط بر جهان، جانشین کمونیسم شود».[۲] هم‌چنین یکی از شاگردانِ «**برژینسکی**» به نام «**ناثان چارلز**» می‌گوید: «در قرن آینده، روحِ نظام جهانی، روحِ اسلام خواهد بود!!»

هم‌چنین در این خصوص، نباید موضع شاهزاده «**چارلز**» در بریتانیا را فراموش کنیم که در دهه‌ی هشتاد، به بیمِ غرب از بیداری اسلامی، اشاره کرده بود.

تمامی این نقطه نظرات، سبب شده تا غرب برای بدنام کردن چهره‌ی اسلام، اقدام کند. هنگامی که امریکا سخت تلاش کرد تا برخی از مسلمانان را آلتِ دستِ خویش کند و به بهانه‌ی «**خطرکمونیسم**»، به وسیله‌ی آنان با نفوذ شوروی در جهان مبارزه کند، در این میان، تروریسم، بهترین اتّهامی بود که به اسلام زده شود؛ اتّهامی که تا حدّ زیادی سبب شد تا برخی از غربی‌ها از اسلام روی‌گردان شوند و پدیده‌ی «**الاسلاموفوبیا**»؛ یعنی «**ترس از اسلام**» را مطرح کنند.»[۳]

اقداماتِ غلط برخی از جنبش‌های اسلامی، خواه در کشور خود و خواه در

۱ـ **الشیخ احمد کفتارو یتحدّث**، ۱۹۹۷، صص ۱۲۶ و ۳۲۹

۲ـ عماد نداف، **مقدمة الشیخ احمد کفتارو یتحدث**، ص ۱۰.

۳ـ علی‌رغم این اقدامات غربی‌ها، کشور بریتانیا تعدادی از مسلمانان را وارد مجلس **اعیان** این کشور کرده است تا چنین وانمود کند که با احترام با مسلمانان برخورد می‌کند.

دیگر کشورهای جهان، در به وجود آوردنِ این زمینه‌ی ناخوشایند، مؤثّر بوده است. شاید هم این اقدامات از سوی خودِ غرب، از طریق دسیسه و توطئه‌چینی در صفوف جنبش‌های اسلامی، صورت گرفته باشد... صرف‌نظر از تمامیِ اوضاع و شرایط، تهاجم علیه جنبش‌های اسلامی بالا گرفته است و تهمت تروریسم، کمترین چیزی است که غرب آن را بر این جنبش‌ها اطلاق می‌کند.

اگر برخی از این جنبش‌ها دست به اعمال تروریستی زده‌اند، با این اقدام، به اسلام ضربه زده‌اند و براساس تعالیم والای آن عمل نکرده‌اند. در این جا می‌توان برخی از این داده‌ها و اطلاعات را بر شمرد:

* افزایش جنبش‌ها و سازمان‌های اسلامی در جهان و عدم شفافیّت هویّت بعضی از آنها و وجود آشفتگی در طرح‌های زیادی که به عنوان طرح‌ها و راهکارهای «اسلامی» ارائه می‌دهند.
* به عهده گرفتن اعمال خشونت‌آمیزی که بعضی اوقات، باعث کشتار افراد بی‌گناه می‌شود.
* تهدید به اعمال خشونت‌آمیز و مطرح کردن این شعار که مسلمانان در جهان برای انتقام‌گیریِ گسترده از غرب خود را آماده می‌کنند!
* پذیرش بعضی از آرا و افکاری که هرگز ارتباطی با اسلام ندارد؛ مانند: راه رفتن بدون کفش، تأکید بر نتراشیدن ریش و دارالحرب خواندنِ کشوری که در آن زندگی می‌کنند و غیره.
* اقداماتِ خشونت‌آمیز بعضی از جنبش‌های اسلامی در کشورهای عربی به بهانه‌های زیادی که منجر به بدنام شدن آنها شده است؛ اگرچه برخی از آنها پس از گذشت مدّت زمانی چند، خود را مورد انتقاد قرار داده‌اند!

به‌هر حال، وضعیت بن لادن فرق می‌کند، زیرا او مردی ثروتمند و تحصیل‌کرده است که همراه دیگر داوطلبان، برای یاری رساندن به مسلمانان افغانستان که با تجاوز اتحاد جماهیر شوروی (سابق) به دفاع برخاسته بودند، از کشورش خارج شد.انگیزه‌ی او «اسلامی» بود و به هر حال، قدرت و توان او روزبه‌روز افزایش یافت؛ به ویژه پس از خارج شدن نیروهای شوروی از

افغانستان و اوضاع و شرایطی که پس از دوّمین جنگ خلیج فارس به وجود آمد.

امّا این «قدرت» که تا حدودی طرح‌ها و پروژه‌هایی برای ایجاد دگرگونی در سطح جهان مطرح کرد، امتیازات ویژه‌ای را به اسامه بن لادن داد، که مهم‌ترین آنها این بود که وی پس از فروپاشی اتّحاد جماهیر شوروی و بر افروختن آتش دوّمین جنگ خلیج فارس، با ایالات متّحده آمریکا به رویارویی پرداخت؛ یعنی با کشوری درگیر شد که چه در گذشته و چه در زمان حال و آینده تلاش نموده تا بدون اتحاد جماهیر شوروی بر جهان تسلّط پیدا کند. رویارویی بن لادن با بیم و ترس ساختگی آمریکا از اسلام همراه بود!! و به میدان آمدن یک شخصیّت عقیدتی مانند اسامه بن لادن، به شخصیتهای مهمّی می‌ماند که در تاریخ معاصر ظهور کرده‌اند. در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

* «**ارنستو چه‌گوارا**» در آمریکای لاتین.

* «**هوشی مینه**»[1] در ویتنام.

* **ودیع حدّاد**، **کارلوس** و **ابوحسن سلامه** در خاورمیانه..

بنابراین، فقدانِ کشوری که اسامه بن لادن در جنگ عقیدتی‌اش به آن متّکی باشد و نبودِ تریبون‌های مهمّی که دعوتش را از طریق آن‌ها اعلام کند، ویژگی تازه‌ای به او بخشیده است؛ به ویژه سرزمینی که در آن مشغول فعّالیت است (افغانستان)، سرزمین و میهن او به حساب نمی‌آید.

امری واضح و مسلّم است که ایالات متّحده آمریکا ؛ بهانه‌ای ندارد تا بن لادن را به وسیله‌ی آن به سوی خود جلب کند؛ حتی بهانه‌ی «خطر کمونیسم» و «تجاوز اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان» که اسامه بن لادن را وادار کرد تا با آمریکا هم‌پیمان شود، این بار در میان نبود.

آمریکا در این زمینه ضربات سنگینی را متحمّل شده‌است از جمله:

* انفجار مرکز تجارت جهانی در نیویورک[2].

۱- **هوشی مینه**، رهبر مبارزان استقلال‌طلب ویتنامی، که در این کشور با فرانسویان مبارزه کرد و در سال ۱۹۴۵ م، جمهوری دمکراتیک ویتنام را تأسیس کرد. ـ م.

۲- این انفجار در سال ۱۹۹۵ ؛ یعنی شش سال قبل از حادثه‌ی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ م به وقوع پیوسته است. ـ م.

* دو انفجار در عربستان: یکی در شهر **اَلْخُبَر** و دیگری در **ریاض**.
* انفجار سفارت‌خانه‌های آمریکا در «**نایروبی**» و «**دارالسلام**».

تمامی این ضربات، باعث رنجش آمریکا شد و آن کشور را وادار کرد تا در محاسباتش تجدید نظر کند.

حال، چه کسی طرّاح پشت پرده‌ی این ضربات سخت به آمریکا است؟ آیا این طرّاح، اسامه بن لادن است؟ آیا او ارتباطی با این رویدادها دارد؟ وارد آوردن این ضربات سخت، چه تأثیری بر حیثیت و هیبت آمریکا در جهان دارد؟!

واقعیت این است که نتیجه‌ی تحقیقات انجام شده درباره‌ی این اقدامات، پاسخ قطعی این سؤالات را در برنداشته است.

ایالات متّحده آمریکا از خلال تحقیقات متعددی که به عمل آورده، به این نکته پی برده است که کسان دیگری مانند بن لادن، معتقدند که منافع آمریکا باید مورد حمله قرار گیرد. به عنوان مثال: در قضیه‌ی انفجار **ریاض**، یکی از متهمان به نام **عبدالعزیز المعتم** ـ که اعدام شد ـ می‌گوید: او تحت تأثیر پیشنهادهای شیخ **ابومحمّد المقدسی** قرار گرفته است.



کسانِ دیگری وجود دارند که مانند بن لادن فکر می‌کنند...

شیخ ابو محمّد المقدسی

شیخ المقدسی که اکنون در یکی از زندانهای اُردن به سر می‌برد، هنگامی که درباره‌ی **عبدالعزیز المعتم** مورد سؤال قرار گرفت، گفت: «او دو سه بار به دیدن من آمد و چند نسخه از کتاب‌های ناتمام مرا به دست آورده بود و چندین سؤال دینی از من پرسید... و هنگامی که نام او را همراه چهار نفری دیدم که دست به این اقدام زده بودند، هرگز تصوّر نمی‌کردم که وی دست به این کار بزند؛ زیرا برای او خیلی زود بود.»[1]

شیخ المقدسی که نام واقعی او «عصام طاهر» است، چه هدفی از این سخنان دارد؟

شیخ المقدسی این امر را نمی‌پذیرد که گروهِ خویش را یک سازمان تشکیلاتی بنامد. همچنین قبول ندارد چهار نفری که در عربستان به اتّهام دست داشتن در انفجار **ریاض** اعدام شدند، یک گروه تشکیلاتی خوانده شوند!

با بررسی زندگی شخصی «شیخ المقدسی» ملاحظه می‌کنیم که وی در کویت زندگی می‌کرد و به دنبال بحرانِ خلیج، به اردن عزیمت کرد و مدتی در افغانستان با روسها جنگیده است و با اسلام‌گرایان در مصر و الجزایر رابطه‌ای نزدیک داشته و از اندیشه‌های **سیّد قطب** تأثیر پذیرفته است.

و همان‌طور که خودش می‌گوید: وی با دکتر **عبداللّه عزّام** ارتباط داشته است.

با موشکافیِ ویژگی‌های کلّی بیوگرافی «شیخ المقدسی»، حدّ و حدودِ تشابهِ وضعیت وی با وضعیت اسامه بن لادن را ملاحظه می‌کنیم... بنابراین بر ایالات متّحده آمریکا لازم بود که حدود گسترش افکار مخالف با آن کشور را در کشورهای عربی و در جهان اسلام بداند. حتی طیفِ گسترده‌ای از این آرا و افکار در نظر دارد علیه آمریکا دست به مبارزه‌ی مسلّحانه بزند و صفحات پرونده‌ی بزرگی را که غرب برای اسامه بن لادن آماده کرده است، زیر و رو کند. اسامه بن لادن تا این حد مورد توجّه آمریکا نبود که برای او پرونده‌سازی شود. هنگامی که ایالات متّحده آمریکا در روزنامه‌ی «**واشنگتن تایمز**» اعلام کرد که بن لادن یکی از

۱ـ مجلّه‌ی الوسط، ۱۹۹۶/۷/۲۹.

مهمّ‌ترین تأمین کنندگان مالیِ «تروریسم» در خاورمیانه است و با حمله‌ای که در حزیران ۱۹۹۶ پایگاه آمریکایی را در «ظهران» عربستان مورد هدف قرارداد، ارتباط دارد، هنوز خواندن پرونده‌ی او را کامل نکرده بود و در داده‌ها و اطلاعات مربوط به او به یک نظرِ قطعی نرسیده بود.

روزنامه‌ی «واشنگتن تایمز» به نقل از منابع سازمان جاسوسی آمریکا *(C.I.A)* می‌گوید: «بن لادن در حملاتی که ساختمان‌های آمریکایی را در تشرین الثانی ۱۹۹۵، در عربستان سعودی مورد هدف قرار داد، دست داشته است و این حمله به کشته شدن هفت تن ـ که پنج تن از آنها آمریکایی بودند ـ و مجروح شدن شصت تنِ دیگر از آنان، منجر گردید. واشنگتن تایمز به نقل از این منابع می‌افزاید: بن لادن، برنامه‌ی حملات دیگری را بر ضدّ آمریکایی‌ها در عربستان سعودی طرح‌ریزی کرده است. یکی از مسؤولانِ سازمان **سیا** می‌گوید: «**محمّد المسعری**»، رهبرِ «**کمیته‌ی دفاع از حقوق مشروع**»، که مقرّ آن در لندن است، در همان روزی که کامیون بمب‌گذاری شده در **ظهران** منفجر شد و هیجده آمریکایی در آن کشته شدند و بیش از پانصد نفر دیگر مجروح شدند، نتیجه‌ی این حمله را به اسامه بن لادن تبریک و تهنیت گفت. این عضو مسؤول می‌افزاید: بن لادن پس از حمله‌ی سیزدهم تشرین الثانی ۱۹۹۵ گفت: این انفجار نه اولین انفجار است و نه آخرین انفجار؛ باران از یک قطره شروع می‌شود و به سرعت تبدیل به توفان می‌شود.»[1]

عملیات انفجاری در دو سفارت‌خانه‌ی آمریکا در «**نایروبی**» و «**دارالسلام**»، خطر اسامه بن لادن و گروه‌های اسلامی را به ایالات متّحد آمریکا گوشزد کرد و همزمان با این عملیات، اسامه بن لادن تأکید کرد که ضربات دیگری را به منافع آمریکا وارد می‌کند. در ماه آذار ۱۹۹۸، روزنامه‌ی مصری «**روز الیوسف**» از توجه ایالات متّحده آمریکا به افزایش اقدامات ضدّ آمریکایی از سوی برخی از جنبش‌های اسلامی پرده برداشت. در این باره یکی از وکلای مدافع مصری به نام «**منتصر**

۱ـ ر.ک: گزارش‌های آژانس مطبوعاتی فرانسه (أ. ف. ب) و آژانس خبررسانی **رویتر** ۱۹۹۵/۱۰/۲۴ و روزنامه‌ی کویتی **السیاسة** در تاریخ ۱۹۹۵/۱۰/۲۵، و روزنامه‌ی لبنانی **النهار** در تاریخ ۱۹۹۵/۱۰/۲۵ و **واشنگتن تایمز** در ۱۹۹۵/۱۰/۲۴.

الزیّات»، وکیل مدافع گروه‌های اسلامی در مصر می‌گوید: یکی از دیپلمات‌های سفارت آمریکا در قاهره از او درخواست ملاقات کرده و چندین سؤال را با او مطرح نموده است از جمله:

«هرگاه آمریکا دست به اقدام نظامی علیه عراق بزند،آیا گروه‌های اسلام‌گرای افراطی، منافع آمریکا و اتباع آمریکایی را در مصر مورد حمله قرار می‌دهند؟ و آیا ممکن است که این گروه‌ها با عملیات مسلّحانه، نیروها و پایگاه‌های آمریکایی را در خلیج مورد هدف قرار دهند؟»[1]

این وکیل مدافع تأکید می‌کند که در آن زمان، بیانیه‌ی فرماندهی کلّ گروه‌های اسلامی را ـ که **اسامه بن لادن** و **أیمن الظواهری** اعضای آن هستند ـ از کشویِ میزش در می‌آوَرَد. این بیانیه بلافاصله صادر شده بود و از طریق فاکس به «**الزیات**» رسیده بود و در آن تهدید شده بود که آمریکایی‌ها و منافع آمریکا به خاطر سیاستهای آن کشور در جهان، در همه جا مورد حمله قرار خواهند گرفت.

روزنامه‌ی «روز الیوسف» می‌گوید: «**رابرد کلیر**»، مسؤول سابقِ سازمان جاسوسی آمریکا، پس از پایان دوره‌ی فعالیتش در قاهره، در شُباط ۱۹۹۶، اعتراف کرده است که وی از طریق یکی از وکلای مدافعی که در دفاع از این گروه‌ها تخصّص دارند به بعضی از اعضای گروه‌های افراطی، ویزای سفر به آمریکا داده است، تا در مقابل، این وکیل مدافع، بعضی از اطلاعات و اسرارِ مربوط به گروه‌های دینی و افراطی را در اختیار او قرار دهد.»[2] دامنه‌ی فعالیتهای بن لادن آن‌چنان گسترش یافته است که وی را به پشتیبانی از تمامی گروه‌های افراطی در جهان متّهم کرده‌اند.

روزنامه‌ی ایتالیایی «**کوریری دی لاسیرا**» گزارشی درباره‌ی فعالیّت‌های بن لادن انتشار داد و در آن خاطر نشان کرد که طرفداران بن لادن، کشورهای سوئیس و بریتانیا را پایگاه مالی خویش ساخته و از طریق یک شرکت متعلق به خانواده‌ی بن لادن، شهر «ژنو» را به مرکز فرماندهی خویش تبدیل نموده‌اند و در



۱ـ مجله‌ی مصری «**روز الیوسف**» در تاریخ ۱۹۹۸/۳/۱۶.

۲ـ منبع پیشین، ص ۱۸.

دو شهر «لوگانو» و «زیورخ»، حسابهای بانکی ویژه‌ای را باز کرده‌اند. این روزنامه می‌گوید: بن لادن یک هسته‌ی اقتصادی در لندن تشکیل داده است که یکی از اعضای «جماعت مسلح الجزایر» به نام «**رشید رامدا**» قبل از دستگیری‌اش آن را سرپرستی می‌کرد و شاید وی از طریق دفتر لندن، مجموعه انفجاراتی را که در آن بُرهه از زمان در فرانسه به وقوع پیوست، تأمین مالی کرده است. هم‌چنین وی در کشور ایتالیا دارای دفاتری بود که نام‌های مُستعار محلّی را بر آنها گذاشته بودند؛ مانند سازمانهای خیریّه و شرکتهای واردات و صادرات».

اگر این مشارکت‌های اقتصادی و نظامی در چارچوب افراد و گروهها انجام می‌گیرند، در کشور پاکستان، این مسأله وضعیت دیگری به خود گرفته است و «**بی‌نظیر بوتو**»، رهبر مخالفان دولت پاکستان، بن لادن را متهم می‌کند که رقیب انتخاباتی‌اش (نواز شریف) را در اثنای فعالیّت‌های انتخاباتی در دهه‌ی هشتاد کمک مالی کرده است. بی‌نظیر بوتو می‌گوید: هنگامی که نواز شریف، پستِ نخست وزیری ایالت «پنجاب» را در سال ۱۹۸۹ به عهده داشت، بن لادن پول‌های هنگفتی برای او فرستاد تا آرای نمایندگان پارلمان را بخرد.



بله! با چشمان خودم او (بن لادن) را دیدم که در اثنای فعالیتهای انتخاباتی از نواز شریف حمایت مالی می‌کرد!!

بی‌نظیر بوتو.

افزون بر همه‌ی این موارد، قضیه‌ی گروه‌های اسلامی موجود در کشورهای اروپایی و ایالات متّحده آمریکا نیز، مورد بحث است و چنین ادّعا می‌شود که از طرف بن لادن تقویت می‌شوند. این گروه‌ها در کشورهای انگلستان، آلمان، سوئیس، هلند، دانمارک و ایالات متّحده آمریکا حضور دارند. دولت‌های فوق تا این اواخر، هیچ‌گونه اقدامی علیه گروه‌های اسلامی انجام نداده‌اند. بن لادن در توضیح و تفسیر این موضوع بر این اعتقاد است که برخی از این دولت‌ها با زیرکیِ تمام، با این گروه‌ها برخورد می‌کنند. وی می‌افزاید: «بعید نیست که مقامات کشورهای مذکور، وجود این سازمان‌های مخفی را بر نتابند تا بدین وسیله، وقوعِ اعمال خشونت‌آمیز در کشورهایشان را تلافی کنند.»[1]

در واقع، پیش‌بینی اسامه بن لادن به وقوع پیوست و پس از بمباران سودان و افغانستان، از جنبش‌های اسلامی خواسته شد تا حضور خویش را در کشورهای اروپایی توجیه کنند و پلیس بریتانیا بسیاری از آنان را برای تحقیق در این خصوص فراخواند از جمله: **خالد عبدالرحمن حمد فواز**، **عادل عبدالمجید**، **عبدالباری هانی السباعی**، **عبدالمجید نهی**، **سید احمد عبدالمقصود**، **اسامه احمد حسن** و **سیّد عجمی**.

در این میان «ابراهیم العیدروس» معروف به «ابومُصعب السوری»، از سوی پلیس بریتانیا تحت تعقیب قرار گرفت. پلیس در این باره می‌گوید: موج این دستگیریها و پیگردها، با «تروریسم اسلامی» ارتباط دارد. در همین حال، عمر بکری، سخنگویِ «**جبهه‌ی جهانی اسلام**» که در لندن به سر می‌برد، اعلام کرد که: تمام مسلمانان در بریتانیا در یک حالتِ اقامت اجباری به سر می‌برند.

مقامات آمریکایی نیز در واشنگتن از دادن ویزای سفر به دو تن از نمایندگان کویتی به نام «حسن جوهر» و «سید القلاّف» به اتهام وابستگی به گروه‌های

۱ـ مجله‌ی مصری «**روز الیوسف**» در تاریخ ۱۹۹۸/۸/۲۴، ص ۱۰.

تروریستی، خودداری کردند.[۱]

کشورهای غربی و در رأس آنها آمریکا و انگلستان، موضع‌گیری سختی را در قبال گروه‌های اسلامی اتّخاذ کرده‌اند. حتی دولت‌هایی که حضور این گروه‌ها را در کشورهایشان پذیرفته‌اند، روی خوشی به آن‌ها نشان نمی‌دهند. این تغییرِ برخورد، ناشی از تغییر اساسی در برخورد با اسامه بن لادن است. بنابه گفته‌ی یکی از روزنامه‌های آمریکایی، بن لادن از سوی *C.I.A* به عنوان یک مبارز راه آزادی شمرده شده است و به خاطر نقش فعّالش در رویاروی با روسها، از سوی سازمان جاسوسی آمریکا مورد حمایت مالی قرار گرفته و نیروهایش با اسلحه و بمب انگلیسی و توپ‌های ضد هوایی مجهّز شده‌اند و اردوگاهِ او درشهر «خوست» در شمال شرق افغانستان که مورد اصابت موشک‌های دوربُرد قرار گرفت، با همکاری سازمان *C.I.A* ساخته شده بود.

این تناقض‌گویی‌ها در باره‌ی مفهوم تروریسم و ارتباط آن با جنبش‌های اسلامی، چیز تازه و عجیبی نیست و خودِ غرب، معنای این تناقضاتِ پوچ و بی‌اساس را می‌داند؛ اما غرب ما را وادار می‌کند که لااقل به این حقیقت اعتقاد داشته باشیم که ما مسلمانان به إتّهاماتی که آمریکایی‌ها به همه‌ی کسانی که با سیاستهای آن کشور مخالفند می‌زنند، به دیده‌ی تردید نگریسته و دقیق‌تر در آنها اندیشه کنیم!!



۱ـ این دو کویتی، وابسته به «حزب‌الله» هستند. حزب الله یک گروه اسلامی است که در چندین کشور اسلامی حضور دارد. امریکا این گروه را به دست داشتن در اقدامات تروریستی متّهم می‌کند. سؤال این است که آیا مقاومت اسلامی در جنوب لبنان (حزب الله) نیز یک اقدام تروریستی است!

بن لادن و افغانستان

تقریباً پنجاه سال پیش از آن که بن لادن به افغانستان ـ به عنوان یکی از مهمّترین توقف‌گاههایش ـ پا بگذارد، افغانی‌ها پادشاه خویش، «**امان اللّه خان**» را سرنگون کردند؛ زیرا عکس بدون نقابِ همسرش در یکی از روزنامه‌های اروپایی چاپ شده بود. این رخداد، در تاریخ افغانستان عجیب نیست؛ اما برای مدّت زمانی طولانی، بیانگر چیزهای بزرگی درباره‌ی طبیعت این کشور و تعصّب مردمانش نسبت به آداب و رسوم آن جامعه خواهد بود؛ گرچه در این زمینه بسیار اغراق و مبالغه شده است.

هنگامی که کمونیست‌ها در افغانستان قدرت را به دست گرفتند، از این داستان با خبر بودند؛ زیرا آنها با منطق و شیوه‌ی برخوردِ افغانی‌ها با مسائل زندگی، آشنایی داشتند و دشمنی مردم افغان را نسبت به نظام کمونیستی و الحادی درک می‌کردند. حال اگر چاپِ عکس بدون نقابِ همسر شاهِ افغانستان در یکی از روزنامه‌های اروپایی، او را ناچار به پایین آمدن از تختِ سلطنت کرد، تلاش برای تبلیغ مارکسیسم و استقرار چنین حکومتی، چه پیامدهایی بدنبال خواهد داشت؟»[1]

در چنین زمینه‌ای و با این ویژگی‌ها، جنگی طولانی مدّت در افغانستان در گرفت و اسامه بن لادن در مرحله‌ای حسّاس از آن شرکت کرد و به نبرد با روس‌ها پرداخت.

افزون بر این‌ها، در جنگِ افغانستان باید عوامل زیادی را مدّ نظر داشت که در تشدید و طولانی شدن این جنگ مؤثر بودند؛ زیرا دشمنی با **کمونیسم**، **مارکسیسم** و الحاد، تنها عاملی نبود که جنگ را وارد این مراحل کند، بلکه عوامل زیادی در شعله‌ور ساختنِ آتش جنگ و طولانی شدن آن ـ که شاید هنوز هم پایان

۱ـ فهمی هویدی، **حدث فی افغانستان**، دارالکلمة للنشر، ط ۱ بیروت ۱۹۷۹، ص ۵۳.

نیافته ـ تأثیر داشته است. در این میان می‌توان به عوامل ذیل اشاره کرد:

* جنگِ سرد میان ایالات متّحده آمریکا و اتّحاد جماهیر شوروی سابق، و تلاش دولت آمریکا برای پشتیبانی از تمامی جنبش‌های مخالفِ شوروی در تمام نقاط جهان، به همان سان که اتحاد جماهیر شوروی از همه‌ی جنبش‌های آزادی‌بخشِ مخالفِ آمریکا و سرمایه‌داری در جهان، پشتیبانی می‌کرد.

* پشتیبانی مسلمانان جهان از نیروهای مخالفِ رژیم کمونیستیِ حاکم بر افغانستان؛ تا جایی که مبارزه بر ضدّ این رژیم، بر مسلمانانِ تمام جهان به مثابه‌ی یک امر واجب تلقّی شد.

* عدم وجود یک نیروی مقتدر ملّی ـ با گرایش اسلامی یا غیر اسلامی ـ در داخل افغانستان که بتواند جنگ را پایان داده و جانشین رژیم کمونیستی شود و تمامی طرف‌های درگیر، آن را پذیرفته یا از سرِ اجبار، تحمّل کنند. شاید منافع نیروهای غربی و آمریکا ایجاب می‌کرد که وجود چنین نیرویی تحقّق نیابد تا مدّتی طولانی، عوامل این جنگ زیر نفوذ آمریکا قرارگیرند و آن‌گونه که با منافع آن دولت سازگار است این جنگ را به پیش بِبَرد.

* پیامدهای ناگوارِ ناشی از موضع‌گیری‌های بسیاری از گروه‌های افغانی، به گونه‌ای که برای عقب‌افتادگی جهان سوّم ضرب‌المثل شده بود.

برخی از این گروه‌ها در مقابل هرگونه نمادِ زندگی مُدرن مانند: رادیو، تلویزیون و سینما مقابله می‌کردند و در نظر آنان، این ابزار و وسایل نوین، کاربردشان حرام بود. هم‌چنین مقولاتی مطرح شد که تراشیدن ریش را کفر تلقّی می‌کرد و هنگامی که در دهه‌ی پنجاه، دانشکده‌ی پزشکی در کابل تأسیس شد، افغانی‌ها علیه آن اعتراض کردند و دانشکده را در محاصره قرار دادند؛ و این ادّعا را مطرح کردند که کالبد شکافیِ اجساد مردگان، حرام است. دانشگاه ناچار شد که دانشجویان پزشکی، تمامی مسائل نظری را در کابل بخوانند و برای خواندن تک‌درسِ «کالبدشکافی» آنان را به هندوستان اعزام کند».[1]

۱ـ منبع پیشین، ص ۶۰.

مجموعه‌ی این عوامل با عاملِ جغرافیایی و موقعیت افغانستان بی‌ارتباط نبود. این موقعیت جغرافیایی در سایه‌ی **جنگ سرد**، سبب شده بود که افغانستان در بوته‌ی یک کشمکش ویژه قرار گیرد. زیرا در شمال با اتحاد جماهیر شوروی هم‌مرز بود که به عنوان یک ابرقدرت، قد عَلَم کرده بود و بر افغانستان تسلّط داشت، و در ناحیه‌ی مشرق نیز به سرزمینهای چین و کشمیر منتهی می‌شد و گویی که روی دیگر کمونیسم از طرف شرق بر افغانستان مُشرف بود و در جنوب، کشور پاکستان به خاطر وابستگی‌های سیاسی و دینیِ افغان‌ها، پناه‌گاه فیزیکی آنان به شمار می‌آمد و در سمت مغرب، کشور ایران با سرزمینهای وسیع و قدرتی توانا، افغانستان را از کشورهای عربی جدا می‌کرد.

به عبارت دیگر، افغانستان در آغازِ جنگ سرد، در شمال و مشرق، ارتباط مستقیمی با کمونیسم داشت و گرایش‌های دینیی که از جنوب و مغرب تقویت می‌شدند، در حال جوش و خروش بودند. امّا این گرایش‌ها از آغاز قادر به تشکیل یک نیروی اسلامی فعّال نبودند که با رویدادهای افغانستان مقابله کند. هم‌چنین ساختار اجتماعی افغانستان جز با پشتیبانی شوروی، اجازه‌ی تشکیل یک نیروی کمونیستی یا کمتر از کمونیسم را نمی‌داد. هنگامی که «رژیم کمونیستی» یا به تعبیر دقیق‌تر «رژیم طرفدار شوروی در افغانستان» با پشتیبانی همه جانبه‌ی روسها تشکیل شد و به دنبال آن، افغانستان توسط شوروی به اشغال نظامی درآمد، بر رژیم حاکم بر افغانستان لازم بود که انتظار رخدادهای عجیبی را بکشد و در فضایی بی‌نهایت سخت و با کمترین پایگاه مردمی، دست به کار شود. روسها نیز می‌بایست بهای بسیار سنگینی را بپردازند که البته چنین هم شد.

امّا در آن زمان، غرب که «جهان سرمایه‌داری» خوانده می‌شد، خیلی از افغانستان دور نبود و این کشور برای غرب اهمیّت زیادی داشت؛ دست کم اینکه افغانستان در حاشیه‌ی جنوبی اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته بود. آمریکا در سایه‌ی **جنگِ سرد**، برای رسیدن به این کشور، راه‌های مختلفی را در پیش گرفت. شاید وجود رژیم شاه ایران و دولت «ضیاء الحق» در پاکستان که هر دو طرفدار غرب بودند، باعث شدند تا از توجه آمریکا نسبت به رخدادهای افغانستان تا

حدودی بکاهند؛ اما با وجود این، آمریکا تمام نیرو و توانش را بسیج کرد تا از تسلّط کاملِ اتحاد جماهیر شوروی بر افغانستان جلوگیری کند.

برای دست‌یابی به شناخت واقعیِ رویدادهای افغانستان، یادآوری یک رویداد تاریخی نیز، جالب و ضروری است: در دهه‌ی پنجاه، زمانی که «**آیزنهاور**»، رئیس جمهور وقت آمریکا، از کابل دیدار کرد، در پایتخت افغانستان به این حقیقت آشکار پی‌برد که فرودگاهی که هواپیمایش در آن فرود آمده است، روسها قبل از حضور وی در افغانستان آن را ساخته‌اند و ماشینی که در فرودگاه سوار آن شد، ساخت شوروی بود و حتی مهمان‌سرایی که در طولِ دیدار از کابل در آن اقامت داشت، به دست روسها ساخته شده بود.

شاید در آن شب، «آیزنهاور»، با آرامش و آسودگی در آن خانه نخوابید؛ زیرا معقول نیست که یک مسؤول آمریکایی با آرامش خاطر در خانه‌ای بخوابد که به دست روسها ساخته شده است. از این‌رو، آمریکا برای سالهای طولانی، اسباب نگرانی روسها را در افغانستان فراهم آورد و حتی کسانی که آمریکا به وسیله‌ی آنها در یکی از مراحل این کشمکش با روسها جنگیده بود، از این نگرانی و آشفتگی، جان سالم به در نبردند.

وضعیت مسلمانان در افغانستان، خشنود کننده نبود و اسلام یکی از عوامل نگران کننده برای غرب و اتّحاد جماهیر شوروی بود. شاید رشد اسلام‌گرایی در منطقه‌ی جنوب اتحاد جماهیر شوروی، همه‌ی جمهورهای جنوب شوروی را ـ که مسلمانان اکثریت جمعیت آن‌ها را تشکیل می‌دهند ـ به شورش وامی‌داشت. از این‌رو، ترسِ روسها بر این اساس استوار بود که می‌خواستند استقرار و تداوم اتحاد جماهیر شوروی را حفظ کنند.

امّا غرب، علی‌رغم این که از راه‌های زیادی به رویارویی با روسها پرداخت ـ و یکی از این راهها این بود که دشمنی مسلمانان را با روسها شدّت بخشید ـ تهاجم شدیدی را هم علیه اسلام آغاز کرد و در این میان، یکی از مهمّ‌ترین اقداماتش، بدنام کردن چهره‌ی اسلام بود. دکتر **زینب عبدالعزیز** می‌گوید: بهانه‌ها و تعابیری از قبیل «**تعصّب**»، «**افراطی‌گری**» و «**تروریسم**» که غرب آنها را بر مسلمانان تحمیل

می‌کند، اساساً شبیه بهانه‌ی «**پرده‌ی آهنین**» در گذشته است، پرده‌ی آهنینی که غرب چنین می‌پنداشت که اتحاد جماهیر شوروی، غرب را به وسیله‌ی آن محاصره کرده است؛ اما با گذشت زمان روشن شد که این خودِ غرب بود که این پرده‌ی آهنین را به دور خود تنیده بود.»[1]

در فصل‌های بعدیِ این کتاب، بر جوانب متعدّد این موضوع که مربوط به اسامه بن لادن می‌شود تأکید کرده‌ایم. در واقع این زمینه‌سازیِ نسبتاً طولانی درباره‌ی افغانستان، به خاطر رسیدن به ایستگاهی است که اسامه بن لادن در افغانستان ایجاد کرده است؛ اما قبل از رسیدن به این ایستگاه، سخن درباره‌ی پدیده‌ی حضور عرب‌ها در افغانستان اجتناب‌ناپذیر است تا پس از آن به پدیده‌ی بن لادن در آنجا بپردازیم.

پدیده‌ی عرب‌های افغانی

مسلمانان افغانستان، حربه‌ی مهمّی بودند که غرب برای مبارزه با «کمونیسم»؛ یعنی اتحاد جماهیر شوروی، از آنان سوء استفاده کرد. گروه‌های اسلامیِ موجود در افغانستان؛ با قدرتِ تمام با اشغال روسها جنگیدند. از این رو، مشکل افغانستان مدّتی طولانی، عرب‌های مسلمان را به خود مشغول کرده بود؛ یعنی کسانی که دیدگاه خاصّی به ملّت افغانستان داشتند و مسلمانان افغانی را بخشی از مسلمانان جهان می‌شمردند که می‌بایستی با آنان اعلام هم‌بستگی کرد و در نبردشان با غیر مسلمانهایی که می‌خواهند به آنان صدمه بزنند و سرزمینشان را اشغال کنند، آنان را یاری دهند.

طبیعتاً حضور روس‌ها که در این کتاب به اوضاع و شرایط آن پرداخته‌ایم، به

۱ـ ر. ک: زینب عبدالعزیز، محاصرة... و ابادة (**موقف الغرب من الاسلام**)، المؤسسة الجامعةِ للدراسات و النشر و التوزیع، بیروت ط ۱، ۱۹۹۳، ص ۲۴.

منزله‌ی «تهاجم» و «اشغالی» بود که باعث خشم مسلمانانِ جهان شد.[۱]

در این میان، با مسأله‌ی افغانستان از دو موضع برخورد شد: **موضع اوّل**، رسمی و دیپلماتیک بود و مسائل بین‌المللی، ملّی و وجود اولویتها را مورد توجه قرار می‌داد. این موضع با موضع بسیاری از احزاب سیاسی در کشورهای عربی در تعارض بود. **موضع دوّم**، یک موضع فقهی یا شرعی بود که مسأله‌ی افغانستان را با حسّاسیت و نگاد دینی بررسی می‌کرد و عوامل و اوضاع و شرایط دیگر را در نظر نمی‌گرفت.

در اوایل دهه‌ی هشتاد، «دکتر عبدالله عزّام»، فتوایی صادر کرد؛ مبنی بر اینکه **جهاد در افغانستان بر هر مسلمانی واجب است.** این فتوا، پیام مهمّی برای تمام کسانی بود که سخنان عبدالله عزّام را به دیده‌ی احترام می‌نگریستند. هم‌چنین این فتوا، در مجلّه‌های عربی چاپ شد و به گوش بسیاری از مسلمانان جهان؛ رسید؛ به‌ویژه پس از آن که تعدادی از رهبرانِ دعوت اسلامی در جهانِ عرب، بر آن مهر تأیید گذاشتند از جمله :

۱ـ شیخ عبدالعزیز بن باز.

۲ـ شیخ سعید حوّی.

۳ـ شیخ المطیعی.

۴ـ شیخ عبدالمجید الزندانی.

تأیید آشکار این عدّد از رهبران حرکت‌های اسلامی، بدان معنا بود که این فتوا، به گوش پیروانشان برسد که تعدادشان زیاد است و غالباً سازمان یافته می‌باشند.

۱ـ در کنفرانس‌های اسلامی می‌بینیم که مسأله‌ی افغانستان با شیوه‌ی خاصّی مورد بررسی قرار گرفته است. اما کنفرانس سال ۱۹۸۰، هماهنگ با اوضاع و شرایط حاکم بر جوامع اسلامی، با این مسأله برخورد کرد و هشدار داد که مسأله‌ی افغانستان نباید موجب غفلتِ مسلمانان از مسأله‌ی اساسی، یعنی فلسطین و قدس، شود.



شیخ «عبدالله عزّام» چند ماه قبل از ترور، برای رزمندگان سخنرانی می‌کند..





عربهای افغانی... اسامه بن لادن یکی از آنان است!

این فتوا، فوراً مورد پذیرش قرار گرفت و شور و حماسه‌ی بسیاری از مسلمانانِ داوطلب را برانگیخت و از طریق پاکستان، به تدریج آنان را راهی افغانستان کرد. و این چنین، عربهای مسلمان به افغانستان سرازیر شدند. گروهی از آنان واقعاً داوطلبانه آمده بودند و کسانِ دیگری بنابه دلایل سیاسی که در کشورشان تحت تعقیب بودند، به افغانستان گریخته بودند. و در این میان بود که پدیده‌ی بی‌نظیر «عرب‌های افغانی» ظهور پیدا کرد و از سوی افراد زیادی به دقت مورد تحقیق و بررسی قرار گرفت.

آمارهایی که در این خصوص منتشر شده است حاکی است که از سال ۱۹۷۸ تا سال ۱۹۹۳، ۶۱۷۰ عرب، وارد افغانستان شده‌اند که ۲۸۰۰ تن از آنان علی‌رغم این که مدّت اجازه‌ی اقامتشان به پایان رسیده بود، افغانستان را ترک نکردند.

مسؤولان پاکستانی در اسلام آباد می‌گویند: «تعداد زیادی از عرب‌هایی که قبل از سال ۱۹۷۸ در جهاد افغانستان شرکت کرده بودند، نزد مقاماتِ پاکستانی نام نویسی نکرده‌اند؛ زیرا هنگامی که حکومت پاکستان در ۶ نیسانِ ۱۹۹۳ علیه آنان اقدام کرد، دستگاه‌های امنیتی پاکستان، تعداد عرب‌هایی را که در پیشاور و حومه‌ی آن زندگی می‌کردند، نزدیک به ۲۸۳۰ نفر تخمین زده بودند که برخی از آنان، دوباره به افغانستان برگشتند. اعتقاد بر این است که در میان اینان، ۵۹۴ مصری، ۲۹۱ یمنی، ۲۷۹ سعودی، ۲۵۵ عراقی، ۱۶۲ سوری، ۱۱۷ الجزایری، ۱۱۱سودانی، ۶۳ تونسی، ۵۳ مراکشی، ۳۲ فلسطینی، ۲۵ قطری، ۲۰ کویتی، ۱۶ بحرینی، ۴۱۰ اردنی و ۶ عمّانی وجود داشت.»[۱]

این عرب‌ها، پیش از سقوط حکومتِ «نجیب الله» در نیسان ۱۹۹۲، با احزاب افغانی، همگام و به ترتیب زیر در میان آنها تقسیم شدند:

- ۶۰۰ عرب در حزب اسلامی به رهبری حکمتیار.
- ۵۰۰ عرب در اتحاد اسلامی به رهبری عبد ربّ‌الرسول سیّاف.
- ۳۰۰ عرب با مولای جمیل الرحمان.

۱ـ زکی شهاب، **الافغان العرب (الرؤوس الکبیرة فی اروبا)**. مجلّة الوسط، ۱۹۹۶/۵/۶، ص ۲۶.

تعدادی از عرب‌هایی که به افغانستان رفته بودند، ولی به گروه‌های اسلامی افغانی نپیوستند، در میان خودشان تشکیلات ویژه‌ای را سازماندهی کردند، از جمله:

جماعت «التکفیر و الهجرة»

جماعت «الخلافة»

جماعت «العمائم السود»

جماعت «الفطرة»

این عربها، روز به روز در کشمکشِ میان نیروهای افغانی دخالت می‌کردند؛ به ویژه پس از آنکه به خاطر نبرد با سربازان شوروی، شهرت زیادی را کسب نموده بودند. این دخالت‌ها، با تشدید درگیری میان گروه‌های افغانی، بیشتر می‌شد. سیّد احمد گیلانی، رهبر یکی از این گروه‌های افغان، عده‌ای از عرب‌ها را متّهم می‌کند که به «مبارزه، آبرو و حیثیت افغانی‌ها لطمه زده‌اند؛ چرا که در نبردِ گروه‌های مختلف افغانی با یکدیگر مشارکت می‌کنند.»[1]

شگفت آن است که از تعالیم عملیِ اسلام، که مردم را به کسب دانش و هم‌نشینی با عالمان و برخوردِ نیکو با مردم تشویق می‌کند، در این فضایی که عرب‌ها در آن گرد آمده بودند، خبری نبود. حال اگر اوضاع و شرایط افغان‌ها مانع آن شده بود که مسلمانانِ افغانی با این گونه تعالیم آشنا شوند، چرا عرب‌هایی که به میان آنان رفته بودند، به راه و رسم‌های عجیب و غریبی روی آوردند، مانند: راه رفتن بدون کفش، تحریم استفاده از وسایل نقلیه، تکیه و تأکید بر گذاشتن ریش و پرهیز از تراشیدن آن به عنوان بدعتی که به فساد و ویرانی دل‌ها می‌انجامد؛ همانطور که اعضای جماعت «الفطرة»، بر این اعتقاد بودند.

۱ـ منبع پیشین.

«بن لادن، در میان عرب‌های افغانی»

در این اوضاع و شرایط بود که پدیده‌ی «عرب‌های افغانی» رشد کرد و اسامه بن لادن به جرگه‌ی این فضا رهسپار شد تا جنگ مقدّسش را بر ضدّ غرب، اعلام کند.

بن لادن، کی به افغانستان رفت؟ و چگونه منطقه‌ی مسکونی خویش را به یکی از مهم‌ترین دژهایش تبدیل کرد؟



اسامه بن لادن جنگ مقدّس علیه غرب را از افغانستان اعلام کرد!

بن لادن در سال ۱۹۷۹ پا به افغانستان گذاشت. در آن زمان وی ۲۲ سال سن داشت و در نبردهای بسیار سنگینی شرکت کرد. در آن زمان آمریکایی‌ها، رزمندگانی را که علیه روس‌ها می‌جنگیدند، «**مجاهدین**» می‌نامیدند و به ذهنشان

خطور نکرده بود تا نام «**تروریست**» را بر آنان اطلاق کنند.

اسامه بن لادن، تحت تأثیر شخصیت‌های زیادی قرار گرفت که مردم را به کمکِ افغان‌ها علیه روس‌ها تشویق می‌کردند. هنگامی که بن لادن به افغانستان رسید، مدت زیادی از ورود ارتش شوروی به آن کشور نگذشته بود.

در واقع، جنگ افغانستان از پشتیبانی تمامی سعودی‌ها از جمله خانواده‌ی بن لادن، که این جنگ را به منزله‌ی «جهاد مقدّس» بر ضدّ «کمونیسم» می‌دانستند، برخوردار بود. ولی هیچ کس واکنش واقعی این خانواده را در قبال مشارکتِ اسامه در این جنگ نمی‌دانست؛ جنگی که آیندی آن، مرهونِ **نوعِ برخورد یا جنگ سرد** بین دو ابرقدرت آن زمان؛ یعنی اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متّحده آمریکا بود.

در نتیجه‌ی این وضعیت، اسامه بن لادن یکی از عرب‌های افغانی شد که پدیده‌ی آنها در حال رشد بود؛ اما در عین حال، وی یک شخص عادی نبود که بتوان به سادگی از کنار او گذشت.*

اسامه بن لادن برنامه‌ی مهمّی در سرداشت و چنین به نظر می‌رسد که این برنامه، آنی و زودگذر یا وابسته به یک وضعیت «جهادی» نبود که ذهن وی را به خود مشغول کردده بود؛ بلکه یک تفکّر استراتژیک بود که او را وادار کرد تا در سن بیست سالگی به ارائه‌ی آن بپردازد.

اکنون، برخی از اقداماتش را که به محض رسیدن به افغانستان، به آنها پرداخت، بررسی می‌کنیم: «بن لادن، پس از رسیدن به افغانستان، به شهر «پیشاورِ» پاکستان رفت و در آنجا با استادش ـ دکتر «عبدالله عزّام»[1] ـ آشنا شد و در دفتری که دکتر برای ارائه‌ی خدمات به مجاهدین جنگ علیه روس‌ها، تأسیس کرده بود، مشغول فعّالیّت شد. سپس با همکاری دکتر عبدالله عزّام، اردوگاهی برای آموزش نظامی مجاهدانی که* از تمام نقاط جهان به آن‌جا می‌آمدند، برپا کردند. آن‌گاه اردوگاه ویژه‌ای را برای مجاهدانی ساختند که از کشورهای عربی می‌آمدند.

۱ـ دکتر «عبدالله عزّام» این «فتوا» را صادر کرد که جهاد در افغانستان، «فرض عین» است. وی تأثیر زیادی بر بسیاری از شخصیت‌هایی گذاشت که در تحولات گروه‌های اسلامی در جهان، به صحنه آمدداند.

این اردوگاه موسوم به «**مأسدة الانصار**»[1] بود.

در این‌جا، می‌توان گفت که بن لادن، گروه‌های داوطلب به ویژه عرب‌ها را تحت کنترل خود قرار داد، تا آنها را به میل خود برای تحقّق برنامه‌ی گسترده‌اش، سازمان‌دهی کند.

در مراحل بعدی، وی روندِ جنگها را به میل خویش طراحی می‌کرد. او این کار را با استقرار رزمندگان در کوه‌ها و کمک گرفتن از یک مهندس عراقی به نام «محمّد سعد» با ایجاد تونل‌های بزرگ در کوه‌های تو در توی «**زازی**» در منطقه‌ی «**بختیارِ**» افغانستان، عملی کرد. برخی از منابع می‌گویند: این تونل‌ها نزدیک بود تا شهر کابل گسترش یابند. در درون این تونل‌ها، اتاق‌هایی برای پرستاری از زخمی‌ها، ذخیره‌ی اسلحه و خواربار وجود داشت.

این بدان معنا است که طرح بن لادن، هرگز حماسی و موقّت نبود و خواهیم فهمید که کیفیت گسترش طرح‌های او به خارج از افغانستان، به گونه‌ای بود که غرب را واداشت تا او را «**بمب هسته‌ای ساعتی**» بنامد.



۱ـ حسین ابراهیم، **لماذا تکبیر حجم بن لادن؟**، **مجله الشراع اللبنانیة**، تاریخ ۱۹۹۸/۹/۷، ص ۵.

عرب‌ها و اسامه بن لادن

از آغاز بحرانِ افغانستان، موضعِ کشورهای عربی در قبال نقش اتحاد جماهیر شوروی در این بحران، متفاوت بود. در آن زمان، اتحاد جماهیر شوروی، ابرقدرتی بود که قضایای کشورهای عربی را بدون ملاحظه‌کاری تأیید می‌کرد و برای بهبود موقعیت مصر و سوریه در رویارویی با اسرائیل، کمک‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی زیادی به این دو کشور کرد. «محمّد حسین هیکل» نویسنده و روزنامه‌نگار مصری، این ابرقدرت را دوست باوفای عرب‌ها نامیده بود. در واقع، اغلب کشورهای عربی به این پشتیبانی روس‌ها اعتراف کردند و حتی در مراحل بعدی، با موضعِ روسها موافق بودند و مسأله‌ی ایجاد روابط با این کشور را در تمام سطوح مطرح کردند. البته کشورهایی که در قبال رابطه با شوروی سخت‌گیری می‌کردند از این قاعده مستثنا بودند؛ اما روند محافظه‌کاری این کشورها براساس دشمنی با کمونیسم و بیم از «**خطر کمونیسم**» یا «**سرطان سرخ**» بود. این اصطلاحات، پس از پایانِ جنگ جهانی دوّم و «**دکترین آیزنهاور**» که مربوط به پرکردن خلأ سیاسی در کشورهای تازه استقلال یافته بود، به وجود آمد.

قضیه‌ی افغانستان، بارها به بحث گذاشته شد. بررسی این قضیه، بدین منظور بود که اسلام در برابر کمونیسم و الحاد، موضع‌گیری کند. این موضوعِ حسّاس در میان امّت اسلامی و عرب‌ها انعکاس خاصّی را به دنبال داشت. اگر چه هشدارهای زیادی به عرب‌های مسلمان داده شده بود که به خاطر قضیه‌ی افغانستان، مسأله‌ی **فلسطین** و اشغال شهر «**قدس**» را فراموش نکنند؛ اما متأسفانه با شور و حماسه با قضیه‌ی افغانستان برخورد کردند.

در این اثنا، بن لادن با بسیاری از عرب‌هایی که فرصت را برای دست زدن به «**جهاد واقعی**» بر ضدّ الحاد و دشمنِ مسلمانان غنیمت می‌شمردند، عربستان را به

قصد افغانستان ترک کردند. این پدیده، مورد تشویق قرار گرفت و خانواده‌ی متدیّن بن لادن، به رفتن اسامه به جنگِ روس‌ها اعتراض نکردند و عربستان سعودی نیز، یکی از کشورهای معروفِ اسلامی بود که به طور علنی و آشکار، از نیروهای اسلامیی که با شوروی می‌جنگیدند، پشتیبانی می‌کرد. به عبارت دیگر، فضا برای چنین کاری فراهم بود و حرکت اسامه بن لادن، نه از نظر اجتماعی و خانوادگی و نه از جنبه‌های رسمی و دولتی دچار مشکل نشد.

اما کشورهای عربیِ دیگر، محتاطانه با این پدیده برخورد کردند؛ زیرا اغلب این کشورها رابطه‌ی خوبی با شوروی داشتند و در نتیجه، قضیه‌ی بن لادن برای آنها اصلاً مطرح نبود؛ چرا که در نظر آنان، وجود خارجی نداشت.

بعدها هنگامی که قدرتِ بن لادن به خارج از چارچوب هدف اوّلیه‌ی او گسترش یافت، بر این کشورها لازم بود که در محاسباتشان تجدید نظر کنند و واکنشهای مربوط به اقدامات بن لادن را ارزیابی نمایند و خطر جدّیِ او و گروه‌های وابسته به او را در سطح امنیت کشورهای عربی مورد بررسی قرار دهند.

با رشد فعالیّت‌ها و گسترشِ پایگاه‌هایی که اسامه بن لادن ایجاد کرده بود، بسیاری از کشورها تلاش کردند یا به او نزدیک شوند و یا قضیه‌ی او را به سادگی فیصله دهند. دوّمین جنگِ خلیج فارس در سال ۱۹۹۰، یکی از این ایستگاه‌های مهمّ بود که حتی کوچکترین محاسبات درباره‌ی آن، مورد توجّه قرار گرفت.

با شعله‌ور شدن آتشِ جنگِ **«توفان صحرا»**[۱]، مقامات عربستانی سعودی سعی کردند زیرکانه اسامه بن لادن را در این میان بی‌طرف نشان دهند و شاهزاده **سلطان بن‌عبدالعزیز**، وزیر دفاع عربستان، با اسامه بن لادن دیدار کرد و پیرامون اوضاع خلیج فارس با هم گفت‌وگو کردند.

در این ملاقات، بن لادن نقشه‌های جنگی را جلوی شاهزاده سلطان گذاشت. یک کارمند عربستانی که نامش فاش نشد گفت: بن لادن بدون کمک آمریکا، تمامی راه‌های شکست عراق را بررسی کرده است. شاهزاده سلطان از وی پرسید: برای

۱ـ نام عملیات نظامی دوّمین جنگ خلیج فارس برضدّ عراق. ـ م.

رویارویی با هواپیماهای جنگی عراق و سلاحهای شیمیایی، چه برنامه‌ای طرح کرده‌ای؟

بن لادن پاسخ داد: **به وسیله‌ی ایمانمان آنان را شکست می‌دهیم!**

بن لادن از مردمِ کویت طرفداری می‌کرد؛ زیرا کشورشان توسط ارتش عراق،به این بهانه که بخشی از خاک این کشور است، اشغال شده بود و در رنج و ناراحتی به سر می‌بردند. آن‌چنان که از گفت‌وگوی شاهزادد سلطان با او پیداست، طرفداریِ بن لادن از کویت، به دلیل این بود که می‌خواست آمریکایی‌ها در مسأله‌ی آزادی کویت دخالت نکنند.

در بحبوحه‌ی این وضعیت، اسامه بن لادن به چه می‌اندیشید؟!

پیداست که انزجارِ بن لادن از آمریکایی‌ها، کفایت نمی‌کند و موضع او را در قبال آمریکایی‌ها و موضع آمریکا را در رابطه با او توجیه نمی‌کند.

ترجیحاً می‌توان گفت: بن لادن از حضور نظامی آمریکا در منطقه‌ی خلیج و تسلّط بر چاه‌های نفت، بیمناک بود؛ زیرا عربستان سعودی یک کشور عربی و اسلامی است و از نظر سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی، از اهمیّت خاصّی برخوردار است. حال اگر کسی رویدادها را به هم‌دیگر ربط دهد، به جوانب دیگر مسأله پی خواهد برد.

ایالات متّحده آمریکا در سطوح مختلف، قضیه‌ی تسلّط بر چاه‌های نفت در خلیج فارس را مطرح کرد. در آن زمان، اتحاد جماهیر شوروی گرچه یک ابرقدرتِ تمام عیار بود؛ امّا هیچ‌گونه تهدیدی علیه منابع نفتی خلیج فارس به شمار نمی‌آمد. «**هنری کیسینجر**»، وزیر سابق امور خارجه‌ی آمریکا، پیشتر ایده‌ی «**واکنش سریع**» را با گسترش واحدهای نظامی مطرح کرده بود، به گونه‌ای که این نیروها بتوانند به سرعت وارد عمل شوند و حضور فعّالی در منطقه پیدا کنند.»[۱]

افکار «کیسینجر» با گذشت زمان تغییر کرد. امّا بعد این سؤال مطرح شد که این نیروها چه وقت دست به واکنش می‌زنند؟

پاسخ این است که ایالات متّحده آمریکا در شرایط زیر، دست به اقدام نظامی

۱ـ ر. ک: هنری کیسینجر، **ضرورة الاختیار**، ۱۹۶۱.

خواهد زد:

۱ـ در صورت تلاشِ شوروی برای تسلّط بر چاه‌های نفت یا ایجاد موانع در مقابل نفتکش‌ها.

۲ـ احساس خطر «بحران نفت» از سوی سازمان کشورهای عربی صادر کننده‌ی نفت.

۳ـ افزایش غیرقابل قبول قیمتها، یا کاهش تولید سازمان کشورهای صادرکننده‌ی نفت (اوپک).

۴ـ حمله‌ی یکی از کشورهای منطقه ـ که در نظر آمریکا رادیکال است ـ علیه یکی از کشورهای تولید کننده‌ی نفت که با آمریکا «دوست» است!![1]

تصوّر این اقدامات در یادداشت‌های رئیس جمهور فقید آمریکا «**ریچارد نیکسون**» آمده است.

همه‌ی ما به خاطر داریم که پایگاه‌های نظامی نزدیک منابع نفتی، چگونه به وجود آمد و به دنبال آن، نیروهای «واکنش سریع» چگونه شکل گرفت. هنگامی که نیروهای عراقی، کویت را به اشغالِ خود درآوردند، ایالات متّحده آمریکا، فرصت خوبی پیدا کرد تا به طور مستقیم، حضور خویش را در منطقه تحمیل کند و بر این اساس بود که رهبری کشورهای هم‌پیمانش را در جنگ با عراق به عهده گرفت.

آیا اسامه بن لادن به تمامی این اقدامات و طرح‌ها اندیشیده بود؟!

بن لادن مسأله را با چند سخنِ کوتاه، خلاصه می‌کند و شاید هم تا مقدار زیادی مفهوم باشند. اما ما نمی‌توانیم پاسخ این سؤال را از این گفته‌های او به دست آوریم. او در انتظار افزایش حجم مخالفت با آمریکا و کشورهایی است که از آن دولت پشتیبانی می‌کنند؛ آن هم به چند دلیل: مهم‌ترین آنها حضور نظامی آمریکا و بحران اقتصادیی است که در نتیجه‌ی هزینه‌ی مالی این نیروها، دامنگیر مردم منطقه می‌شود.[2]

در این میان، بن لادن پیوسته به آمریکایی‌ها هشدار می‌دهد که اگر از منطقه

۱ـ احمد المصری، محمّد عادل، **النفط العربی و الاسترا تیجیة الامریکیة**، دار المصیر للطباعة و النشر، بیروت ط ۱، ۱۹۸۱، ص ۵۷.

۲ـ ر.ک: ریاض نجیب، **الفترة الحرجة**.

عقب‌نشینی نکنند، باید اجساد کشته‌ها را به آمریکا گسیل دارند!!

این سخن، موجب نگرانی آمریکایی‌ها و سعودی‌ها نشد، بلکه برعکس، سعودی‌ها این سخن را نوعی «وطن دوستیِ افراطی» از سوی بن لادن قلمداد کردند؛ ولی در واقع بن لادن این گونه نبود... رویدادها در حال وقوع بودند و ابزار فعالیّت بن لادن دگرگون شد تا همگی این کشورها را بترساند و سعودی‌ها نیز، با توجه به افکار و اندیشه‌های او، سخنانش را جدّی و با اهمیت تلقّی کنند.

در گیرودار این رویدادها، عملیات انفجاری در برخی از کشورهای عربی شدّت گرفت و بن لادن از آنها ابراز انزجار نکرد. سپس انفجارهای بزرگی در پایگاه‌های آمریکایی مستقر در عربستان سعودی به وقوع پیوست که سکوت در برابر آنها جایز نبود!

این مسأله، با شتاب به اوج خود رسید و تابعیّت سعودی از بن لادن سلب شد و به دنبال آن، «**بکری بن لادن**» (صاحب شرکت معروف بن لادن)، به نمایندگی از خانواده‌ی بن لادن، در روزنامه‌های داخلی عربستان اعلامیه‌ای پخش کرد؛ مبنی بر این که «این خانواده، از اقدامات بن لادن اعلام انزجار می‌کند و هیچ رابطه‌ای با وی ندارد».[1] در زمینه‌ی مالی نیز خانواده‌ی بن لادن اعلام کرد که اسامه هیچ‌گونه سهام مالی در این خانواده نداشته و هیچ‌گونه رابطه‌ای با فعّالیت‌های شرکت تجاری بن لادن در عربستان ندارد.

بن لادن موضوع را این گونه بیان می‌کند: «فشار زیادی بر من وارد کردند؛ مخصوصاً این که بخشِ بزرگی از ثروت خانواده‌ی ما، در شرکت بن لادن جمع شده است. مادر، عمو و برادرانم را نُه بار در «خارطوم» پیش من فرستادند. آنان از من می‌خواستند از مبارزاتم دست بکشم و به عربستان بازگردم و عذرخواهی کنم؛ امّا من با احترام از خانوادام عذرخواهی کردم و بازگشت به عربستان را نپذیرفتم، زیرا من بر سرِ دینم معامله نمی‌کنم؛ آنها هم هر چه می‌خواهند، بکنند.»[2]

۱ـ **قصة اسامه بن لادن: مجلة المجلة**، ۱۹۹۸/۸/۳۰، العدد ۹۸۶، ص ۲۰.

۲ـ حسین ابراهیم، **لماذا تکبیر حجم بن لادن؟**، مجلة الشراع اللبنانیة، تاریخ ۱۹۹۸/۹/۷، ص ۶.

یعنی بن لادن همه‌ی کشتی‌ها را به آتش کشید و دیگر پشتِ سر او، جز دریا و امواج خروشان وجود نداشت؛ در حالی که دشمنانش مستقیماً در برابر او کمین گرفته بودند و دیری نپایید که او را در صدرِ حوادث قرار دادند.



بکری بن لادن برادر اسامه بن لادن

اسامه بن لادن، مأموریت‌های بزرگی را بر دوش خود نهاده بود، که انجام آنها حتی با از دست دادن تمام ثروتی که در اختیار داشت، ممکن نبود. او می‌خواست با آمریکا بجنگد و نیروهایش را از عربستان بیرون براند و یک حکومتِ اسلامی تشکیل دهد.

سپس همان‌طور که منابع غربی درباره‌ی او می‌گویند، دامنه‌ی فعّالیت او از این فراتر رفت و این ادّعا مطرح شد که وی از مسلمانان **بوسنی** و **هرزگوین** پشتیبانی کرده است و کسانِ دیگری نیز، از پشتیبانی بن لادن از مسلمانان کشمیر، سخن گفتند. علاوه بر این، وی به حمایت از تمامی گروه‌های اسلامی در جهان متّهم شد.

قطعِ رابطه‌ی دولتِ عربستان و خانواده‌اش با او، عامل مهمّی بود تا بن لادن بی‌پروا هر گونه تصمیمی را در این زمینه، اتّخاذ کند. در یکی از بیاناتش چنین اظهار داشته بود که وی، جان برکف می‌نهد و بقیه‌ی عمرش را به دعوت اسلامی اختصاص می‌دهد!!

اگر با این شیوه‌ی سخت و خشن در عربستان با بن لادن برخورد شد، بدین معنا بود که وی دست به اقدامات خطرناکی خواهد زد و غیر ممکن است زیرِ بارِ خواستهای خانواده‌اش برود.

دولتِ **یمن** در این خصوص از برخی اقدامات عربستان پیروی کرد. و علی‌رغم این که اسامه بن لادن اصل و نسبش به «**حَضْرَ موت**» برمی‌گردد و تمام گرایش‌ها و قبایل یمنی را زیر و رو کرده بود، دولت یمن هرگونه ارتباط با وی را رد

کرد. حال آن که سه نفر از افرادی که در نتیجه‌ی بمباران پایگاه‌های بن لادن در افغانستان کشته شدند، از شهر «تعزِ» یمن بودند.

تماس‌های بن لادن در یمن، چگونگی روابط فی مابین عربها را در برخی از مراحل آن منعکس می‌کند. بن لادن «در یک رقابتِ مستقیم با دولت عربستان، روابطش را با قبیله‌ی «سنجان» ـ که شاخه‌ای از مجموعه قبایلی است که ارتباط تنگاتنگی با عربستان دارند ـ تقویت کرد. همچنان که بن لادن از سوی حزب اسلام‌گرای «الاصلاح» در یمن، مورد پشتیبانی قرار گرفت و رهبر این حزب، «عبدالمجید الزندانی»، همراه بن لادن در جنگ افغانستان شرکت کرد؛ اما وی در مقایسه با نفوذ دولت در شمال یمن دارای تأثیر مهمّی نبود.»[۱]

دولت مصر ادعا می‌کند که بن لادن با کمک مالی به گروه‌های تروریست، از جمله گروه‌هایی که در مصر فعّالیّت می‌کنند، به این کشور ضربه زده است. از این رو، مصر کشورهای جهان را برای تشکیل یک کنفرانسِ بین‌المللی به منظور رویارویی با مسأله‌ی تروریسم در جهان، فرا خواند. هنگامی که آمریکایی‌ها اعلام کردند که تروریسم و پایگاه‌های بن لادن را در هم خواهند کوبید، مصری‌ها این موضعِ آمریکا را به منزله‌ی «جنگِ دیرهنگام بر ضد تروریسم» تلقّی کردند و سیاستِ آمریکا را در قبال حضور شوروی در افغانستان یادآور شدند و بنا به گفته‌ی مجلّه‌ی «روزالیوسف»، «آمریکا شورشیان افغانی را با تمام سلاح‌های نوین، از جلمه موشک‌های ضدّ هوایی «استینگر» مجهّز کرده بود. این سیاست‌های آمریکا بود که در نهایت، به تولّد مدرسه‌ی «تروریسم» و کانون جهانی آن در افغانستان منجر شد.»[۲]

این مجلّه، بن لادن را به سرسپردگی برای سازمان جاسوسی آمریکا متّهم کرده است؛ حال آن‌که اکنون بر ضد آمریکایی‌ها قیام نموده است. «تقدیر الهی بر این بود که اتّحاد جماهیر شوروی از هم فروپاشد و پس از آن، تروریسم بین‌المللی منبع

۱ـ حسن صبری، **بن لادن، الرجل و الاسطورة**، ص ۶۸.
۲ـ محمّد عبدالمنعم، **رسائل الجنرال توماهوک، مجلة روز الیوسف المصریة**، العدد ۳۶۶۳ تاریخ ۱۹۹۸/۸/۲۴، ص ۶.

اصلی خطر در جهان شود و سیاست‌های احمقانه‌ی آمریکا در افغانستان، اولین تغذیه کننده و بانی این تروریسم شود.»[۱]

علی‌رغم این که «مصر»، تهاجمِ موشکی آمریکا بر ضدّ سودان و افغانستان را محکوم کرد؛ اما این کشور پیوسته تأکید کرده است که سودان، منبع تروریسم برضدّ مصر بوده است و بارزترین اقدام در این زمینه، تلاش برای ترور رئیس جمهور مصر، «حسنی مبارک»، به اضافه‌ی اقدامات خونین دیگر از جمله کشتار **«اَلْأَقْصُر»**[۲] است.

توقف‌گاه سودان، در زندگی بن لادن بسیار مهمّ بود و مانند سرزمین اوّلیّه‌اش در عربستان، اهمیت داشت. سودان تنها کشور عربی بود که یک حکومت نزدیک به «اخوان المسلمین» را به رهبری دکتر **حسن ترابی**، تشکیل داده بود. این کشور، به خاطر پناه دادن گروه‌های اسلامیِ متّهم به تروریسم، به ویژه پناه دادنِ بن لادن، مورد اتّهام بود.

هنگامی که سودان نسبت به بازداشتِ «کارلوس»، تروریست معروف جهانی، سهل‌انگاری کرد، تلاش نمود تا این اتّهام را رد کند، اما این اقدام برای غرب کافی نبود. به همین علّت، سودان برای بیرون رفتنِ بن لادن از آن کشور، زیر فشارهای پی در پی قرار گرفت.

اسامه بن لادن در خارطوم برای خود یک «دژ»[۳] ساخته بود که در اوّلین مرحله پس از ترکِ افغانستان و بالاگرفتن اختلاف میان گروه‌های اسلامی به آنجا رفت و یک مزرعه‌ی خصوصی در آنجا خرید و اقدام به تأسیس چندین شرکت تجاری کرد.

پس از فشارهای زیاد، از جمله فشارهای عربستان، دولت سودان به یک راه‌حلّ میانه متوسّل شد و آن عبارت بود از اینکه «بن لادن از پخشِ بیانیه‌هایی که آمریکا و دولت‌های عربی را مورد تهدید قرار می‌داد، خودداری کند.»[۴] اما این اقدام

۱ـ منبع پیشین، ص ۷.
۲ـ شهری باستانی در مصر عُلیا.
۳ـ ر. ک: موضوع دژهای سیّار بن لادن، فصل بعدی در این کتاب.
۴ـ ر.ک: **مجلة روز الیوسف المصریة**، تاریخ ۱۹۹۸/۸/۲۴، ص ۱۷.

برای اسامه بن لادن خوشایند نبود و تصمیم گرفت آن جا را ترک کند تا دولت سودان را در تنگنا قرار ندهد.



بن لادن؛ در حال نظارت بر طرح راه‌سازی در سودان.

«شرف‌الدین بانقا»، وزیر مسکن سودان، درباره‌ی بیرون رفتن بن لادن از سودان می‌گوید: بن لادن همراه طرفدارانش که با وی از افغانستان آمده بودند، از سودان خارج شد. اما این وزیر سودانی، تعدادشان را مشخص نکرد. وی هم‌چنین یادآور شد که یکی از مهم‌ترین دلایل خارج شدن بن لادن از سودان، گسترشِ روابط با عربستان بود و در این باره می‌گوید: «میان عربستان و سودان، گفت و گوهایی پیرامونِ موانعی که بر سر روندِ روابط میان دو کشور وجود داشت، صورت گرفت و موضوعِ بن لادن، محور گفت‌وگوها با عربستان نبود؛ اما حضور او در سودان به مثابه‌ی احترام نگذاشتن به روابط میان دو کشور بود و سودان

احساس کرد که این کار، زیانهایی به روابط فیمابین، وارد خواهد کرد.»[۱]

اما با خروج بن‌لا دن از سودان، فعالیّت‌ها بر ضدّ مصر متوقّف نشد و یادداشتی از تحقیقاتِ **سازمان امنیّت کشور مصر** به این موضوع اشاره می‌کند که شخصی به نام «سعید سلامه»، فعالیّت‌ها و پروژه‌های بن لادن را در سودان، ـ که حدود پنجاه میلیون دلار برآورد می‌شود ـ، اداره می‌کند.» در این یادداشت، هم‌چنین آمده است که بن لادن «مانند افغانستان، دو اردوگاه را در سودان تأسیس کرده: یکی برای جهاد و دیگری برای کارهای تشکیلاتی ؛ و حدود پنجاه مصری همراه او در کاخش اقامت داشتند که پس از تلاش برای ترور حسنی مبارک در آدیس آبابا، همگی همراه بن لادن سودان را ترک کردند.»[۲]

هنگامی که آمریکا کارخانه‌ی داروسازی «شفا» را با این ادّعا که به بن لادن تعلّق دارد، بمباران کرد، مشاورِ مطبوعاتی رئیس جمهور سودان گفت: مالکِ این کارخانه، یکی از کارفرمایان سودانی به نام «صلاح ادریس» است و کمیته‌ی ویژه‌ای که در سازمان ملل در رابطه با عراق تشکیل شده است، این کارخانه را برای صادرات دارو به عراق انتخاب کرده است و بنا به گفته‌ی این مشاورِ مطبوعاتی، آمریکا به این کار اعتراضی نکرده است.

اما در الجزایر، شایعات زیادی درباره‌ی کشتار نفرت‌آورِ شهروندان الجزایری پخش شد و موجی از سؤالاتِ گیج کننده درباره‌ی مرتکبین این کشتارها و دست داشتن الجزایری‌هایی که همدوش عرب‌های افغانی در افغانستان جنگیده بودند، مطرح شد.

کشتارهایی که در الجزایر صورت می‌گرفت به حدّی زشت و نفرت‌آور بود، که نمی‌توان عاملان آن را حتی انسان دانست! با این وصف، چگونه می‌توان آنان را مسلمان نامید؟ صفت «مسلمانی» آن چنان والا است که حتّی از سوی دشمنان اسلام مورد ستایش قرار گرفته است.!

به هر ترتیب، اسامی تعدادی از اعضای جنبش‌های اسلامی الجزایر را که

۱ـ **صحیفة الشرق الأوسط**، تاریخ ۱۹۹۶/۹/۱۸.
۲ـ **مجلّة الوسط**، تاریخ ۱۹۹۸/۸/۳۱، ص ۲۷.

مدّتی در افغانستان بودند و با پروژه‌های «سیاسی» به کشورشان بازگشتند، می‌شناسیم. اما این چه «سیاستی» است که چهره‌ی کودکان مسلمان را آغشته به خون می‌کند؟!

ظاهراً اسامه بن لادن در این کشتارها دست نداشته است ؛ اما بر او لازم بود که موضعِ قاطع خویش را در قبال این کشتارها و ضربه زدن مستقیم یا غیرمستقیم آن به اسلام و مسلمانانِ جهان، روشن کند. تمام چیزهایی که در این باره گفته می‌شد، به روشنی فعالیّت گروه‌هایی را که مرتکب این کشتارها می‌شدند، با حمایت بن لادن از آنها، مرتبط می‌دانست.

افراد زیادی درباره‌ی آن‌چه در الجزایر گذشت، خواهند نوشت و شاید روزی از روزها به اطلاعات زیادی از اسرار کشمکش و برخوردهای آن سرزمین دست یابیم؛ اما هنوز چیزی درباره‌ی دست داشتن مستقیم بن لادن در این رویدادها نوشته نشده است.

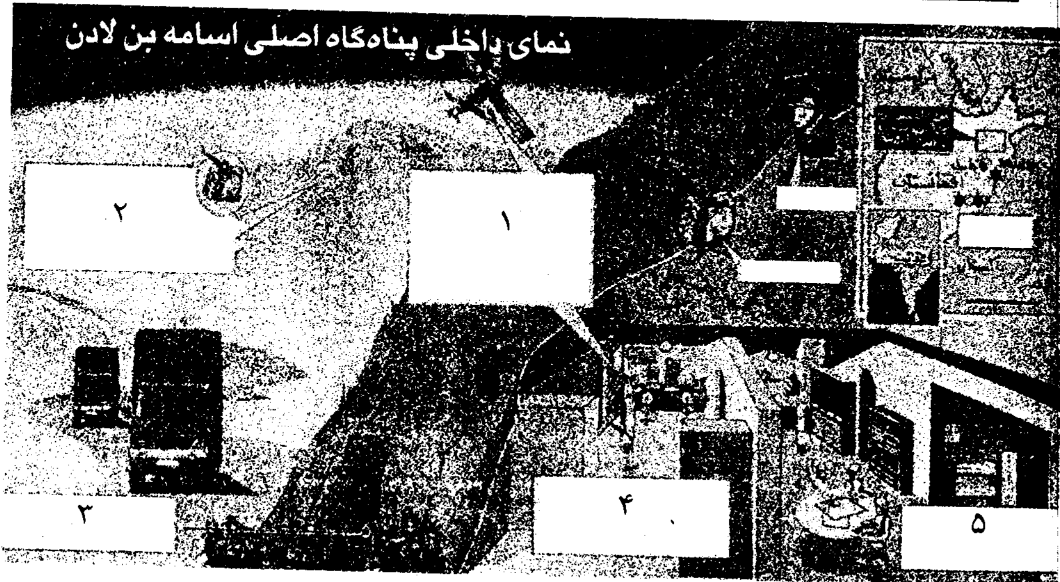


دژهای سیّارِ بن لادن

ایده‌ی دژها، اصلاً با تاکتیک‌های جنگی که بن لادن در سطح جهان به آن می‌اندیشد، سازگار نیست. گرچه از سال ۱۹۷۹ به بعد، اغلب جاهایی که بن لادن به آنها رفت و آمد داشته است، موقّتی بوده‌اند؛ اما با وجود این، بن لادن اقامتگاه‌های خود را به دژهایی استوار تبدیل کرده بود تا در رویارویی با گردبادهای احتمالی مقاومت کند!

گرچه ایده‌ی «تونل‌ها» که بن لادن با مهندس عراقی «محمّد سعد» آنها را ایجاد کرده، یک ایده‌ی خیالی بود و ایجاد آن‌ها برای داوطلبان جنگ‌های چریکی در مناطق کوهستانی و سنگلاخ و پستی و بلندی‌های اطراف آن، کار آسانی نبود؛ ولی با وجود این، اسامه بن لادن این ایده را تحقّق بخشید و در حالی که ارتش شوروی سنگرهای رزمندگان مخالف را درهم می‌کوبید، اسامه بن لادن توانست این ایده را جامه‌ی عمل بپوشاند و با صبر و آرامش، آن را به اجرا درآوَرَد.

تاریخِ شورش‌ها و جنگ‌های چریکی، اشکال زیادی از اقامتگاههای جنگجویان را به ما نشان می‌دهد؛ چه در میان جنگل‌ها و چه در غارهایی که نیروهای ارتشی سیستماتیک به آن دسترسی ندارند. هنگامی که ما از تجربه‌ی ویتنام، جنگ چریکی در کوبا، بولیوی و تجربه‌ی مقاومت فلسطینی در صحرای «غور» سوریه و جنوب لبنان و دیگر تجارب جنگ‌های چریکی اطلاع می‌یابیم، به این نکته پی‌می‌بریم که تجربه‌ی بن لادن، تجربه‌ی تازه‌ای مزید براین تجربه‌ها است و شاید تجربه‌ی او در مقاطعه‌کاری‌ها و راه‌سازی‌ها به اضافه‌ی برخورداری از امکانات مادّی، در تحقق اهدافش در این زمینه، مؤثر بوده است.



دژ اسامه بن لادن در افغانستان که غرب آن را *Hideout* (پناهگاه) نامیده است!

۱ـ مرکز ارتباطات مجهز به تکنولوژی پیشرفته، به اسامه بن لادن امکان می‌دهد که با استفاده از ماهواره، اوامر خویش را به تمام جاهای دنیا برای نیروهایش بفرستد و از طریق اینترنت و پست الکترونیک که هیچ شبکه‌ی جاسوسی نمی‌تواند آن را کشف کند، پیامهایش را ارسال نماید.

۲ـ نیروهای طالبان از آن جا که خبرگی زیادی در مناطق کوهستانی دارند، از مراکز اصلی محافظت می‌کنند و یک حصار امنیتی در مقابل هرگونه ضربه‌ی زمینی یا هوایی تشکیل داده‌اند.

۳ـ درِ ورودی که به پناهگاه نامرئی منتهی می‌شود از یک راه دراز کوهستانی به آن جا ختم می‌شود.

۴ـ انبار اصلی مهمات، موشک‌های سام و توپخانه برای تقویت نیروهای مخفی شده در کوه‌ها.

۵ـ بن لادن در مقرّ اصلی‌اش یک کتابخانه‌ی دینی در اختیار دارد.



اسلحه‌ی بن لادن، تیربار کلاشینکف!

خانه‌ی بن لادن را در افغانستان، «غارِ خفّاش» خوانده‌اند. این نام‌گذاری در مطبوعات غربی آمده است و اگر درباره‌ی مدلول آن تحقیق کنیم، معانی فراوانی دارد؛ زیرا خفّاش، شبها ظاهر می‌شود و در روز خود را پنهان می‌کند و دنیای غارِ او، دنیایی مجهول است و به آسانی نمی‌توان به جزئیات آن پی برد.

شب و روزِ زندگی اسامه بن لادن، برای غرب خطرآفرین شده است؛ زیرا این مردِ عربِ لاغراندام که مال و ثروت و آسایش را رها کرده و به اعلام جهاد پرداخته و خودش عملاً در این جهاد شرکت جسته است، از یک خانه‌ی «سنگی» که به دست طرفدارانش در قلب کوه‌ها ساخته شده است، علیه غرب برنامه‌ریزی می‌کند؛ و این خانه به تعبیر غربی‌ها *(Hiedout)* ـ پناهگاه ـ اوست!

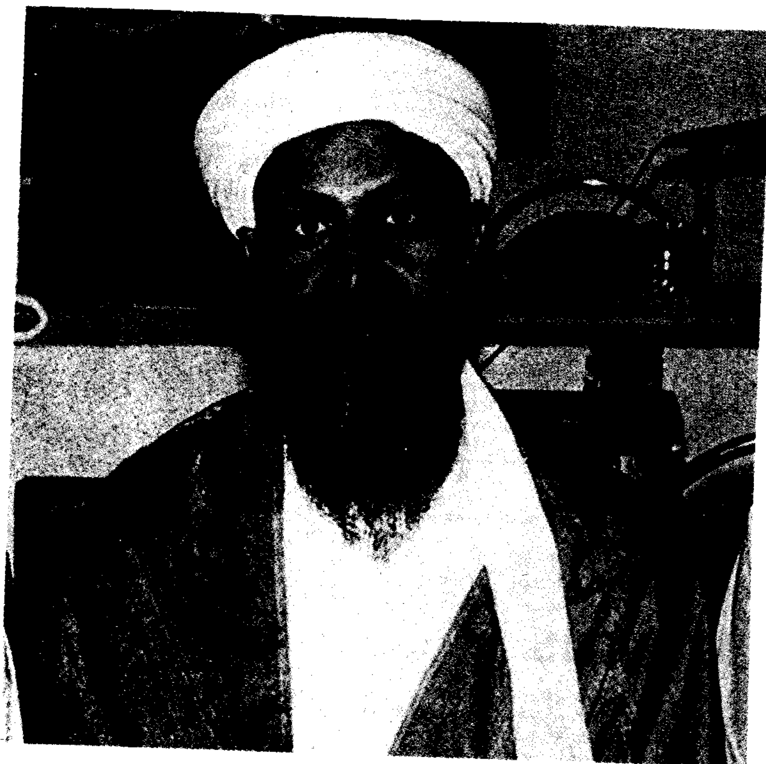
«بر روی غاری که در درون صخره‌ها کنده شده است، تعدادی از درختان سِدر به چشم می‌خورد و بر درِ ورودی آن، درختان گوناگونی روئیده‌اند. این درختان، در کوه‌هایی می‌رویند که تقریباً بی‌گیاه و خشک هستند. در درون غار، سه اتاق وجود دارد. در یکی از آنها مدرن‌ترین کامپیوترها را می‌بینید که برق می‌زنند. هم‌چنین فاکس‌هایی در حال ارسال پیام هستند و تلفن‌های «ماهواره‌ای» به چشم می‌خورند. اتاق دوّمی، دفترِ کار و سوّمی، اتاق خواب است.

این غار که اندکی بالاتر از شهر جلال‌آباد در شرق افغانستان قرار دارد و یک جاده‌ی خاکی آن را به شهر وصل می‌کند، محلّ زندگی اسامه بن لادن است.

این غار، مرکز فرماندهی و ارتباطاتی بن لادن است که با تکنولوژی مُدرن آن را سرپرستی می‌کند و از این‌جا میلیونرِ اصول‌گرای سعودی، جنگ بر ضدّ ایالات متّحده را فرماندهی می‌کند.

برخی از منابعِ جاسوسی آمریکا می‌گویند: «بن لادن از طریق این شبکه‌ی ارتباطی در غار، به وسیله‌ی پست الکترونیک، دستوراتش را برای طرفدارانش در خاورمیانه، آسیا، آفریقا و آمریکا ارسال می‌کند.»[1]

۱ـ ریاض نجیب الریس: **الفترة الحرجة**، اسامه بن لادن کیست؟ قهرمان ملّی است؟ یک مجاهد مسلمان است؟ یک دعوتگر اصول‌گرا است؟ یا یک تروریست حرفه‌ای؟ **صحیفة النهار اللبنانية**، ۱۹۹۸/۸/۳۱، ص ۱۵.



اسامه بن لادن در *Hideout* (پناهگاه) می‌خوابد....
و در آغوش او یک تیربار کلاشینکف دیده می‌شود که خود ماجرایی دارد!



عرب‌های افغانی چقدر اسلحه از روسها به غنیمت گرفتند؟!

درباره‌ی جزئیات این خانه *(Hideout)* باید گفت که دستگاه‌های تولید برق و سیستم تولید گرما، به شکل کمربندی از لوله‌های آب گرم، آن را احاطه کرده است... و اسامه بن لادن با تیربارِ روسی‌اش (کلاشینکف) که رسانه‌های تبلیغاتی غرب از آن یک قهرمان داستانی ساخته‌اند، می‌خوابد. یکی از این داستانها می‌گوید: بن لادن در یکی از جنگ‌هایی که بر ضدّ ارتش شوروی با مجاهدان افغانی شرکت داشت، این اسلحه را از یک ژنرال روسی به غنیمت گرفته است.

کسی که وارد اتاق خواب او می‌شود، سه خانواده‌ی بدون آسایش را با زیراندازهای پشمی و کتابخانه‌ای که شامل کتب و منابع مختلف درباره‌ی اسلام است، مشاهده می‌کند؛ ولی اتاق دوّم که از اتاقِ خواب کوچکتر است، بسیار از آن مهمّتر به نظر می‌رسد؛ زیرا بن لادن آن را به انبار اسلحه و ذخیره‌ی جنگی و خواربار تبدیل کرده است!!

هنگامی که کلمه‌ی «خواربار» به میان می‌آید، زندگیِ ساده و ابتدایی اسامه بن لادن را در این مناطق به خاطر می‌آوریم که خبری از **غذاهای ویژه** برای **این مرد ویژه** نیست! یکی از خبرنگاران که با اسامه بن لادن دیدار کرده بود، با چشمان خود «وعده‌های» غذایی ساده را دیده بود که اسامه بن لادن و همرزمانش، دورِ آن حلقه زده‌اند. این روزنامه‌نگار، بن لادن را با دوازده رزمنده‌ی دیگر دیده است که در یک سینی که چهار تخم‌مرغِ آب‌پز در آن بود غذا می‌خورد؛ یعنی **برای هر سه نفر یک تخم مرغ!**

شاید در این داستان، از سوی بیننده‌ای که زندگی این مرد ثروتمند در میان کوه‌ها و خطرات ناگهانی، او را شگفت زده کرده است، اغراق و مبالغه شده باشد، اما به هر ترتیب تا حدود زیادی، ساده‌زیستی و ریاضتِ بن لادن را در کوه‌های دوردست قندهار، منعکس می‌کند.

اما اتاق بزرگ و افسانه‌ای *(Hideout)* که بن لادن در آن به سر می‌برد، یک صندلی و یک دستگاه کامپیوتر در آن وجود دارد که از طریق تلفن ماهواره‌ای و شبکه‌ی اینترنت، با جهان در ارتباط است.

امری روشن است که بن لادن، ثروتش را در مظاهر عیش و نوش، بر باد نداده

و هیچ‌گونه کاخی نساخته که در آن زندگی کند، بلکه تمام ثروتی را که در اختیار دارد، در خدمت گروه‌های پشتیبان او که در جهان پراکنده‌اند، به کار گرفته است.

اگر یک الگوی نظامی از اسامه بن لادن در افغانستان وجود دارد، یک الگوی غیرنظامی هم وجود دارد که می‌توان درباره‌ی آن سخن گفت؛ این الگو، «قلعه»یی است که بن لادن قبل از این که تحت فشارهای دولت سودان آن کشور را ترک کند، آن را ساخته است.

اسامه بن لادن در سودان، در منطقه‌ی «**الریاض**» خارطوم زندگی می‌کرد. شاید وی این منطقه را به این منظور انتخاب کرده بود که یادآورِ شهر محبوبش «ریاض» در عربستان بود.

در منطقه‌ی «الریاضِ» سودان، زمین‌های اطراف قلعه‌ی غیرنظامی‌اش، گسترده بود. از زمانی که به این منطقه پاگذاشته بود، می‌بایستی درباره‌ی طرح اقامت در آن جا به طور جدّی اندیشه کند. از این رو، این منطقه ویژه‌ی او بود و زیر نظر و تسلّط او قرار داشت؛ زیرا معقول نبود که بن لادن در منطقه‌ای زندگی کند که به دقّت بر آن نفوذ و تسلّط ندارد.

ماشین‌های او با پلاک‌های دیپلماتیک می‌گشتند تا به گشت و گذار او و همراهانش در «الریاض»، وجهه‌ی خاصّی ببخشد. علاوه بر این، شرکت‌های بزرگ تجاری او، بیانگر عظمت این منطقه در سودان بود که تحت نفوذ او قرار داشت. اما دو زمین کشاورزیی که در منطقه‌ی «الباقیر»، نزدیک خارطوم در اختیار داشت، به منزله‌ی مرکز فرماندهی او به شمار می‌آمد، نه به عنوان یک منطقه‌ی تجاری.

بن لادن خاطردی دردناکی از منطقه‌ی «الریاض» دارد. او در این منطقه دو بار مورد سوء قصد قرار گرفت: یکی از آنها به دنبال حمله‌ای بود که به مهمانسرایی که با طرفدارانش در آن‌جا گرد آمده بود، به وقوع پیوست.

بعضی‌ها می‌گویند که نجات او از این اقدام تروریستی تنها یک تصادف بود، اما او می‌گوید: خداوند از او حمایت کرده است؛ زیرا هنگام حمله‌ی مهاجمان، بن لادن دیرتر از موعد مقرّر رسیده بود. مهاجمان در این حمله، مهمانسرا را زیر آتش گرفتند و سه تن از یاران بن لادن را هدف قرار دادند. در این سوء قصد، دو تن از

مهاجمان کشته شدند و نفر سوّمی زخمی شد.[1]

شاید اقداماتِ بعدی بن لادن در قندهار، برای حفظ امنیت خانه‌اش، ناشی از حادثه‌ای بود که در سودان برای او اتفاق افتاده بود؛ زیرا کسانی که بن لادن را دیده‌اند می‌گویند: او هرگز اسلحه‌ی شخصی‌اش را بر زمین نمی‌گذارد! اما یک قبضه اسلحه‌ای که آن را در یکی از نبردها به غنیمت گرفته است، نخواهد توانست با خطرات احتمالی مقابله کند. ولی مسأله تنها ترور او نیست و قضیه با آن پایان نمی‌پذیرد...

قضیه‌ی او به یک موضوع بین‌المللی تبدیل شده است؛ چه، او به پشتیبانی از تروریسم بین‌المللی متّهم است و در وقوع انفجارهای خونین، انگشت اتّهام به سوی او نشانه می‌رود. . هم‌اکنون از راههای متعدّدی تحت تعقیب قرار دارد، از این رو، امکان ندارد تیربارِ کلاشینکف وی بتواند با تمامی این احتمالات رویارویی کند؛ اما هر چه باشد ـ به اعتقاد ما ـ این اسلحه بخشی از اقدام امنیتی وی به شمار می‌آید که برای دفاع از خویش، آن را حمل می‌کند!!

سلاح‌های ضدّ هوایی، خانه‌ی سنگی او را در قندهار احاطه کرده است. این سلاح‌ها با دقت هر چه تمامتر در ارتفاعات نزدیک او و بالای خانه‌ی سنگی‌اش توزیع شده است. هم‌چنین گروههایی از جنگجویان عرب که نسبت به او در اوج وفاداری هستند، در نقاط مختلف مستقر شده‌اند. بن لادن مانند هر مقرّ نظامی مهمّ، در راهها و جاده‌های منتهی به مقرّش، مراکز بازرسی و دیگر موانع بازدارنده ایجاد کرده است. شاهدان عینی می‌گویند: در یک کیلومتری پایین‌تر از جاده‌ی منتهی به جلال‌آباد، پست بازرسی و نگهبانی دیده می‌شود...

اما هنگامی که ایالات متّحده امریکا پس از انفجارهای «**نایروبی**» و «**دارالسلام**»، پایگاه‌های بن لادن را هدف قرار داد، تمامی این اقدامات بی‌حاصل بود. در این حمله که در تاریخ بیستم ماه «آب» ۱۹۹۸ رخ داد، آمریکا ۷۵ موشک «**کروز**» را به سوی شش پایگاهی که انتظار می‌رفت بن لادن در آنها حضور داشته باشد،

۱ـ ر.ک: **مجلة روز اليوسف المصرية**، تاريخ ۱۹۹۸/۸/۲۴.

شلیک کرد.

در این موشک‌بارانِ وحشتناک، خانه‌ی اسامه بن لادن که غربی‌ها آن را *Hideout* (پناهگاه) یا «لانه‌ی خفّاش» نامیده‌اند، مورد اصابت قرار گرفت. اما خبر دقیق‌تر این است که منطقه‌ای که این خانه در آن قرار داشت، مورد اصابت قرار گرفته بود نه خود خانه‌ی بن لادن؛ که در نتیجه شش تن از نگهبانانش کشته شدند.[۱]

قدرت تخریب این موشکها به حدّی است که در دوّمین جنگ خلیج، با یک موشک، پناهگاه هسته‌ای «العامریّه» در جنوب بغداد به‌طور کامل تخریب شد و صدها تن از غیرنظامیان در آن کشته شدند.

هم‌چنین، یک کارخانه‌ی داروسازی در خارطوم ویران شد. گویی که امریکایی‌ها به بن لادن می‌گویند:

□ ای بن لادن! احتیاط کن! هر جا که باشی، تو را تعقیب خواهیم کرد.



۱ـ در این بمباران، شش تن به این اسامی کشته شدند: زیدالمطبقانی، بشیرالعواضی، ابوغریب و ابوجهاد که همگی تبعه‌ی یمن و از شهر «تعز» بودند، به جز «المطبقانی» که سعودی بود. دو نفر دیگر مصری بودند که نامشان اعلام نشد.

زندگی خصوصی بن لادن

شاید تصوّر حالت آوارگیی که این مردِ میلیونر در آن زندگی می‌کند، مشکل باشد. اصلاً این ایده در اوّلین وهله، خیالی به نظر می‌رسد. اما در واقع، اسامه بن لادن، میلیونرِ سعودی، هم‌اکنون (۱۹۹۸) در یک حالت شبیه به آوارگی به سر می‌بَرَد!

تعداد کسانی که حساب‌های بانکی آنان مالامال از پول است، امّا به خاطر اهدافشان، زندگی سختی را می‌گذرانند، اندک است. اگر وجود بن لادن نبود، شاید نمونه‌هایی از این دست را تقریباً نمی‌توانستیم پیدا کنیم.

به راستی این مرد عرب، هم پیمانان، خانواده و هموطنانش را سراسیمه کرده، اما نشانی از آشفتگی در او موجود نیست. در این زمینه، اسامه بن لادن یک نمونه‌ی استثنایی است؛ زیرا وی زندگیِ آسوده در کاخها، هتل‌های بزرگ و رفت و آمد با هواپیمای خصوصی از این پایتخت به آن پایتخت را رها کرده است و یک عمامه‌ی سفید بر سر نهاده و ریش سیاه غلیظی گذاشته و به سادگی و بدون پیچیدگی، تصمیم گرفته است که:

«اسلام بزرگترین هدف او باشد!»

هنوز کسی نتوانسته است وضعیت روحیِ این جوان عربِ لاغراندام را توصیف کند و از نگاه‌های تیز او، ژرفای او را کاوش نماید. او مردی خوش‌اندام است و گذشته‌ی پرناز و نعمتش، زیبایی خاصّی به چهره‌ی او بخشیده است. او تبسّمی دیپلماتیک بر لب دارد که بیانگر آرامش خاصّی است که بر درون این مردِ جدّی و مصمّم حاکم است و به خاطر عقیده‌ای که مانند میلیونها انسان دیگر، آن را از پدرش به ارث برده است و با گروهی از دوستان و استادانش، آن را عُمق بخشیده، بر ضدّ همه چیز شورش کرده است!

اگر اسامه بن لادن زیباترین لباسها را بپوشد، زنان غربی درباره‌ی او خواهند گفت: او یکی از شخصیت‌های بسیار جذّاب عرب است.... او مردی تیزبین،

باهوش و خوش‌سیماست... دماغ کشیده و هماهنگ با دهان و ریش و سبیلش، وجهه‌ی مردانگی به او داده است و قیافه‌ی باریکش، بیانگر اعصابی پولادین و بُنیه‌ای نیرومند است که چاقی و سستی، بدان راه ندارد!!



مبارز میلیونر، دارای جذّابیتی ویژه!

اما اسامه بن لادن که شهرت تازه‌ای به خانواده‌ی بلندآوازه‌اش بخشیده است، به این جذّابیت و زنان زیباروی غرب و ارزیابی آنان درباره‌ی او، نمی‌اندیشد. بلکه با جدیّت تمام در فکر چگونگی مبارزه با غرب است که سالهاست همه چیز را در زندگی ما، نابود کرده است و گام‌های آینده‌ی ما را نیز، تحت تأثیر منفی خود، قرار داده است.

اسامه بن لادن وابسته به خانواده‌ای است که با ثروت زیاد و پروژه‌های بزرگِ ساختمانی و تجاری، مشهور شده؛ و در ثروتمندی و نفوذ و اعتبار، در میان محافل گوناگون عربی، زبانزد خاصّ و عام شده است.

پدر او «محمّد عوض بن لادن» اهل «حضرموتِ» یمن بود، که در اوایل قرن بیستم به عربستان سعودی مهاجرت کرد. «او مردی نجیب و متشخّص بود، و زندگی عملی‌اش را با ساخت و ساز کاخ‌های مِلِک عبدالعزیز شروع کرد و به گونه‌ای ترقّی و پیشرفت نمود، که دامنه‌ی فعالیتش به ساختمان‌سازی شهرک‌های زائران خانه‌ی خدا، و جاده‌سازی اطراف حرمَینِ شریف، در مکّه و مدینه رسید.»

با حمایت و پشتیبانی مِلِک عبدالعزیز، محمّد بن لادن -و پس از او فرزندانش- هشتاد درصد از جاده‌سازی عربستان سعودی را به عهده گرفتند.»[1] یعنی عربستان سعودی این مقاطعه‌کار «حَضْرَمی» را در آغوش کشید و آن چنان او را کمک کرد که تابعیّت سعودی گرفت و یکی از کارفرمایان و سرمایه‌داران مهمّ این کشور شد.

در سال ۱۹۷۰، محمّد بن لادن در بازدید از یکی از پروژه‌های گسترده‌اش که آن را با تمام دارایی‌هایش برای فرزندانش به ارث گذاشت، در یک سانحه‌ی هوایی جان سپرد و ۶۱ فرزند وی با مرگ پدرشان، داغدار شدند.

گویند که «سالم»، پسر محمّد بن لادن نیز، در سانحه‌ی هوایی در ایالات متّحده امریکا کشته شد. و پس از مرگ او، «بکری بن لادن» تولیت و سرپرستی مجموعه‌ی شرکت‌های معروف بن لادن را، به عهده گرفت...

۱- ریاض نجیب الریس، **الفترة الحرجة**، **النهار اللبنانیة**، تاریخ ۱۹۹۸/۸/۳۱، ص ۱۵.

یکی از برادرانی که وارث محمّد بن لادن شد، پسرش اسامه است که در سال ۱۹۵۷، از یک مادر سوری متولّد شد و از همه‌ی برادرانش کوچکتر بود.

اسامه بن لادن، دوران کودکی‌اش را در مدینه‌ی منوّره سپری کرد و در آنجا با معانیِ بزرگ دینی و تاریخی این شهر، آشنا شد. شهری که حضرت محمّد ـ صلّی الله علیه و سلّم ـ پس از تحمّل رنج‌های زیاد در مکّه‌ی مکرّمه، همراه با ابوبکر صدّیق به آنجا هجرت کرد. اما مرحله‌ی بعدی زندگی بن لادن در شهر «جدّه» بود. وی تحصیلاتش را در این شهر ادامه داد و در سال ۱۹۷۹، در رشته‌ی مدیریتِ اقتصادی از دانشگاه ملِک عبدالعزیز، فارغ التحصیل شد.

برخی از منابع به این موضوع اشاره دارند که وی بعداً به بریتانیا(؟) رفت و تحصیلاتش را در رشته‌ی مهندسی ادامه داد؛ تا این امکان را به او بدهد که پروژه‌ها و مقاطعه‌کاری شرکتهایِ «بن لادن» را اداره کند.

گرایش او به تحصیل در رشته‌ی «مدیریت اقتصادی» از سالهای آغازین، امری واضح و مسلّم بود. اگر او قصد داشت در آینده یک دعوتگرِ مجاهد شود، می‌بایستی به تحصیل در یک رشته‌ی «دینی» روی می‌آورد!

در واقع، شخصیت بن لادن در سایه‌ی چندین عامل مؤثر در حال رشد و تبلور بود، از جمله:

* محیط دینیی که در آن زندگی می‌کرد (مدینه‌ی منوّره و مکّه‌ی مکرّمه...) که می‌توان آن را اوّلین عامل به شمار آورد.
* خانوادۀ ثروتمندش که دارای انواع پروژه، مقاطعه‌کاری و فعالیّت‌های بانکی با ارز خارجی بود.
* محافل دانشجویی که در دوران تحصیل، با آنها در ارتباط بود.

با وجود این عواملِ مؤثّر در شخصیت وی، در میان دوستان و همکلاسیانش کسی را نمی‌بینیم که در آن زمان، او را در مسائل دینی، متعصّب و افراطی معرفی کرده باشد. اما بعدها «با گروههای اسلامی اصولگرا مشغول فعالیّت شد و اوّلین

ارتباط او با این گروهها، در سنّ ۱۶ سالگی و در سال ۱۹۷۳ بود.»[1]

در حقیقت این گروههای اسلامی، گروهی از دانشجویان مصری بودند که در دانشگاه با وی مشغول تحصیل بودند و به سازمان «اخوان المسلمین» وابستگی داشتند. «از این رو بود که اسامه بن لادن تحت تأثیر آنان قرار گرفت. هم‌چنین درباره‌ی او گفته‌اند که در سال ۱۹۷۳ با «جماعت اسلامی» ارتباط پیدا کرد. مهم‌ترین تأثیری که ارتباط با جماعت اخوان المسلمین در وی بر جای گذاشت، این بود که علاوه بر دعوت آنان برای تشکیل یک جامعه‌ی اسلامی، انزجار و تنفّر او را از تسلّط و نفوذ غرب و ارزشهای فرهنگی و تمدّنی آن، تقویت کردند. ولی در واقع، اسامه در داخل جماعت اخوان المسلمین یک عضو فعّال نبود.»[2]

به هر حال، تحوّل بزرگی که در عقاید بن لادن به وجود آمد، به دوران اشغال افغانستان توسط روسها و برافروختن آتش جنگ در آن کشور، برمی‌گردد. دراین مرحله، وی آشکارا تحت تأثیر دعوتگر مشهور، **دکتر عبداللّه عزّام**، قرار گرفت. او افراد زیادی را تحت تأثیر خود قرار داد که اسامه بن لادن یکی از آنان بود.

بن لادن سه بار ازدواج کرده است و هر سه زن، در این شرایط سخت و دشوار افغانستان با وی زندگی می‌کنند. افزون بر این، اسامه دارای سه فرزند پسر، به ترتیب ذیل است:

عبدالله، سعد و عمر.

هر سه نام، عربی هستند و در میراث عربی ـ اسلامی دارای معنی و مدلول اسلامی معروفی هستند. این سنّت که مسلمانان فرزندانشان را با نام‌های «آل بیت و اصحاب رسول خدا ﷺ» نام‌گذاری می‌کنند، از سپیده‌دم اسلام تاکنون، ادامه داشته است.

امّا شایعات مربوط به چهارمین ازدواج او، هنوز ثابت نشده است و منابع

۱ـ محمّد علی‌صالح، کمال قبیسی، **المطلوب رقم واحد فی‌العالم**، مجلّة المجلّة، شماره ۹۸۶، تاریخ ۳۰/آب/۱۹۹۸، ص ۱۸.

۲ـ ریاض نجیب الریس، **الفترة الحرجة**، ریاض الریس این اطلاعات را با دقت از روزنامه‌های غربی نقل می‌کند.

افغانی، ازدواج او را با دختر ملامحمّد عمر، رهبر جنبش طالبان، تأیید نکرده‌اند. علی‌رغم این که جنبش طالبان، به اسامه بن لادن تابعیّت افغانی داده است و حتی اطلاعاتی نیز در دست است مبنی بر این که ملامحمّد عمر، رهبر طالبان، حکم اعدام کسانی را که علیه اسامه بن لادن دست به توطئه زده‌اند، صادر کرده است؛ امّا مطرح کردن این ادّعا که ازدواج دختر ملامحمّد عمر با بن لادن به منظور تحکیم رابطه‌ی شخصی این دو خانواده و تقویت بن لادن در افغانستان صورت گرفته باشد، مردود است!

آیا دادنِ تابعیّت افغانی به بن لادن و صدور حکم اعدام کسانی که بر ضدّ او توطئه‌چینی کرده‌اند، به گوشه‌ی مهمّی در زندگی شخصی اسامه بن لادن ؛ یعنی «ازدواج با دختر ملامحمّد عمر» بر می‌گردد!!؟



مکانیزم فعالیّت و تشکیلات نزد بن لادن

بن لادن به محض رسیدن به افغانستان، کار تشکیلاتی را مورد توجّه قرار داد. دراین زمینه، تجربه‌ای که از سازماندهی کارهای تجاریِ خانواده‌اش کسب کرده بود، عامل مهمّی به شمار می‌آید. حتی اگر این نگرش سطحی هم به نظر برسد، در چارچوب انبوه تجربه‌های انسان می‌تواند پرمعنا باشد.

با امعان نظر در این مسأله، ارتباط بزرگی که بعدها میان شبکه‌ی کارهای تجاری و پراکندگی آنها در جهان و میان شبکه‌ی فعالیّت‌های دیگر او که هم‌پیمانان دیروز (ایالات متّحده آمریکا) را گیج کرده است، ملاحظه می‌کنیم.

هنگامی که بن لادن در سودان بود، دیدیم که ثروت او چگونه به جریان افتاد و چگونه همراهان او در آنِ واحد، در دو زمینه دست به فعالیّت زدند:

زمینه‌ی اوّل: زمینه‌ی مالی و تجاری بود؛ زیرا اسامه بن لادن نمی‌توانست این جنبه را، که در چارچوب فعالیّت جهادی‌اش که بارها گفته است خود را وقف آن کرده است، اهمال کند.

فعالیّت‌های مالی و تجاری بن لادن در عربستان، یمن، افغانستان، لندن و خلاصه هر شهر و کشوری که گذرش به آنجا افتاده باشد، به چشم می‌خورد و روزنامه‌ی «واشنگتن پست» به کارخانه‌ی سُفال‌سازیِ بن لادن در یمن اشاره کرده است![1]

با اقدام شرکت سعودی «بن لادن» به ساخت و سازِ خانه‌های آمریکاییانِ مستقر در پایگاه هوائی «امیرسلطان»، وزارت دفاع آمریکا به این نکته پی‌برد که برخی از آمریکایی‌ها احساس ترس می‌کنند. از این رو، با شتاب تأکید کرد که این

۱ـ یک منبع مسؤول یمنی، وجود چنین کارخانه‌ای را که در یمن تحت مالکیت بن لادن باشد رد کرد و تأکید نمود که بن لادن، هیچ ارتباطی با یمن ندارد؛ نه در آن کشور اقامت گزیده و نه از آن جا عبور کرده است و نه هیچ‌گونه دارائی در آنجا دارد.

وزارتخانه از این جنبه احساس هیچ خطری نمی‌کند و «شرکت بن لادن» در این ماه (ایلول ۱۹۹۸) کارِ ساخت و ساز خوابگاه‌های سربازان آمریکایی را که گنجایش بیش از چهار هزار سرباز آمریکایی را خواهد داشت، به اتمام خواهد رساند.

یک مقام مسؤول در وزارت دفاع آمریکا تاکید کرد که ایالات متّحده، کار تنظیم خطوط ایمنی را در این ساختمانها به عهده خواهد گرفت؛ نه شرکت بن لادن!

به عبارت دیگر، جنبه‌های تشکیلاتی اسامه بن لادن برای دشمنانش خیلی مهمّ بوده است. دشمنان وی از امکان نفوذ بن لادن از طریق طرفدارانش، در شرکتی که به خانواده‌ی او تعلق دارد ـ گرچه سالها قبل او را از خود طرد کرده بودند ـ احساس خطر می‌کردند.

در سال ۱۹۷۹ به محضِ رسیدن اسامه بن لادن به افغانستان، شَور و مشورتهای او با تعدادی از شخصیت‌های مهمّ گروه‌های اسلامی افغان و عربهای افغانی که داوطلبانهِ برای نبرد با شوروی به آنجا آمده بودند، پی در پی ادامه داشت.

طبیعی بود که اسامه بن لادن، توجّه افراد زیادی را به خود جلب کند؛ زیرا وی تنها جنگجوی داوطلبی بود که به یک خانواده‌ی سرمایه‌دار وابستگی داشت و صدها میلیون دلار در اختیار داشت. از این‌رو، چنین به نظر می‌رسد که افراد زیادی از او پشتیبانی کرده‌اند؛ به حَدّی که او را به سطح «رهبری» رساندند و دایره‌ی فعالیتش به گونه‌ای ایده‌آل، گسترش پیدا کرد. وی مدّتی با استادش دکتر عبداللّه عزّام، در دفتر ارائه‌ی خدمات به داوطلبانی که برای نبرد با شوروی آمده بودند، کار می‌کرد. «پس از آن، دکتر «عبداللّه عزّام» فوراً یک اردوگاه برای آموزش نظامی مجاهدانی که از کشورهای عربی می‌آمدند، ایجاد کرد و آن را «مأسدة الأنصار» نامیدند.»[۱]

کسی که با دقت به این اقدام بنگرد، مستقیماً به این نکته پی خواهد برد که اسامه بن لادن و عبدالله عزّام برای آماده کردن زمینه‌ی مناسب، جهت بنیان نهادن

۱ـ محمّد علی صالح، کمال قبیسی، **المطلوب رقم واحد فی‌العالم**، مجلة المجلة، العدد ۹۶۸، ص ۱۸.

چیزی که در آینده در فکر آن هستند، عملیاتِ تفکیک نیروها را انجام می‌دادند. در این میان، مجاهدانِ داوطلبِ عرب، برای ایجاد دوستی، تفاهم و ادامه‌ی کار، از دیگران نزدیکتر بودند.

شخصِ دیگری نیز، اندیشه‌ی بن لادن را تحت تأثیر خود قرار داده بود و به همین علّت، روحیه‌ی جهادگری در بن لادن، از سایر مجاهدین قوی‌تر بود. این شخص، دکتر «ایمن ربیع الظواهری» است که ۴۷ سال سن دارد. به نظر می‌رسد تجربه‌ی «ظواهری»، اعجاب و تحسین بن لادن را برانگیخته است. او در سال ۱۹۸۱، هنگامی که انور سادات، رئیس جمهور مصر، ترور شد در رشته‌ی پزشکی مشغول تحصیل بود و به اتهام عضویت در گروههای اسلامی، بازداشت شد.



دکتر عبداللّه عزّام در حال سخنرانی برای مجاهدان عرب.

در حدود سیصد نفر دیگر با «ظواهری» در مصر بازداشت شده بودند؛ اما نقش ظواهری در این میان، حاشیه‌ای بود و به همین علّت، تنها سه سال در زندان ماند. پس از آزاد شدن به عربستان رفت و از آنجا راهیِ **پیشاور** شد. اگر کسی حرکت ظواهری را بررسی کند، به تسلّط او بر زبان انگلیسی و رشد سریعش

دررهبری تشکیلات، پی خواهد برد؛ زیرا خیلی زود سخنگوی تبلیغاتی «سازمان جهاد اسلامی» شد و پس از آن، رهبری سازمان را به عهده گرفت.[۱]

جنب و جوش دوستان و نزدیکانِ دور و برِ اسامه، ادامه یافت. دکتر عبدالله عزّام، از طریق ایجاد اردوگاه‌های آموزشی مجاهدانِ داوطلب،زمینه‌های فکری را برای رشد قدرت بن لادن، آماده کرد؛ دکتر ایمن الظواهری نیز، نقش یک دوست صمیمی و باوفا را برای بن لادن ایفا می‌کرد و از سیستم تشکیلاتی و اسرار سازمان‌های اسلامی در مصر مُطّلع بود. علاوه بر این، شخصیت‌های دیگری نیز برای تقویت بن لادن ، فعالیّت می‌کردند.

اسامه بن لادن، در شهر **پیشاور** با شخصی به نام «**رشید رامدا**» (ابوفارس) آشنا شد و پس از حصول اطمینان، وی را جزو افراد نزدیک خود قرار داد؛ سپس مسؤولیت‌های بزرگی را به او واگذار کرد؛ از جمله مأموریت آموزش و سازماندهی فعالیّت مجاهدانِ داوطلب. «بن لادن هزینه‌ی سفرها را از طریق دفاترِ مخفی پرداخت می‌کرد و خودش با عناصری که از الجزایر می‌آمدند، ملاقات می‌نمود.»[۲] این بدان معنا بود که مکانیزم کار، گسترش یافته بود و از خلالِ این گستردگی، سیستم توزیع مسؤولیت‌ها نیز تغییر پیدا کرده بود. ابوفارس، به نوبه‌ی خود، رفته رفته به اشخاصِ نزدیک به خود، اعتماد می‌کرد که بارزترین آن‌ها عبارتند از:

علی توشنیت (طارق)، بوعلام سعید و سعید سلامه.

این مجاهدانِ داوطلب، هر طرحی را که از سوی «ابوفارس» طراحی می‌شد، و او به نوبه‌ی خود آن را از سوی بن لادن به آنان ابلاغ می‌کرد، اجرا می‌کردند.»[۳]

عیسی بسیونی محمّد دحروج، (۱۹۹۲)، به عنوان یکی از شاهدان عینی که این حال و هوا را تجربه کرده است، می‌گوید: «بن لادن، مسؤولِ همه چیز بود. به

۱ـ ر.ک: **مجلّة أخبار الحوادث المصرية**، ۲۷/آب/۱۹۹۸، این مجلّه به این نکته اشاره کرده که «ایمن ظواهری» پسر پزشک مشهور مصری، محمّد ربیع الظواهری می‌باشد.

۲ـ**الاهرام**، تاریخ ۱۹۹۶/۱/۲۲.

۳ـ رشید رامدا (ابوفارس) پس از مدّتی به لندن رفت. این اقدام او باعث شد تا تحت تعقیب قرار گیرد و کشور فرانسه از بریتانیا درخواست کند تا او را برای محاکمه تسلیم این کشور کند. مقاماتِ بریتانیایی نیز، فوراً او را بازداشت کردند.

محض رسیدن من، مردی به نام ابوعبدالله، که در «**بیت الضیافة**» ـ زیر نظر بن لادن ـ کار می‌کرد، با من ملاقات نمود. پس از آن، ابوعبدالله، ویزای ورود به پاکستان را برای من گرفت و یک بلیط هواپیما برایم رزرو کرد و من به تنهایی سفر کردم!

پس از «**بیت الضیافة**» به «**بیت الأنصار**» رفتیم که اسامه بن لادن هزینه‌ی آن را به عهده داشت. دو روز در آن جا ماندم؛ سپس به «**بیت الشهدا**» رفتم که آن نیز، وابسته به تشکیلات بن لادن بود و سرانجام به اردوگاه «**باری**» رسیدم. در آن جا با جماعت اسلامی آشنا شدم و با آنان به «**بیت المرابطین**» رفتم؛ جایی که پیوستن به جماعت (۰۰) را به من پیشنهاد کردند و مرا به اردوگاه «**الخلافة**» انتقال دادند. این اردوگاه، محلّ آموزش نیروها بود که در منطقه‌ی مرزی «خلدن» قرار داشت.»[۱]

گفته‌های «عیسی بسیونی»، ویژگی‌های اساسی سیستم تشکیلات بن لادن و تمامی مراحلی را که این داوطلب مصری از آن‌ها گذشته است، به دست می‌دهد و بر این نکته تأکید دارد که تشکیلات بن لادن، بسیار پیشرفته است و چه بسا خودِ او، هماهنگ‌کننده‌ی آن باشد و فقط تأمین کننده‌ی مالی نیست...

همان‌گونه که از اعترافاتِ عیسی بسیونی برمی‌آید، مرحله‌ی نخست، مرحله‌ی تجمّع داوطلبانی است که به افغانستان می‌رسند. در این مرحله، هیچ کس وجود ندارد که به ساماندهیِ کار و فعّالیتشان بپردازد و آنان را مورد حمایت مالی قرار دهد. از این‌رو، وجود یک ساختار تشکیلاتیِ ذی‌صلاح، اجتناب‌ناپذیر بود که بن لادن، هزینه‌ی آن را تأمین می‌کرد..

۱ـ **مجلة الوسط**، تاریخ ۱۹۹۸/۸/۳۱، ص ۲۶.

نمودار شماره ۱

ساختار فرضی



اوّلین تصوّر درباره‌ی مکانیزم تشکیلاتِ اسامه بن لادن در افغانستان

بن لادن، مانند هر حزب سیاسی دیگری، عوامل تربیتی و عقیدتی را ـ البته به مفهوم جهادیی که در آن جا متعارف بود ـ وارد سیستم و ساختار تشکیلات کرد، تا این عوامل و اصول، داوطلب را برای وارد شدن به فضای تشکیلاتی[1] (اردوگاه باری) آماده کند؛ جایی که داوطلب به مرحله‌ای انتقال می‌یابد که با بحث‌های تشکیلاتی روبه‌رو می‌شود و در نهایت، منظور از آن، پیوستن به جماعت اسلامی است (اردوگاه الخلافة). در این مرحله باید اوامر تشکیلاتی را دریافت کند که گاهی اوقات به او دستور داده می‌شود به نقطه‌ای از جهان سفر کند.

عیسی بسیونی به این نکته اشاره می‌کند که تجربه‌ی او در این مراحل، هرگز این امکان را به او نداد که اسامه بن لادن را به عنوان فرمانده‌ی کلّ این تشکیلات ببیند.»[2]

پس از صدور فتوای دکتر «ایمن الظواهری» مبنی بر این که شخص «نابینا» و «اسیر» نمی‌توانند عهده‌دار مقام رهبری شوند، بن لادن، رهبری کلّ این تشکیلات را در دست گرفت.

همان‌طور که برخی از منابع گفته‌اند، صدور این فتوا، برای توجیه این مطلب بود که دکتر **عمر عبدالرحمان** که هم اکنون در آمریکا زندانی است و نابینا می‌باشد و هم‌چنین «**عبودالزمر**» که به اتهام ترور «**انور سادات**» و عضویت در سازمان جهاد اسلامی مصر، در بازداشت به سر می‌برد، هیچ‌کدام نمی‌توانند عهده‌دار امر رهبری شوند.

در این‌جا نوبت به ثروت‌های بن لادن می‌رسد، که بازوی او را در میان جماعت‌های اسلامی در جهان، تقویت کرده است. این گروه‌ها از او کمک‌های مالی دریافت می‌کنند. چیزهای زیادی درباره‌ی ثروت بن لادن گفته شده است. گاهی اوقات از یک رقم خیالی که به میلیاردها دلار می‌رسد، سخن می‌رود و گاهی نیز رقمی در حدود نیم میلیارد دلار برآورد می‌شود؛ اما غالب ارقامی که رسانه‌های گروهی از آن خبر می‌دهند، میان ۲۵۰ تا ۵۰۰ میلیون دلار در نوسان است. این، حجم

۱ـ در نمودار شماره یک، این سیستم تشکیلاتی را با استناد به گفته‌های عیسی بسیونی به تصویر کشیدیم.

۲ـ منبع پیشین، همان صفحه.

ثروت بن لادن است که آن را از پدرش به ارث برده است. هیچ کس نمی‌داند که این ثروت، پس از دست‌یابی بن لادن به آن، رو به افزایش بوده، یا کاهش یافته است.

در بررسی عواملِ پیروزی بن لادن، ملاحظه می‌کنیم که برخی این پیروزی را به «طبیعتِ ایدئولوژیِ جنبشهای اسلامی در بسیج کردن طرفداران، انتخاب مکان فعالیّت و بهره‌برداری از تشنجات داخلی کشوری که به آن پناه برده است، نسبت می‌دهند؛ و البته ثروت سرشار بن لادن نیز که آن را در راستای اشاعه‌ی افکارش به خدمت گرفته است، او را در این پیروزی یاری کرده است.»[1] و خلاصه‌ی مطلب این است که ثروت بن لادن، نقش بزرگی را در گسترش نفوذ او داشته است.

در این‌جا، به دو تن از کسانی که در رابطه با معاملات بانکیِ بن لادن برای پشتیبانی از گروه‌های اسلامی در جهان، مورد اتهام قرار گرفته‌اند، اشاره می‌کنیم. این دو نفر عبارتند از: «خالد فواز» و «سیّدی طیّب» که هر دو تابعیّت سعودی دارند.

بریتانیا و آمریکا، برای بلوکه کردن این معاملات بانکی -بی‌محل- و کسانی که در گردش آن دست دارند، تلاش کرده‌اند.

نکته‌ی جالب توجّه این است که آمریکا به دنبال انفجار در دو سفارت آمریکا در «**نایروبی**» و «**دارالسلام**»، مبلغی در حدود نصفِ ثروت بن لادن را از بیم حملات احتمالی وی، برای تشدید امنیت سفارت‌خانه‌هایش در سراسر جهان، هزینه کرد.



۱ـ حسن صبری، **بن لادن، الرجل و الاسطورة**، مجلة المصور المصرية، تاریخ ۲۸/آب/۱۹۹۸، ص ۶۸.

دیدگاه‌ها و افکار سیاسی بن لادن

دکتر «**مأمون فندی**»، استاد علوم سیاسی در دانشگاه «**جُرج تاون**» آمریکا، وقت زیادی را صرف تحقیق و بررسی درباره‌ی اسامه بن لادن کرده است؛ به گونه‌ای که مضمون بیش از ۱۵۰ نوار ضبط شده‌ی رهبران مخالفِ سعودی و ۱۲۰ ساعت گفت‌وگوی شخصی با بسیاری از آنان را تحقیق و بررسی نموده است. یکی از آنان، خالد الهواری، نماینده‌ی بن لادن در لندن است. وی این کار را به منظور تجزیه و تحلیلِ پیام و دیدگاه بن لادن انجام داده است.»[۱]

اسامه بن لادن چگونه می‌اندیشد؟ و متدلوژی اندیشه‌ی او که موضع‌گیرهایش را براساس آن پایه‌ریزی کرده و با الهام از آن برضدّ دشمنانش دست به اقدام می‌زند، چیست؟!

دکتر مأمون فندی در فصلی از کتابش (**السعودیة و العولمة و المعارضة**) تحت عنوان: **بن لادن، مرد و سازمان، اندیشه و خیال**... چنین می‌گوید:

«اسامه بن لادن،تفکر و سیاستش را براساس تقسیم جهان به دو بخش، پایه‌گذاری کرده است: **مسلمانان و غیر مسلمانان ، مؤمنان و کافران**. وی گاهی اوقات مردم را به «**سعودی**» و «**غیرسعودی**» تقسیم می‌کند. این تقسیم‌بندی، براساس چگونگیِ برخورد و طرفهای درگیر، استوار است.

علی‌رغم این که فعالیّت‌های بن لادن، مرزها را درمی‌نوردَد و برخی از اقداماتش، داخلی و برخی دیگر جهانی هستند؛ امّا «قرائت و اندیشه‌ی او»، اساساً بر این «ارزیابی» متّکی است.

بن لادن برعکسِ مخالفان سعودیِ پیش از خود: «**العودة**» و «**صفر حوالی**»،

۱- حسن صبری: **بن لادن، الرجل و الاسطورة**، مجلة المصور المصرية، تاریخ ۲۸/آب/۱۹۹۸، ص ۱۸. حسن صبری می‌گوید: اطلاعاتی که مجله‌ی المصور به چاپ می‌رساند، برگرفته از کتاب: السعودیة، العولمة و المعارضة، نوشته‌ی دکتر مأمون فندی است شایان ذکر است. که این کتاب در ایالات متّحده آمریکا منتشر شده است.

آماده است تا برای جلوگیری از نفوذ و سلطه‌ی غرب و ارزش‌های غربی بر زندگی مسلمانان، از خشونت استفاده کند. هم‌چنین، اختلاف دیگری که در این زمینه با آنان دارد، این است که از زور اسلحه استفاده می‌کند و ثروت‌های سرشارش را برای پخش افکار خود، با قدرتِ تمام به کار می‌گیرد و جهتِ نشرِ دعوتِ افراطی‌اش از رسانه‌های گروهی و وسایل ارتباطی نوین نیز، بهره‌برداری می‌کند.»[1]

با تحلیل این داده‌ها، نتیجه می‌گیریم که بن لادن بر دو اساس: **دین** و **اتّکا برقدرت**، وارد جنگ می‌شود.

در این جا مسأله پیچیده‌تر می‌شود؛ زیرا «اساسِ» دینیِ دعوت او، مورد بحث است؛ چرا که در رابطه با بسیاری از مسائل، میان فقیهان و دانشمندانِ مسلمان، اختلاف وجود دارد. حتی خودِ اسامه بن لادن، در بسیاری از مسائل، با استادش، «**بن باز**»، اختلاف داشته است.

در اواخر سال ۱۹۹۴ روزنامه‌ی «**المسلمون**» یکی از فتواهای «**بن باز**» را منتشر کرد که در آن مسلمانان را به زیارت **قُدسِ شریف** فرا می‌خواند. **بن باز**، هم‌چنین فتوا داده است که «برقراری صلحِ دائم یا موقّت با اسرائیل، جایز است و با شریعت و سنّت پیامبر ﷺ تطابق دارد.»[2]

«**بن باز**»، پیشتر فتوای دیگری صادر کرده بود؛ مبنی بر این که حلّ قضیه‌ی فلسطین، جز با **اسلامی کردن** آن، امکان‌پذیر نیست و فلسطین تنها با یکپارچگی و اتّحاد مسلمانان و مبارزه‌ی اسلامی با یهود، نجات می‌یابد و به صاحبان اصلی‌اش باز می‌گردد و یهودیان بیگانه، به کشورهایشان برمی‌گردند.

اسامه بن لادن، علیه فتوای جدید استادش، «**بن باز**»، شورید و پاسخ مهمّی به او داد که از خلال آن می‌توان به دیدگاه او درباره‌ی این موضوع [قضیه‌ی فلسطین] پی‌برد. وی «**بن باز**» را این‌گونه مورد خطاب قرار می‌دهد:

«این فتوای شما به خاطر «تعمیم گمراه‌کننده» و «خلاصه‌گویی» که معنای آن

۱ـ منبع پیشین، ص۱۸.

۲ـ کرم جبر، **حرب الفتاوی بین اسامة بن لادن و الشیخ بن باز**، مجلة روز الیوسف، تاریخ ۱۹۹۵/۲/۶، ص ۲۷.

را دچار اختلال نموده، باعث فریب و اغفالِ مردم شده است و برای برقراری یک صلحِ منصفانه، شایستگی فتوا را ندارد. افزون بر این، صلحِ دروغین با یهودیان، خیانت بزرگی نسبت به اسلام و مسلمانان محسوب می‌شود و مسلمانان عادی هم آن را قبول ندارند چه رسد به دانشمندی مانند شما که انتظار می‌رود در قبال دین و امّت اسلامی، در اوج غیرت باشی.»[۱]

اسامه بن لادن با موضوعِ صلح با اسرائیل، موافق نیست و آن را «**خیانتی بزرگ به اسلام**» می‌داند و می‌گوید: «**مسلمان عادی آن را نمی‌پذیرد**»؛ یعنی ردّ صلح با اسرائیل از سوی او، براساس شروط نیست، بلکه ریشه در تفکّر او دارد... پس چگونه قضیه‌ی فلسطین حل می‌شود؟!

اسامه بن لادن همان‌طور که از سیاق پیامش به «**بن‌باز**» برمی‌آید، فتواهای پیشینِ «بن باز» را شرعی و دینی می‌داند و تنها این فتوای جدید او را اشتباه قلمداد می‌کند و می‌گوید:

«جناب استاد! دلسوزی ما به حال امّت اسلامی و دانشمندانی امثال شما، مرا وادار کرد تا این نکات را به شما یادآوری کنیم؛ زیرا جناب‌عالی به سنّ پیری رسیده‌ای و در گذشته خدمات شایانی به اسلام کرده‌ای... پس پروای خدا داشته باشید...الخ.»[۲]

صرفِ نظر از این دیدگاهی که بن لادن در آن به مثابه‌ی فتوایی جایگزین یک فتوای غیرشرعی ـ البته به اعتقاد بن لادن ـ به بن‌باز پاسخ داده است، امّا خود را به عنوان یک مرجع دینی مطرح نمی‌کند؛ زیرا او «نه شایستگی مرجعیت دینی را دارد و نه یکی از دانشمندان مسلمان است. از این رو، بیشتر به صدور بیانیه‌ها می‌پردازد نه صدور فتوا؛ زیرا وی می‌داند که این صلاحیت دینی را ندارد که به وی اجازه‌ی فتوا دادن را بدهد.»[۳]

در چارچوب قضیه‌ی فلسطین، بن لادن به حکومت لائیکِ فلسطین حمله می‌کند؛ زیرا از دیدگاه او، این دولت به زیان اسلام‌گرایان فلسطینی به ویژه جنبش

۱ـ منبع پیشین، ص ۲۷.
۲ـ منبع پیشین، ص ۲۷ـ۲۸.
۳ـ ریاض نجیب الریس، **الفترة الحرجة**.

«حماس» است!

اگر دیدگاه‌های بن لادن پس از رفتن او به افغانستان تبلور یافت، این امر یکسره ما را معتقد می‌سازد که هر گونه موضعِ فکریی که بن لادن آن را مطرح می‌کند، حتماً بر زمینه‌ی دو اردوگاه **«ایمان» و «کفر»** و **«مکانیزم طرفداری از آنها»** استوار است؛ زیرا بن لادن اساساً از روی ایمان قلبی و اطمینانِ کامل جهت کسب خشنودی خدا، به جنگ با کفر (اتحاد جماهیر شوروی) به افغانستان رفته بود.

بن لادن در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی پاریسی **«فرانس سوار»** می‌گوید:

«سعودی‌ها مرا به عنوان نماینده‌ی خود در افغانستان برای نبرد با روس‌های کافر انتخاب کردند.»[1]

هدفِ او روشن است و حتّی جوهر و اساسِ ایده‌ی جهادی‌اش را در خود این مصاحبه مشخص کرده است و می‌گوید: «هدف من انقلاب اسلامی است.»

انقلاب اسلامی[2]

بسیاری از پژوهش‌گران، برنامه‌ی کاملی را که اسامه بن لادن در آن، اساس و جوهره‌ی فکرش را عرضه کند در دست ندارند؛ امّا در دست نداشتن این برنامه به این معنا نیست که پی بردن به فکر بن لادن مشکل باشد. علی‌رغم نبود **«مانیفست»** روشنِ **«هیأتِ مشورت و اصلاح»** که بن لادن ریاست آن را به عهده دارد، انسان می‌تواند برخی از عناصر ایدئولوژی بن لادن و دیدگاه او در باره‌ی جهان را از خلال سخنان، بیانات و کارهای وی، استنباط کند. قضیه‌ی اصالت ایدئولوژی او و اتّکای روزافزون مسلمانان به غرب و احساسِ حقارتِ فرهنگی و تمدّنی در برابر غرب، محورِ مهمّی از اندیشه‌ی بن لادن به شمار می‌آید و این گرایشِ فکری، بازتاب زیادی در میان گروه‌های محرومی که در جهانِ اسلام پراکنده‌اند، پیدا کرده است.[3]

۱ـ ر.ک: گزارشهای آژانس مطبوعاتی فرانسوی، فرانس پرس.

۲ـ ر.ک: متن مصاحبه در بخش گفت و گوها در آخر این کتاب.

۳ـ حسن صبری، **بن لادن، الرجل و الاسطورة**، ص ۶۹.

در مسأله‌ی هم‌پیمانی با آمریکا و استراتژی انقلاب اسلامی، اسامه بن لادن، زمینه‌ی وسیعی را برای بحث درباره‌ی ارتباطاتش فراهم کرده است؛ به حدّی که در زمان نبرد با اتحاد جماهیر شوروی، به مزدوری برای آمریکا متهم شد؛ در حالی که وی بارها هدفش را روشن بیان کرده است و می‌گوید:

«صرف‌نظر از این که چه کسانی هم‌پیمان ما هستند، هدف من انقلاب اسلامی است. این پیمانِ همبستگی استراتژیک، تأثیری بر انتخاب اصلی ما ندارد و در این میان، اهداف آمریکا نقش چندانی نداشته است».[۱]

او برای رسیدن به هدف استراتژیکش، این حق را برای خود محفوظ می‌دارد که از تاکتیک‌های مناسب استفاده کند. او برای ضربه‌زدن به اتحاد جماهیر شوروی، با آمریکا هم‌پیمان می‌شود و شاید برای ضربه‌زدن به آمریکا با «چین» هم‌پیمان شود؛ اما هدفِ استراتژیکش را به روشنی مشخص کرده است و دغدغه‌ای در مورد پیمان همبستگی ندارد.



انقلاب اسلامی ؛ جوهره‌ی اندیشه‌ی جهاد نزد اسامه بن لادن.

۱ـ گفت‌وگو با روزنامه‌ی «فرانس سوار».

حسن صبری درباره‌ی بن لادن می‌گوید: «او تمامی ایدئولوژی‌های لائیک را به شدّت نقد می‌کند و آماده است زندگی‌اش را در معرض خطر قرار دهد تا اصولِ لائیک، بر زندگی مسلمانان تأثیر نگذارد و بر جوامعشان مسلّط نشود؛ اما با وجود این، تمامی وسایلِ مدرنِ تمدّن جدید را به کار می‌گیرد. او هم‌چنین به شدّت تحت تأثیر افکار «ابن‌تیمیّه، ابن‌القیّم و محمّد بن عبدالوهّاب» است و ابن‌تیمیّه را الهام‌بخشِ اصلی جهاد می‌داند و در عین حال، در تفسیر «تاریخ اسلامی»، به دیدگاه خودش متّکی است و قدرت و توان خویش را با بهره‌برداری از مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسیِ حاکم بر جهانِ اسلام، کسب کرده است.»[1]

دیدگاه بن لادن نسبت به جوامع اسلامی، مبتنی بر دیدگاه اساسی اوست که از خلال آن، به فعالیّت می‌پردازد؛ به گونه‌ای که مشکلات کنونیِ جهان اسلام، می‌تواند او را به عوامل قدرت‌زا مجهّز کند؛ اما این سخن درباره‌ی موضع جهانِ عرب در قبال گروه‌های اسلامی، صحیح به نظر نمی‌رسد.

اسامه بن لادن به شدّت این مقوله‌ی غربی را رد می‌کند که می‌گوید: «وضعیت آشفته و نابسامانِ اجتماعی، سبب می‌شود تا انسان به سوی اسلام برگردد»؛ زیرا همان‌طور که بن لادن می‌گوید: «هزاران جوان ثروتمند، جزیرةالعرب و مناطق دیگر را رها کردند و به جنگ علیه تجاوزگران پرداختند و بسیاری از آنان در **افغانستان، بوسنی و چچن** کشته شدند.»[2]

بن لادن در خصوصِ فعالیّت دعوتِ اسلامی‌اش در آینده، ما را به خواندن اخبار رسانه‌های گروهی درباره‌ی آن فرامی‌خواند!

در روزهای آینده چه چیزی را در رسانه‌های گروهی می‌خوانیم و یا می‌شنویم؟



۱ـ حسن صبری، **بن لادن، الرجل و الاسطورة**، ص ۶۹.
۲ـ ر.ک: گفت‌وگوی بن لادن با روزنامه‌نگار آمریکایی، جان میللر که شبکه‌ی A.B.C.N آن را پخش کرد.

جهانی بودنِ «جهاد» و گسترش فعالیّت بن لادن در جهان

بن لادن، در چارچوبی که در مرحله‌ی نخست، آن را برای خود مشخّص کرده بود (جنگ با روس‌ها) به فعالیّت در افغانستان، اکتفا ننمود. او در این مرحله، مورد پشتیبانی سعودی‌ها قرار گرفت؛ به ویژه این که «فرزندان متعهّد کشورش؛ از جمله خانواده‌ی بن لادن، جنگ در افغانستان را «جهاد مقدّس» بر ضدّ الحاد و کمونیسم به حساب می‌آوردند.»[1]

بن لادن، از مرزهای منطقه‌ای که نبرد با شوروی محدود به آن بود، پا فراتر نهاد. این جهش به خارج از محدوده‌ی تنش با روس‌ها، برای پشتیبانان او در خارج، به ویژه آمریکایی‌ها، اهمیت چندانی نداشت. در این مرحله، «اسامه با سازمان جاسوسی آمریکا (*C.I.A*) ارتباط برقرار کرد.»[2]

رابطه‌ی بن لادن و سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، در طول ده سال جنگ،ادامه داشت و ده‌هزار تبعه‌ی سعودی به نیروهای بن لادن پیوستند و در طول سالهای جنگ، وارد افغانستان شدند. در پایان جنگ، اغلبِ جنگجویان به کشورهایشان بازگشتند، در حالی که در اوج شور و حماسه‌ی دینی، از پیروزی بر دولت ملحد شوروی، احساس غرور می‌کردند.

در سال ۱۹۹۱، هنگامی که اتّحاد جماهیرشوروی فروپاشید، «این گروه از مجاهدانِ قدیمی در افغانستان، اطمینان حاصل کردند که آنان باعث این فروپاشی شدند.»[3]

۱ـ ریاض نجیب الریس، **الفترة الحرجة**، ص۱۵.

۲ـ بن لادن، بارها به کمک آمریکایی‌ها به وی اعتراف کرده است، اما نوع و قالب کمک‌هایی که رسانه‌های گروهی از آن سخن گفته‌اند، بیانگر این مطلب نیست که بن لادن دست‌پرورده‌ی C.I.A باشد؛ اگر چه سازمان جاسوسی آمریکا، مسؤولیت ارائه‌ی کمک به جنبش‌های مخالف اتحاد جماهیرشوروی سابق را به عهده داشت.

۳ـ منبع پیشین، همان صفحه.

حضورِ طرفداران بن لادن در نقاط مختلف دنیا، در آغاز جنگ با شوروی در افغانستان، از نظر کشورهای مخالفِ شوروی چندان با اهمیت تلقّی نشد. بن لادن از این وضعیت برای آماده کردن فضای فعالیّت خارجی، بهره‌برداری کرد و قدرت تأثیرگذاری او را پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، خواهیم دید.

با گذشتِ زمان، گروه‌های محدودی پیرامون بن لادن شکل گرفتند که به منزله‌ی «هسته‌ای مخلص و وفادار»، از تعداد محدودی از طرفدارانش تشکیل شده بود و به عنوان یک رهبر، با وی بیعت نمودند و افکار او را پذیرفتند. این طرفدارانِ اندک ولی وفادار، به خاطر بن لادن و آرمان او، آماده‌ی مرگ بودند.[1]

تعدادی از این طرفداران بن لادن، در خارج از افغانستان دست به فعالیّت زدند و از کانال‌های زیر استفاده کردند:

۱ـ طبیعت فکریِ جنبش‌های اسلامی.

۲ـ تشنّجات داخلی کشورهایی که در آنها حضور داشتند؛ چه کشورهای عربی و چه غیرعربی.

۳ـ قدرت مالی بن لادن.

در این دوره، گروه‌های اسلامیِ زیادی شکل گرفتند و برخی از آنها که هسته‌ی اصلی‌شان را عرب‌های افغانی تشکیل می‌داد، امکانِ تشکیلِ رژیم‌های اسلامی را در کشورهای متبوعشان ه طرح کردند.

پس از پایان جنگِ طولانی مدّت با شوروی، بن لادن به عربستان بازگشت و پیدا بود که او هرگز آرام نخواهد نشست؛ زیرا کسی که سالها مشغول جنگ و فعالیّت مداوم بوده است، امکان ندارد در کارهایی که خانواده‌اش مشغول آن بود، قالب بگیرد. (۱۹۸۹)

ناگهان «بن لادن به سودان رفت و به کارهای عمرانی از جمله راه‌سازی و امور کشاورزی پرداخت. در آن زمان به اوّلین خبرنگار غربی که با وی گفت و گو کرد، گفت: «من یک کشاورز ساده هستم.»[2]

۱ـ النّهار، تاریخ ۱۹۹۸/۸/۲۱.

۲ـ النهار، تاریخ ۱۹۹۸/۸/۲۱.

این پاسخ به مثابه‌ی نبض‌گیری واکنشی بود که وی می‌دانست، پشتیبان سابقش (آمریکا) در قبال او اتّخاذ خواهد کرد. دقیقاً همین‌طور بود؛ زیرا بن لادن از سوی برخی از دولتها، به فعّالیت بر ضدّ آنها متّهم شد و در عین حال، سازمان جاسوسی آمریکا او را در تیررس توجّه خود قرار داد و از نزدیک او را می‌پایید!

ایالات متّحده آمریکا، اگرچه می‌دانست بن لادن، نفرت شدیدی از آن کشور دارد، اما نتوانست فعّالیت او را مهار کند و به اهداف واقعی او پی‌ببرد. به دنبال آن، بن لادن «**هیأت نصیحت و اصلاح**» را تأسیس کرد. این هیأت، چهره‌ی تازه‌ای از هیأت‌های «**اغاثه‌ی اسلامی**» بود که بن لادن آن را تقویت می‌کرد.

هم‌چنین تأسیس «**جبهه‌ی جهانی اسلام برای مبارزه با یهودیان و صلیبی‌ها**»، «**ارتش اسلامی**» و سازمان‌های دیگر را اعلام کرد.

در ۱۱ تموز ۱۹۹۴، بن لادن در لندن بیانیه‌ای صادر کرد که در آن آمده بود: «براساسِ پیشنهاد مجلس شورای «**هیأت نصیحت و اصلاح**» که در روز دوشنبه ۱۴۱۵/۲/۳ هـ ق، تشکیل جلسه داد، تصمیم گرفته شد که این هیأت به منظور توسعه‌ی فعالیّت‌هایش و تسهیلِ ارتباط مردم با آن و دریافت نامه‌ها و شکایات، یک دفتر را در لندن بازگشایی کند و آقای خالد بن عبدالرحمان الفواز به عنوان رئیس این دفتر منصوب نماید. از خدا خواهیم توفیق عمل، اسامه بن محمّد لادن.»[1]

پس از گذشت کمتر از یک سال از این بیانه، گروه‌های اسلامی توانستند کنفرانسی را تشکیل بدهند که حدود ۴۰۰ نماینده از سراسر جهان در آن حضور یافتند. این کنفرانس، اوّلین بار در سال ۱۹۹۱ تحت عنوان «**کنفرانس ملّی عربی - اسلامی**» تشکیل شد و آقایان «حواتمه»[2] و «عرفات» نیز در آن شرکت کردند. امّا **کنفرانسِ خارطوم** که پس از این کنفرانس تشکیل شد، رنگ تازه‌ای به این کنفرانس داد و کسانی که می‌توان آنان را مؤسس این کنفرانس دانست، از حضور در آن سرباز زدند.

در کاخِ ریاست جمهوری در خارطوم، در روز یکم نیسان سال ۱۹۹۵، این

۱ـ **مجله‌ی مصری روز الیوسف**، این بیانه را در تاریخ ۱۹۹۵/۲/۶ منتشر کرد.
۲ـ **حواتمه**، یکی از رهبران فلسطینی.

نمایندگان، با دکتر **حسن ترابی** گرد آمدند و اسامه بن لادن نیز در میان آنان بود.

رادیوی بی.بی.سی. در تفسیری که درباره‌ی کنفرانس پخش کرد گفت: «جهان می‌تواند تا سه روز آسوده باشد؛ زیرا تمام تروریستها هم‌اکنون در خارطوم گرد آمده‌اند.»[1]

امّا شرکت کنندگان در این کنفرانس، ردّ اتهام تروریست بودنشان را مورد توجّه قرار دادند و تلاش کردند تا کنفرانس، موفّقیّت‌آمیز باشد.

از این رو، آن را «**یک کنفرانس راستینِ اسلامی**» معرّفی کردند. دکتر «**حسن ترابی**»، در این کنفرانس، پایان دادن به هیاهو و جار و جنجالِ غرب و ایجاد چارچوبی جهانی و دائم برای دفاع از قضایای مسلمانان را خواستار شد.

کنفرانس در پایان، پیشنهادهای ذیل را ارائه کرد:

۱ـ کنفرانس، با نگرانی زیاد، تشدیدِ تهاجم غرب علیه اسلام و مسلمانان را پی می‌گیرد. در این تهاجم، غرب رسانه‌های گروهی را به کار می‌گیرد و اصول مشترکِ انسانی میان تمدّنها و فرهنگ‌های جهانی، که آزادی و کرامت انسان را ارج می‌نهد، نادیده می‌گیرد. هم‌چنین کنفرانس، به گروه‌هایی که با اسلام به گفت‌وگو می‌پردازند، چشم امید بسته است و تمامی دیدارهایی که تعامل مثبت با غرب را رونق می‌دهد، ارج می‌نهد.»

۲ـ کنفرانس، جانبداریِ کشورهای غربی و آمریکا را از اسرائیل و دشمنی آشکار با هر گروه و دولتی که اسلام را برنامه‌ی خود ساخته است، محکوم می‌کند.

۳ـ کنفرانس، خواهانِ سازماندهی یک مبارزه‌ی جهانی ملّت‌های جهان سوم است تا «سازمان ملل» را اصلاح نماید، و نظام آن را براساس مساوات پایه‌گذاری کند؛ و با تعدیل نظام عضویت در «**شورای امنیت**»، و لغو «**حق وتو**»، به تشکیل یک «**نظام قضایی جهانی**» بپردازد تا فعالیّت‌های این شورا را کنترل کند.[2]

۱ـ **مجلة الوسط**، تاریخ ۱۹۹۵/۴/۱۰ . این مجله چیزی درباره‌ی حضور بن لادن در میان نمایندگان شرکت کنندد در این کنفرانس ذکر نکرده است.

۲ـ فیصل جلول، **مؤتمر الخرطوم، الأممیة الإسلامیة تخسر عروبتها، مجلّة الوسط**، العدد ۱۶۷، تاریخ ۱۹۹۵/۴/۱۰، صص ۱۱و۱۲.

در این کنفرانس، اسامه بن لادن را خاموش می‌بینیم و حتّی گفت‌وگویی که در آن زمان، روزنامه‌ی «**فرانس سوار**» با او به عمل آوَرَد، به درخواست او منتشر نشد.[1]

گویی که وی از نتایج این کنفرانس راضی نبود. و هر موضعی را در قبالِ نتایجِ کنفرانس می‌گرفت، گام مهمّی را در این زمینه برداشته بود و ۴۰۰ نماینده از گروه‌های اسلامی را در یک نشست، گردِ هم آورده بود؛ امری که کشورهای غربی و آمریکا را واداشت تا برای مدّتی مدید، به آن بیندیشند!

بن لادن، آستانه‌ی جهادِ افغانی را با تلاش پشتِ سرگذاشت و او تنها یک دغدغه داشت و آن عبارت بود از: «**مبارزه با آمریکا**». ولی این دغدغه‌ی مبارزه، آمریکا را وادار کرد تا دهها موشکِ ویران‌گر به سوی پایگاه‌های او در قندهارِ افغانستان شلیک کند. شاید تعقیب کردن او در این جا متوقّف نشود، حتی اگر بن لادن اعلام کند که آمریکا روزی از روزها، طرفداران او را آموزش داده است!



۱ـ به مضمون این گفت‌وگو در پخش پایانی کتاب مراجعه کنید.

اسامه بن لادن چه کار کرده است؟!



اتاق عملیات بن لادن!

باید در این عکس مهمّ و پرمعنا، اندکی تأمّل کرد! اسامه بن لادن در این عکس، چهارزانو بر روی کف اتاقش نشسته است و عبای قهوه‌ای رنگش را به دورِ ساق پاهایش پیچیده است. امّا عبا و عمامه‌ی سفیدش، همان عبا و عمامه‌ای هستند که در تمامی عکس‌هایش، آنها را بر تن دارد.

بر روی زمین، نقشه‌ی رنگیِ افغانستان را جلوی خود بازکردد است و چوب دستی‌اش بر روی آن دیده می‌شود. مثل اینکه این چوب‌دستی، شاخص نقشه‌ها در

اتاق عملیات‌های بزرگ است...

«این عکس که آن را در این کتاب چاپ کرده‌ایم، مطبوعات غرب، دهها بار آن را منتشر کرده‌اند و مجلّه‌ها و روزنامه‌های آمریکایی، در اندازه‌های بزرگ آن را چاپ می‌کنند و گاهی اوقات اندازه‌ی آن، به ۲/۳ حجم دو صفحه از یک مجلّه‌ی عادی می‌رسد.

هدفِ آنان از انتشارِ این عکس این است که چنین وانمود کنند که یک اتاق کوچک عملیاتِ عربی ـ اسلامی، جهان را تهدید می‌کند و شاید هم بسیاری از افراد به این موضوع بخندند. در این صورت، بن لادن چه خطری برای آمریکا و کشورهای غربی ایجاد کرده است؟!

پاسخ این سؤال را می‌توان از خلالِ بررسی جوانب متعددّ فعّالیت‌های بن لادن در جهان به دست آورد. در اواخرِ ماه نیسان ۱۹۹۶ م، تلویزیون عربستان، اعترافاتِ چهار مرد را پخش کرد که در اثنای یکی از انفجارهایی که در عربستان به وقوع پیوسته بود، دستگیر شده بودند. این چهار نفر گفتند: آنان از اسامه بن لادن دستور گرفته‌اند!

در «ایار» همان سال، روزنامه‌ی «تایم»، اتهاماتی مبنی بر دست داشتن بن لادن در چندین حادثه منتشر کرد و چنین گفت:

اوّل: در ماه کانون الاوّل گذشته، پلیس بریتانیا، در اقدامی یک تبعه‌ی الجزایری را به نام «رشید رامدا» در لندن دستگیر کرد و مقداری اسناد و مدارک از او ضبط کرد که بیانگر ارتباط او با «گروه اسلام‌گرایِ مسلّح» در الجزایر بود. این سازمانِ الجزایری، به دست داشتن در هفت انفجار در فرانسه ـ که منجر به کشته شدن هفت نفر و زخمی شدن ۱۸۰ نفر در سال گذشته شده است ـ مورد اتّهام قرار گرفته است.هم‌چنین پلیس، اسناد و مدارک و کمک‌های مالی را از این سازمان به دست آورده که از مقرّ بن لادن در خارطوم برای آن فرستاده شده بود.

دوّم: در ماه کانون الاوّلِ گذشته، مسؤولان امنیتی مصر، از عملیاتی که «جهاد اسلامی» درصدد آن بود، پرده برداشتند. پس از تحقیقاتِ انجام شده از سوی پلیس مصر، روشن شد که بن لادن از این عملیات، حمایتِ مالی کرده است.

سوّم: مقامات امنیتی مصر، با استناد به اعترافاتی که از افراد مشکوک گرفته‌اند، ادّعا می‌کنند که بن لادن، حمایت‌کننده‌ی اردوگاهی در افغانستان به نام «کونار» است. این اردوگاه، داوطلبان را آموزش می‌دهد و سپس آنان را به میان «جهاد اسلامی» و گروه‌های اسلامی دیگر اعزام می‌کند.

چهارم: وزارت امور خارجه‌ی آمریکا با استناد به منابع اطلاعاتی، ادّعا می‌کند که بن لادن، از سه اردوگاه آموزشی در شمال سودان حمایت مالی می‌کند و افراطیون مصر، الجزایر و تونس در اردوگاه‌های مذکور آموزش می‌بینند.»

این مجموعه گزارشِ روزنامه‌ی «تایم»، ما را وادار می‌کند تا در تاریخ فعالیتهای بن لادن، دو مقرّ مربوط به او را جستجو کنیم. **نخست:** پایگاه بن لادن که به دوران جنگِ وی با شوروی در افغانستان مربوط می‌شود و مطبوعات غربی جز به صورتِ گذرا، اشاره‌ای به آن نمی‌کنند.

دوّم: مرحله‌ای است که در آن، اقدامات خشونت‌آمیز را در جهان شروع کرد.

اسامه بن لادن هنگامی که برضدّ اشغال شوروی در افغانستان سخت مشغول فعالیّت گسترده بود، ۲۳ سال سن داشت. حرکت بن لادن در سال ۱۹۸۰ شروع شد؛ یعنی هنگامی که پس از رفتن به افغانستان، «**مؤسسه‌ی نجات اسلامی**» را برای جنگ با ارتش سرخ شوروی تشکیل داد.

در آن‌جا، بنا به گفته‌ی مِجلّه‌ی «**فی.اس.دی**»، هزاران داوطلب را به سوی خود جذب نمود و با کمک آمریکایی‌ها، آنان را آموزش داد تا در افغانستان با شوروی بجنگند. این حرکتِ وی، از شهر پیشاور پاکستان که در مرز افغانستان قرار دارد، شروع شد. این مجله تأکید می‌کند که اسامه بن لادن در فعالیّت‌های رزمیِ این داوطلبان، شرکت می‌کرد.

این فعالیّت‌های بن لادن، تا زمانِ عقب‌نشینی شوروی در سال ۱۹۸۹م ادامه داشت و مورد پشتیبانی آشکار قرار گرفت و هیچ جار و جنجالی هم به پا نکرد؛ بلکه بر عکس، جنگجویان افغان با نام «مجاهدین» توصیف می‌شدند. در حالی که رزمندگان فلسطینی و لبنانی که نیروهای مشترک جنبش ملّی لبنان و مقاومت فلسطینی را در لبنان تشکیل می‌دادند، تروریست خوانده می‌شدند؛ زیرا آنها با

نیروهای اسرائیلی که در سال ۱۹۷۸، دست به تجاوز زده و جنوبِ لبنان را اشغال کرده بودند، می‌جنگیدند.

امّا مرحله‌ی دوّم فعّالیتهای بن لادن، با فروپاشی اتحاد جماهیرشوروی شروع می‌شود. در این مرحله، اسامه بن لادن در ماه آب ۱۹۹۰؛ یعنی پس از شعله‌ور شدنِ آتش دوّمین جنگ خلیج، اقدام به تأسیس «**جبهه‌ی جهانی اسلام**» کرد.

جبهه‌ی جهانی اسلام، از گروه‌های مسلمانِ افراطی زیرپشتیبانی کرد:

۱ـ«**جهاد اسلامی**» و «**جماعت اسلامی**» در مصر.

۲ـ«**جهاد اسلامی**» در بنگلادش.

۳ـ«**جماعت الأنصار**» و «**جمعیت العلماء**» در پاکستان.

در شُباط ۱۹۹۸ این گرودها، کنفرانسی در پیشاور تشکیل دادند که به دنبال آن بر ضدّ یهودیان، آمریکایی‌ها و غرب، اعلام جنگ کردند.»[۱]

دستگاه‌های جاسوسی غرب، تعداد افراد «**جبهه‌ی جهانی اسلام**» را، ۵۰۰۰ نفر برآورد کرده‌اند که فعالیّت‌هایشان به **سودان**، **چچن**، **فیلیپین**، **کشمیر**، **یمن و سومالی** گسترش یافته است.

این فعالیّت‌ها، با پروژه‌های عملیاتی همراه بود. از این رو، ایالات متّحده آمریکا (روزنامه‌ی واشنگتن پست) تأکید کرد که شبکه‌ی بن لادن در هیجده عملیات، در جهان دست داشته است. افزون بر این، اتهام اصلیِ بن لادن که در این میان خودنمایی می‌کند، تقویت و کمک مالی به سازمان‌ها و گروه‌های تروریست و آموزش اعضای آنها در جهان است...

اتهاماتی که به بن لادن نسبت داده شده است عبارتند از:

ـوقوع انفجار در مرکز خدمات جهانی در یمن.

ـطرح منفجر کردن هواپیمای آمریکایی بر فراز آسیا.

ـمنفجر کردن سفارت مصر در اسلام آباد.

۱ـمجلة، (اف ـاس ـدی) به نقل از روزنامه‌ی لبنانی الشرق، تاریخ ۱۹۹۸/۹/۸.

-مجهّز کردن سومالی‌ها به سلاح، و کمک مالی به آنان برای جنگ با نیروهای آمریکایی.
-انفجاری که در سال ۱۹۹۵ در ریاض اتفاق افتاد و منجر به کشته شدن هفت تن، از جمله پنج آمریکایی شد.
-اتهام به دست داشتن در انفجار «الْخُبَر» در عربستان در سال ۱۹۹۵ که نوزده آمریکایی براثر آن، کشته شدند.
-منفجر کردن مرکز تجارت جهانی در نیویورک، در سال ۱۹۹۵.
-انفجار «نایروبی» (کنیا)، در سال ۱۹۹۸.
-وقوع انفجار در «دارالسلام» (تانزانیا)، ۱۹۹۸.

به اضافه‌ی انفجارهای پاریس، که سرآغاز کشف رابطه‌ی بن لادن با سلسله عملیات‌های انفجاری بود؛ زیرا تحقیقات «سازمان امنیتی فرانسه» به این نکته پی برد که برخی از اعضای گروه تروریستی «خالد قلقال» در شهر «لیون» واقع در جنوب فرانسه، دوره‌های آموزشی را در اردوگاه‌های تروریستی، که بن لادن در افغانستان ایجاد کرده بود، گذرانده بودند.»[1]

«همچنین روشن شد که خطرناکترین عناصری که در درون «**جماعت اسلامی مسلّحِ**» تابعِ «**جبهه‌ی نجات اسلامی**» در الجزایر فعالیّت می‌کنند، در این اردوگاه‌ها آموزش دیده‌اند و در جنگ افغانستان شرکت داشته‌اند، سپس تحت عنوان «عرب‌های افغانی»[2] به الجزایر بازگشتند و به بازوی پولادین جبهه‌ی نجات اسلامی تبدیل شدند و از راه متوقف کردن عملیات انتخاباتی در سال ۱۹۹۱ فعالیّت‌های تروریستی‌شان را آغاز کردند.»[3]

موضعِ اسامه بن لادن، در قبال این عملیات‌ها به طور کامل روشن نبود. او در

۱ـ **صحیفة الاهرام المصریة**، تاریخ ۱۹۹۶/۱/۲۲.
۲ـ ر.ک: فصل «**افغانستان و بن لادن**». در این فصل، تناقضاتی در وضعیت افغانستان و تجمع انبوه نیروها را در میدان وسیع فعالیّت و برنامه‌ریزی مشاهده می‌کنیم. در این‌جا باید این نکته را یادآوری کنیم که بن لادن در منفجر کردن ماشین‌های بمب‌گذاری شده در الجزایر نیز، مورد اتهام قرار گرفته است!!
۳ـ منبع پیشین.

حالی که هر گونه رابطه‌ای را با دو انفجار عربستان رد می‌کند، و در مصاحبه‌ای می‌گوید: «خیر، من این دو انفجار را طرح‌ریزی نکرده‌ام»، در عین حال اقرار می‌کند که از میان سه نفری که در این رابطه در عربستان سعودی اعدام شدند، دو تن را می‌شناسد. هم‌چنین دیدگاه بن لادن که همیشه آن را تکرار می‌کند،[1] زمینه را برای وجود ارتباط او با این‌گونه اقدامات باز می‌گذارد. چه، او از آمریکایی‌ها می‌خواهد تمام کشورهای زیر سُلطه‌ی خویش را ترک کنند. (تصوّر این امر، جز با یک جنگ جهانی که آمریکا در آن شکست بخورد، امکان‌پذیر نیست)..

بن لادن درباره‌ی حضور نیروهای آمریکایی در کشورهای جهان می‌گوید:

«اگر اجساد سربازان و اتباع آمریکایی در صندوق‌های چوبی و تابوت‌ها به خانه‌هایشان فرستاده شود، آن وقت این کشورها را ترک خواهند کرد..»

در این‌جا، اسامه بن لادن، اقدام گذشته‌ی آمریکایی‌ها را در جنگ ویتنام به آنان یادآور می‌شود؛ چه رسد به تجارب تلخ دیگری که در لبنان، سومالی و جاهای دیگر دارند!

حال، شکل اقدامات آتی او چگونه خواهد بود؟!

خودِ این سؤال را در یکی از گفت‌وگوهای مطبوعاتی از بن لادن پرسیده بودند. او با اطمینان جواب داده بود که: درباره‌ی اقدامات آینده ی من در رسانه‌های گروهی، مطالبی را خواهید خواند و یا خواهید شنید. این سخن به سال ۱۹۹۵ بر می‌گردد. از آن زمان به بعد، جهان، مطالب تازه ای در باره ی اقدامات جدید بن لادن، خوانده و شنیده است. امّا نکته‌ی مهمّی که بایستی مطرح شود این است که غرب، در ارزیابی‌اش در باره‌ی قدرت بن لادن، مبالغه و اغراق می کند. اگر طبیعت اقدامات بن لادن همیشه دشمنانش را تهدید می‌کند، پس آن‌ها می‌بایست از رویارویی با وی پرهیز کنند، نه این که او را برای برپا کردن آشوب در جهان، بر ضد خطر دروغینی که از جانب شرق می‌آید، بهانه کنند!!

مصری‌ها بارها به این نکته اشاره کرده‌اند که دعوت آنان برای مبارزه با

۱ـ دیدگاه و افکار بن لادن در قبالِ مسأله‌ی «جهاد در دنیا»، این زمینه را فراهم می‌کند که در هر گونه عملیات تروریستی در جهان، او را متهم کنند.

تروریسم و راههای این مبارزه، به خاطر سکوت آمریکا در گذشته، پوچ و بی‌فایده بوده است...

آیا این سکوت، به این انتظار صورت گرفت که فرصت مناسبی برای آمریکا فرابرسد تا علیه بن لادن، اعلام جنگ کند؟! واقعیت این است که «عکس» مهمّ و معنادار بن لادن که رسانه‌های غربی بارها آن را انتشار داده اند، بیانگر این است که غرب می‌خواهد یک چهره‌ی عربِ مُلَبَّس به لباس اسلام را که مشغول «عملیات تروریستی» است، در ذهن جهانیان ترسیم کند.

شاید بن لادن، خطرناکترین تروریست در جهان باشد؛ اما این «عکس» که آن را از نو خواهیم دید، سیما و هویّتِ صاحبش، امروزه تغییر کرده است.

امروزه این عکس، عکس یکِ مرد آمریکایی است که یک شلوار فاستونی پوشیده است و در کاخ سفید، نقشه‌ی جهان را پیشِ رو دارد و برای «جهانی» توطئه‌چینی می‌کند که ترسّ از تروریسم آمریکا ـ که ادّعا می‌کند از اسامه بن لادن می‌ترسد ـ تمام آن را فراگرفته است!!



شرایط دو انفجار نایروبی و دارالسلام

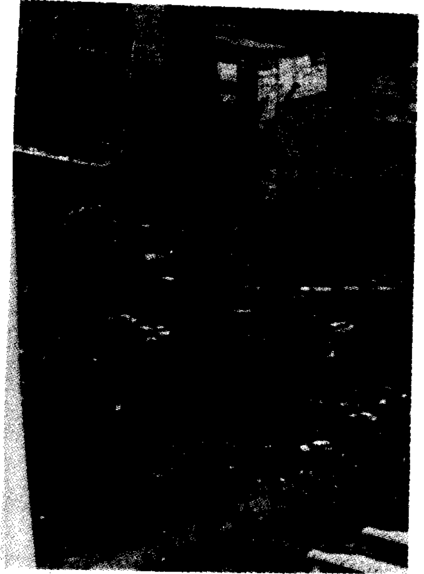
انفجار «نایروبی» و «دارالسلام»، با عملیات‌ها و انفجارهای دیگری که اسامه بن لادن به خاطر آنها مورد اتهام قرار گرفته است، تفاوت ندارد. اما در عینِ حال، با اوضاع و شرایطی همزمان بودند که ویژگی خاصّی را به این دو انفجار بخشید؛ و در اقدامات تروریستی دیگری که به بن لادن نسبت داده‌اند، چنین چیزی مشاهده نشده است..

این دو انفجار، به طور همزمان در دو پایتخت متفاوت رخ داد که علی‌رغم مجاور بودن کشورهایشان، فاصله‌ی زیادی با هم دارند. در روز هفتم آبِ سال ۱۹۹۸ براثر وقوع یک انفجار بزرگ در سفارت آمریکا، که منجر به کشته شدن ۲۵۳ نفر و مجروح شدن ۵۰۰۰ نفر دیگر شد، رُعب و وحشت، نایروبی، پایتخت «کنیا» را فراگرفت.

در همان ساعت، انفجار مشابهی در «دارالسلام»، پایتخت تانزانیا، به وقوع پیوست، که آن نیز، ۱۵۰ کشته برجای گذاشت.

در دو انفجار مذکور، ده‌ها آمریکایی کشته و زخمی شدند؛ و این به معنی «رسیدن اجساد جدید آمریکاییان به واشنگتن» بود، که در صندوق‌ها و تابوتها گذاشته شدند؛ آن گونه که بن لادن انتظار آن را می‌کشید!!

این دو انفجار در زمانی رخ دادند که دولت آمریکا در یک بحران اخلاقی به سر می‌بُرد؛ بحرانی که روابط جنسی «**بیل کلینتون**»، رئیس جمهور آمریکا، با تعدادی از زنان آمریکایی از جمله: «**مونیکا لوئینسکی**»، آن را ایجاد کرده بود و اعترافات او درباردی رابطه‌اش با رئیس جمهور آمریکا در کاخ سفید، جامعه‌ی آمریکا را به لرزه درآورد و توجّه تمام مردم جهان را به خود جلب کرد!!



شوخی‌های عربهای افغانی با آمریکا، عقل را از سر دولتمردان این کشور ربوده است!

انفجار مهیب!



دو عملیات در یک زمان!

شاید چنین تصوّر می‌شد که وقوع این دو انفجار، از یک سو بحران را در ایالات متّحده آمریکا تشدید خواهد کرد و از سوی دیگر، پاسخ به این دو انفجار، ضعیف خواهد بود!!

هنوز اجساد کشته‌ها از زیر آوار خارج نشده بود که فوراً دو مقوله درباره‌ی عاملان این دو انفجار مطرح شد:

مقوله‌ی نخست: این بود که انگشت اتّهام به سوی گروه‌های اسلامی نشانه می‌رفت؛ از جمله گروه‌هایی که از طرف اسامه بن لادن تقویت می‌شوند.

مقوله‌ی دوّم: در متّهم کردن گروه‌های اسلامی در این دو انفجار، جهانیان را به تأمّل دعوت می‌کرد؛ به ویژه این که در گذشته نیز این گونه اتّهامات به این گروه‌ها نسبت داده شده بود، امّا نتیجه‌ی تحقیقات این بود که آنها در این اقدامات، دست نداشته‌اند.

پس از چند روز، یک بیانیه‌ی اتّهام‌آمیز در شهر نیویورک، علیه «محمّد صادق عوده» که در سازمان «القاعده» فعالیّت می‌کرد، صادر شد. این بیانیه، سازمان «القاعده» را به رهبری اسامه بن لادن، مسؤول این دو انفجار دانست. در این بیانیه آمده است که «محمّد صادق عوده» اعتراف کرده است که وی یکی از اعضای فعّال سازمان مذکور است و در سال ۱۹۹۲ به آن پیوسته است. هم‌چنین این بیانیه، سازمان «القاعده» را یک «سازمان تروریستی» محسوب کرد که سربازان آمریکایی را در عربستان سعودی، یمن، سومالی و جاهای دیگر مورد هدف قرار می‌دهد، تا بر سیاست خارجی دولت آمریکا، تأثیر بگذارد.»

این کیفرخواستِ آمریکایی در تاریخ ۱۹۹۸/۸/۲۶ با امضای **دانیال کومال** از سازمان اف.بی.آی، و قاضی فدرال، «**شارون غروبین**» صادر شد. البته صدور این کیفرخواست پس از تسلیم «محمّد صادق عوده» و «محمّد راشد داود العوالی» مشهور به خالد صالح بن‌راشد، از سوی دولت «کنیا» به دولت آمریکا، صورت گرفت.

سپس این موضوعِ مطرح شد که این اعترافات زیر شکنجه گرفته شده و متّهم، صادق عوده، با تأکید بر این که او به سازمان «القاعده» وابستگی دارد، از

اعتراف به دست داشتن در این دو انفجار خودداری کرد.

هم‌چنین، آمریکا به صدور کیفرخواستی رسمی در خصوص بن لادن اقدام کرد، تا زمینه‌ی تعقیب و دستگیری او را فراهم کند!

هنوز وقت زیادی از وقوع این دو انفجار نگذشته بود که ایالات متّحده آمریکا، پایگاه‌هایی را در سودان و افغانستان مورد حملات شدید موشکی قرار داد؛ به این بهانه که این پایگاه‌ها زیر نفوذ بن لادن یا وابسته به او هستند یا اسامه بن لادن در آن جا حضور دارد.

آمریکاییان با موشکهای «کروز»، چندین پایگاه را در افغانستان، از جمله پایگاهی که اسامه بن لادن در آن حضور داشت و به وسیله‌ی یک تلفن ماهواره‌ای کشف شده بود، مورد هدف قرار دادند. هم‌چنین یک کارخانه‌ی داروسازی در خارطوم مورد اصابت قرار گرفت و خارطوم این ادّعا را رد کرد که این کارخانه جزو دارایی‌های بن لادن باشد یا اینکه با کمک عراق برای تولید گازهای ضدّ اعصاب مورد استفاده قرار گیرد. سودان از جامعه‌ی بین‌الملل درخواست کرد که در خصوص این اتّهامات، تحقیق کند و خسارات ناشی از نابودی این کارخانه را برای آن کشور جبران کند.

دلایلی که آمریکا از آن سخن می‌گفت، اقدام آن کشور را توجیه نمی‌کرد و این حمله‌ی موشکی در کشورهای عربی به طور گسترده محکوم شد. به این علّت که دست زدن به چنین اقداماتی، مستلزم موافقت **«مجمع عمومی سازمان ملل»** است و گرنه در این صورت، کشورها با بهانه‌های پوچ و واهی، همدیگر را مورد حمله قرار می‌دهند.

موضوع رسوایی اخلاقی **«مونیکا»** با **«کلینتون»**، مجدداً مطرح شد و کلینتون به وجود رابطه‌ی «ناشایست»[1] با این کارآموز (مونیکا) در کاخ سفید اعتراف کرد و گفت: که او به همسرش خیانت کرده است... بیشتر تحلیل‌ها و حتّی مواضعِ رسمی کشورها بر این بود که بمباران موشکی به منظور سرگرم کردن

۱ـ عبارت «ناشایست» در متن اعتراف بیل کلینتون در مقابل بازپرس آمریکایی که از تلویزیون پخش شده، آمده است.

افکار عمومی مردم آمریکا از یک رسوایی اخلاقی است که مرد اول کاخِ سفید، مرتکب آن شده است.

در بسیاری از کشورهای اسلامی، تظاهراتی در محکومیّت تجاوز آمریکا انجام گرفت. امام مسجد جامع خارطوم، احمد حاج‌نور، مردم را به رویارویی با ایالات متّحده آمریکا و هدف قرار دادن منافع آن دولت در جهان فرا خواند و گفت: ایالات متّحده آمریکا بر ضدّ اسلام وارد جنگ شده است.

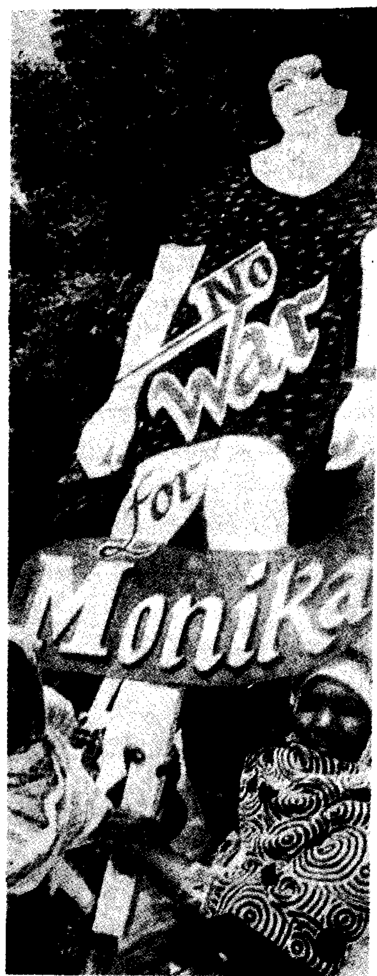
امامِ مسجدِ جامع، با اطمینان، به اهمیت بن لادن اشاره کرد و افزود: این تجاوزات در نظر مسلمانان، اسامه بن لادن را به یک قهرمان تبدیل کرده است!

این، دایره‌ی تنگی بود که دولت آمریکا در نتیجه‌ی سرگردانی میان رسوایی اخلاقی کاخ سفید و دو انفجار نایروبی و دارالسلام، در آن گیر افتاد.

این بدان معنا بود که قضیه‌ی بن لادن که در گذشته برای افکار عمومی مبهم بود، به مرحله‌ای شفّاف رسیده بود؛ به ویژه در رابطه با مانورهای دولت آمریکا. در این میان، کلینتون، رئیس جمهور آمریکا، تعهّد داد که جنگی فراگیر و بی‌امان بر ضدّ تروریسم آغاز کند. او اعلام کرد که وی تمامی معاملات مالی را میان شرکت‌های آمریکایی و گروه‌هایی که با اسامه بن لادن ارتباط دارند، تحریم کرده است و مسؤولان آمریکایی در این باره گفتند: این تحریم، اوّلین گام برای متوقف کردن جنبش مالی امپراتوری گسترده‌ای است که تابع بن لادن است.



تظاهرکنندگان، عکس‌های
بن لادن را حمل می‌کنند.



تظاهرکنندگان: به خاطر
مونیکا نمی‌جنگیم.



«مونیکا»ی یهودی و رسوایی کلینتون!

بمباران سودان و افغانستان، سرپوشی بر رسوایی مونیکا قلمداد شد.

در واقع، تحریمی که رئیس جمهور آمریکا آن را اعلام کرد، تکراری بود؛ زیرا اضافه کردن نام بن لادن به «قانون اجرایی» که معاملات مالی را با تروریست‌ها ممنوع می‌کند، شامل این جنبش‌ها هم می‌شد که قبلاً از سوی آمریکا تحریم شده بودند؛ یعنی: «ارتش اسلامی»، «مؤسسه‌ی نجات اسلامی»، «ارتش اسلامی برای آزادی اماکن مقدّس»، «جبهه‌ی جهانی اسلام برای جهاد علیه یهودیان و صلیبی‌ها» و «جماعتِ پاسداری از احساسات مقدّس».

برخی از این گروه‌ها، واقعاً با اسامه بن لادن در ارتباط بودند!! اما موضوعِ بن لادن که می‌گویند پایگاه او در افغانستان نابود شد و وی به‌طور معجزه‌آسایی نجات پیدا کرد، چه بود؟ بن لادن، حالتِ آماده‌باشی را که دولت آمریکا در تأسیسات خود در جهان اعلام کرده بود، زیر نظر داشت. «عمر بکری»، سخنگوی بن لادن، مسلمانان را در سراسر جهان به مبارزه‌ی مسلّحانه بر ضدّ آمریکا دعوت کرد و گفت: بن لادن هیچ رابطه‌ای با انفجار دو سفارتخانه‌ی آمریکا در نایروبی و دارالسلام ندارد.

اما وی این نکته را روشن کرد که ما این هجوم را تأیید می‌کنیم و آن را تبریک می‌گوییم، ولی ما دستور آن را صادر نکرده‌ایم و اسامه بن لادن نیز، هیچ رابطه‌ای با «**ارتش اسلامی برای آزادی اماکن مقدّس**» ندارد، بلکه این ارتش، یک گروه نوپا است و جزوِ سازمان بن لادن نیست..

هم‌چنین «عمر بکری» به مسؤولیت بن لادن در منفجر کردن مقرّ نیروهای آمریکایی در عربستان، اعتراف کرد و گفت:

«**ما به این کار اعتراف می‌کنیم!**»



اسامه بن لادن و طالبان

هنگامی که بن لادن، سودان را به قصد افغانستان ترک کرد، وضعیت در افغانستان برای استقرار او بسان سودان آماده نبود؛ زیرا وی در سودان در سایه‌ی کشوری امن زندگی می‌کرد و تنها در چارچوبی محدود مورد تهدید قرار می‌گرفت.

وضعیتِ افغانستان بسیار بغرنج بود و این وضعیت برای بن لادن به معنای وارد شدن او به یک میدان نامنّظم «مین» بود. حتی می‌توان این اقدامِ وی را یک ماجراجویی ویژه قلمداد کرد، اما بن لادن هرگز به خطرات این گونه ماجراجویی‌ها نیندیشیده است و به اعتقاد او، هنگامی که مدّت عُمر انسان پایان پذیرد، مرگ به سراغ او می‌آید!

جنگِ افغانستان، شکل تازه‌ای به خود گرفته بود و با شکلی که پس از عقب‌نشینی شوروی در جریان بود، تفاوت داشت؛ زیرا قدرتِ جنبش طالبان به صورت ناگهانی و چشم‌گیر رشد کرد و آمریکا پشتیبانی بزرگی از این جنبش به عملِ آورد، تا امور این کشور را به دست نیرویی فیصله دهد که بر آن مسلّط است.

اتّحاد سه‌گانه‌ای که از نیروهای «**گلبدین حکمتیار، برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود**» تشکیل شده بود، در برابر نیروهای جنبش طالبان، دست به عقب‌نشینی زد. امری روشن بود که نیروهای این جنبشِ در حال رشد، آینده‌ی تازه‌ای را برای این کشور ورق خواهند زد و اگر وضعیت بدین منوال ادامه یابد، این جنبش می‌تواند بر تمامی سرزمین افغانستان مسلّط شود..

در ماه تشرین الاوّل ۱۹۹۴ ، نیروهای جنبش طالبان، از پایگاه اصلی در قندهار حرکت کردند و در خلالِ مدّتی کوتاه؛ یعنی در حدود ۴ ماه توانستند بر مناطقِ تحت نفوذ نیروهای حکمتیار تسلّط پیدا کنند و نیروهای حکمتیار، به «چهار آسیاب» عقب‌نشینی کنند..

این گام از سوی طالبان، به منزله‌ی تسلّط بر مناطقِ «عرب‌های افغانی» بود

که در اردوگاه‌های گسترده‌ی آموزشی، با دیگر نیروهای داوطلب کشورهای جهان، زندگی می‌کردند.

این تحوّلات که همزمان با رسیدن بن لادن به افغانستان سرعت بیشتری به خود گرفت، بن لادن را وادار کرد تا به عنوان یک میهمان، نزد جنبش طالبان برود؛ در حالی که این جنبش، کمک‌های گسترده‌ای از آمریکا دریافت می‌کرد؛ امّا بن لادن از مرحله‌ی هم‌پیمانی با آمریکا ـ در جنگ با شوروی، ـ به مرحله‌ی نبرد بی‌امان با آن دولت، انتقال یافته بود!!

اسامه بن لادن به عنوان میهمان، نزد یک فرمانده‌ی افغان به نام **مهندس محمود** رفت. شاید مهندس محمود در آن زمان، پل ارتباطی او با رهبران جنبش طالبان بود، چرا که این فرمانده نظامی، رابطه‌ی نزدیکی با جنبش طالبان و رهبران آن داشت و این رابطه بر وضعیت بن لادن و رابطه‌ی آینده‌ی او با جنبش طالبان سایه افکند. اما بعدها هنگامی که مهندس محمود، با تصمیم مجلس شورا، به عنوان استاندار «ننگرهار» منصوب شد و چند ساعت پس از این انتصاب، توسّط چند مرد ناشناس ترور شد، اسامه بن لادن دچار نگرانی شد.[۱]

پس از ترور مهندس محمود، نیروهای جنبش طالبان وارد این استان شدند. اسامه بن لادن می‌بایست با این وضعیت رو در رو شود. از این رو، فرستاده‌ی خویش را به نزد ملامحمّد عمر، رهبر جنبش طالبان، فرستاد و پشتیبانی خود را از این جنبش اعلام کرد. جنبش طالبان از حضور بن لادن و عربهای افغانی که در مناطق تحت کنترل طالبان به سر می‌بردند، استقبال کرد؛ به ویژه این که اسامه و نیروهایش در جنگ علیه طالبان شرکت نکردند.[۲]

این پُل ارتباطیِ زمانی و مکانی، سرآغازِ ارتباط میان بن لادن و رهبر جنبش طالبان و کلِّ این جنبش را تشکیل می‌دهد. به نظر می‌رسد که پس از آغاز این رابطه، خود به خود «سازشی» صورت گرفته است. اگر مهندس محمود قبل از مرگش به گذاشتن پایه‌های این پل اکتفا نمود، جنبش طالبان ناچار به عبور از روی آن بود؛ به

۱ـ سلیم نجم، **خفایا «امارات» الأممیة فی افغانستان**، **مجلّة الحوادث اللبنانیة**، تاریخ ۱۹۹۷/۴/۱۱، ص ۲۲.
۲ـ منبع پیشین، همان صفحه.

ویژه در پرتو دیدگاه آمریکا نسبت به این رخداد تازه.[1]

این مسأله در طول سالهای آتی به صورت یک عامل مبهم و بحث‌برانگیز باقی خواهد ماند؛ زیرا چگونه جنبش طالبان می‌توانست از اسامه بن لادن حمایت کند؛ اما خودش از ایالات متّحده آمریکا، کمک دریافت نماید؟! درباره‌ی این موضوعِ مبهم، این سؤالات مطرح خواهد شد:

□ آیا جنبش طالبان در مقابل حفظ جان بن لادن، روابطش را با آمریکا قربانی می‌کند؟
□ آیا جنبش طالبان احساس کرد که قدرتش به حدّی رسیده است که می‌تواند بر حضورِ بن لادن در افغانستان با آمریکا معامله کند؟
□ آیا جنبش طالبان به بن لادن هشدار داد و او این هشدار را نادیده گرفت؟
□ آیا آمریکا از سکوت در قبال حمایت جنبش طالبان از اسامه بن لادن، اهدافی را دنبال می‌کند؟

این سؤالات و دهها سؤال دیگر، از سال ۱۹۹۶ تا زمان عملیات انفجاریِ بزرگ در سفارت‌های آمریکا در نایروبی و دارالسلام، مطرح بوده‌اند.

نکته‌ی دیگری که دکتر «مأمون فندی» در کتابی که درباره‌ی اسامه بن لادن نوشته، به آن اشاره می‌کند، شاید تا حدودی پاسخ احتمالیِ سؤالاتی را که پیرامون رابطه‌ی افغانی‌ها با بن لادن به ویژه با جنبش طالبان مطرح است، روشن کند.

علی‌رغم تجربه‌ی بن لادن در افغانستان «آن چه بسیاری از افراد بر آن آگاهی دارند این است که «وهّابیت» در افغانستان، پیوسته نیرویی فعّال بوده است و در طول دو قرن پیش از بن لادن، بر جامعه‌ی افغان، تأثیر گذاشته است. در سال ۱۸۲۴، شیخ سعید احمد که وهّابی‌مسلک بود، در منطقه‌ی «پنجاب» بر ضدّ کفّار اعلام جهاد کرد. در واقع او با همان روشی که بن لادن با روسها می‌جنگید، به جنگ با انگلیسی‌ها پرداخت. در سال ۱۸۳۰ وهّابی‌ها، پیشاور را اشغال کردند و در آن جا یک حکومت تشکیل دادند و نام «احمد» را بر پول رایجشان حکّ کردند.

۱ـ آمریکا در آن زمان براین اعتقاد بود که «اتحاد» میان حکمتیار، ربّانی و مسعود، اهداف آمریکا و سیاستهای او را در افغانستان تأمین نمی‌کند. از این رو زمینه را برای جنبش طالبان و پشتیبانی از آن فراهم کرد.

جنبش وهّابیت در افغانستان، بر جنبش‌های دیگر در شمال و غرب آفریقا تأثیر گذاشت. در نتیجه، فعالیّت‌های بن لادن در بسیاری از زمینه‌ها، در امتداد رویکردی تاریخی به حساب می‌آید که ریشه در جامعه‌ی افغانی دارد.»[1]

این بدان معناست که زمینه‌ی تاریخیِ مهمّی برای درآغوش گرفتن بن لادن در افغانستان وجود دارد و شاید این زمینه، علّت اختلاف میان خودِ افغانی‌ها در جنبش طالبان باشد..

مسأله‌ی روابط جنبش طالبان با اسامه بن لادن، تا چند ماه قبل از دو انفجار «دارالسلام» و «نایروبی»، به سردی گراییده بود. اما با وقوع این دو انفجار، این مسأله مانند گذشته رونق گرفت و در آغاز، جنبش طالبان ـ زیر فشار آتش موشکهایی که به سوی پایگاه‌های بن لادن شلیک شدند ـ خود را ناچار دید تا اعلام کند که به هر قیمتی که شده از بن لادن حمایت خواهد کرد.

انگیزه‌ی اعلام حمایت از بن لادن، ناشی از خشم جهانِ اسلام علیه آمریکا به خاطر بمباران سودان و افغانستان با موشک‌های «کروز» بود...

جنبش طالبان در قبال این مسأله جز اتخاذ مواضعِ ضدّ و نقیض، توانایی دیگری نداشت!! آژانس‌های خبری نزدیک به طالبان اعلام کردند که طالبان نه تنها بن لادن را به آمریکا تسلیم نخواهد کرد، بلکه پایبندی خویش را نیز بر حمایت از او اعلام نموده است.

آژانس‌های خبری از زبان ملا محمّد عمر، رهبر جنبش طالبان، نقل کردند که:

□ **ما هرگز اسامه بن لادن را به هیچ کس تحویل نخواهیم داد و با خونمان از او حمایت خواهیم کرد.**

در عین حال، خبرگزاری اسلامی افغانستان، تأکید کرد که اسامه بن لادن به جنبش طالبان وعده داده است، که در مدّت اقامتش در افغانستان، هرگز آمریکا یا کشور دیگری را مورد تهدید قرار ندهد. این خبرگزاری، در تفسیر این وعده گفت: ملا محمّد عمر پس از آن که نسبت به اتّهامات وارده به بن لادن، ابراز نگرانی

۱ـ حسن صبری: بن لادن، الرجل و الاسطورة، ص ۱۸ تا ۱۹.

کرد، از بن لادن قول گرفت که دست به هیچ اقدامی نزند و تهدید کرد که پاسخ حمله‌ی آمریکا به سودان و افغانستان را خواهد داد. امّا معقول‌ترین موضع، خبری بود که روزنامه‌ی پاکستانی *The News* در گفت‌وگویی تلفنی با ملا محمّد عمر، از زبان او نقل می‌کند که: تصمیم دارم از بن لادن درخواست کنم تا خویشتن‌داری نموده و پاسخِ حملات آمریکا را به جنبش طالبان واگذارد...

به دنبال این رویدادها، رویداد مهمّ دیگری که اطّلاعات مربوط به آن از قندهار درز کرد، این بود که میان ملا محمّد عمر و بن لادن، ملاقاتی صورت گرفته و تمامی دیدگاه‌های مربوط به تحوّلات اخیر، مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته است و ملا محمّد عمر، پیرامون حضور بن لادن در افغانستان، درخواستهای مهمّی از او کرده است؛ که شاید معمّاهای پیچیده و قدیمی پیرامون حمایتِ جنبش طالبان از بن لادن را حل کند.

تعدادی از این خواستها به قرار ذیل است:

- **اتّخاذ موضعی شایسته در قبال عربستان؛ زیرا این کشور، قبله‌ی مسلمانان جهان است.**
- **توجّه به روابط حسنه میان طالبان و آمریکا.**
- **احترام به سیاست و قوانین جنبش طالبان.**

واقعیت این است که بن لادن هرگز نخواهد توانست مقیّد به بند اوّل و دوّم باشد؛ زیرا نگرش او به مرحله‌ی بعد از فروپاشی شوروی، براین اساس بنا نشده است و حتی اگر رهبر جنبش طالبان تعهّد کند که او را تسلیم هیچ کشوری نخواهد کرد، بن لادن نمی‌تواند بند سوّم را نیز رعایت کند...

اما این که طالبان تابعیّت افغانی را به بن لادن داده است، بیانگر شاخص‌های زیادی است که تفاهمی میان طرفین صورت گرفته است.

منابع جنبش طالبان بارها به این نکته اشاره کرده‌اند که موضوع، در حال حل شدن است.

اما اسامه بن لادن درصدد انجام چه کاری است؟!

یک نفر از یک میلیارد!!



آگاه باشید...

من یک نفر از یک میلیارد هستم!!

نمی‌توان اقدامات هر مسلمانی را در جهان به عنوان تصویر درستی از اسلام محسوب کرد.

هم‌چنین امکان ندارد که اقدامات یک مسلمان، بیانگر الگوی ایده‌آلِ مسلمان واقعی باشد؛ زیرا او یک نفر از یک میلیارد مسلمان است!! قضیه‌ی اسامه بن لادن هم، همین‌طور است..

اگر کارهای بن لادن نادرستند، بدون تردید برای دست زدن به این کارها، با یک میلیارد مسلمان مشورت نکرده است و در نتیجه، آنان مسؤول کارهای او نیستند! هم‌چنان که اگر اقدامات او درست باشد، او تنها یک عرب مسلمان است که دست به اقدامات درستی زده است!!

اسامه بن لادن که در خلال سالهای اخیر به سرعت نام او درخشیده است؛ می‌تواند تمام اطلاعاتی که مردم جهان را به طور عام، و مسلمانان و عرب‌ها را به

طور خاص، در شناخت او و طرح‌ها و اقداماتش کمک می‌کند، در اختیار آنان قرار دهد.

بایستی گفت: مسائلی وجود دارد که در خلال سخن گفتن از قضیه‌ی اسامه بن لادن، باید در آن‌ها تأمّل کرد. از جمله: مسائلی که خودِ او آن‌ها را مطرح می‌کند و سبب شده است، تا او را مردی مسأله‌دار و عاملِ اختلاف دیدگاه‌ها معرفی کند و او بعضی از این مسائل را در برخی از سخنانش روشن کرده است.

باید با صراحت تمام بگوییم که امروزه مسلمانان در جهان، مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند و این وضعیّت ظالمانه و قهرآمیز، روحِ انسان مسلمان را می‌آزارد و او را خود به خود به جرگه‌ی رویارویی می‌کشانَد. اگر ما بخواهیم این وضعیّت را به‌طور خلاصه بیان کنیم، کافی است که درخواستِ پاپ، ژان پلِ دوّم را درباره‌ی سرنوشتِ مسلمانان در بوسنی و هرزگوین به‌خاطر بیاوریم که به سیاستمداران تمام جهان این گونه توصیه می‌کند: «در شب‌بیداری‌ها، صدای مسیح را در قبالِ سرنوشت ملّت‌ها بشنوید. ای کسانی که سلاح کشتار و خشونت را می‌کَشید، صدای عشقِ نیرومند و مهربان را بشنوید.»[1] بنابراین، در بیشتر جاهای دنیا، جنگ برای نابودیِ مسلمانان، در جریان است!! بسیاری از ملّت‌های مسلمان مانند: مردم عراق و لیبی، زیر بار تحریم‌های مرگ‌آور قرار دارند. «تحریم هوایی و مجازات‌های تحمیلی بر عراق، نمی‌تواند چیزی جز امتداد این جنگ و تداوم کشتار تدریجی یک ملّت، باشد. هر گونه موضعی در قبال حاکم این کشور (صدام) گرفته شود، او یک نفر است.»[2]

محاصره‌ی مردم فلسطین در سرزمین‌های اشغالی، با گرسنگی، خشونت، سرکوب، شهرک‌های صهیونیست‌نشین، آتشِ اسلحه و ترور، نمونه‌ای دیگر از جنایاتی است که بر ضدّ مسلمانان صورت می‌گیرد. گویی که تمام جهان از اقدامات اسرائیل خشنود است و اصلاً کاری برای متوقّف کردن آن نمی‌کند.

روزانه، جنوب لبنان شاهد زشت‌ترین اقدامات به منظور نابودی و کوچاندن

۱ـ د.زینب عبدالعزین، **محاصرة و ابادة**، به نقل از روزنامه‌ی لوموند، در تاریخ ۱۹۹۲/۱۲/۲۷.

۲ـ منبع پیشین، ص۱۸۲.

ملّتی است که می‌خواهد در خاک کشورش زندگی کند و با تمامِ وسایل از آن دفاع نماید.

در این زمینه، شواهد بسیار زیادند و روز به روز، وضعیت ناعادلانه‌ای که انسانِ مسلمان در این جهان با آن روبه‌روست، برای نسلهای مسلمان روشن می‌شود. امری که ضرورتاً به ظهور پدیده‌های گوناگونی می‌انجامد از جمله: **پدیده‌ی اعلان جنگ یک فرد، بر ضدّ ابرقدرتها!!**

آیا وضعیت بن لادن هم، این چنین است؟!

وضعیت بن لادن، پدیده‌ای است که اوضاع و شرایط آن، فراهم شده و پیوسته در حال رشد می‌باشد. از نشانه‌های اساسی این وضعیت، وجود یک حالتِ ناامیدی است! اگر این حالت در دلها ریشه بدوانَد، انسان دست به اقداماتی می‌زند که تمام جهانیان را به وحشت می‌اندازد...

بن لادن به طور شفّاف می‌گوید: «ما مسلمانان، دارای احساس نیرومندی هستیم که همگیِ ما را با هم پیوند می‌دهد. ما با برادرانمان در فلسطین و لبنان، احساس مشترکی داریم. انفجار «اَلْخُبَر» در عربستان، نتیجه‌ی مستقیم اشغال امریکایی‌ها نبود، بلکه در پاسخ به اقدامات و رفتار زشت امریکا بر ضدّ مسلمانان انجام گرفت. هنگامی که شصت نفر یهودی در یک انفجار کشته شدند، تمام دنیا به پاخاست تا این اقدام فلسطینیان را محکوم کند، در حالی که قتل ۶۰۰ هزار کودک عراقی، با هیچ‌گونه واکنش مشابهی روبه‌رو نشد. بدون تردید، کشتار کودکانِ عراقی، یک تهاجم شدید صلیبی علیه اسلام است.»[1]

این است حالتِ اعلان جنگ یک فرد علیه یک ابرقدرت که بیانگر خشم شدید «فردی» است که به خاطر ظلمی که بر مسلمانان می‌رود، از همه چیر مأیوس شده است و راهی جز اقدام عملی، نیافته است...اقدامی که صدای او را به گوش جهانیان می‌رساند، اگرچه این اقدام، شخصی باشد!

در این میان، عوامل زیادی برای اسامه بن لادن فراهم شدد است تا او را یاری

۱ـ رابرت فیسک، گفت و گوی بن لادن با روزنامه انگلیسی **ایندیپندنت**، تاریخ ۱۰/تموز/۱۹۹۶.

نگرفته است؛ زیرا چارچوبی که دیدگاهش را براساس آن پایه‌گذاری می‌کند، این است که «او بدون این که خطر غرب را فراموش کند، با کمونیسم جنگیده است و هدف او از آغاز، «انقلاب اسلامی» و جنگِ تمام عیار تا رسیدن به پیروزی بوده است.»[1] در نظر داشتن چنین هدفی، یکی از مسؤولان سابقِ **سازمان جاسوسی سیا** را برآن داشت که بگوید: «این سربازانِ پیروزمند، بر این اعتقاد هستند که به سادگی می‌توانند هر یک از حکومت‌های موجود را نپذیرند و به عنوان مسلمان، برآنان واجب است که بر ضدّ این حکومت‌ها دست به اقدام بزنند.»[2]

در نتیجه، خطوط جبهه‌هایی که اسامه بن لادن در آنِ واحد در آنها می‌جنگد، گسترده شده است!

و در نتیجه‌ی این اقدامات، آمریکا تداومِ سُلطه بر جهان را توجیه می‌کند و جهان، «**سیاست یک بام و دو هوا**» را فراموش می‌کند. هم‌چنین فراموش می‌کند که کره‌ی زمین از آنِ همه‌ی انسانهاست و اسلام، دین همگی آنها بوده و دشمنِ خشونت و تروریسم است؛ اما اسلام تحت هیچ بهانه‌ای حتی اگر یک میلیارد مسلمان هم حامیِ این شخص (اسامه بن لادن) باشند!!، تجاوز، ظلم و ستم، بهره‌کشی از ملّتها، سوء استفاده از موقعیت‌ها و موشک‌باران شهرها را برنمی‌تابد.



۱ـ طارق فرحات، **گفت‌وگو با بن لادن** که در آن زمان در مجلّه‌ی فرانسوی «**فرانس سوار**» منتشر نشد.

۲ـ **پیتر** آرنت، گفت‌وگو با بن لادن. به گفت و گوهای بخش آخر کتاب مراجعه کنید.

گفت‌وگوهای مطبوعاتی

با اسامه بن لادن

گفت‌وگوهای مطبوعاتی با اسامه بن لادن:

دیدگاه واقعیِ بن لادن، روشن نیست؛ زیرا تمام چیزهایی که درباره‌ی او می‌دانیم، از رسانه‌های گروهی گرفته شده است. بعضی از افکار و عقاید بن لادن را، از خلال گفت و گوهایی که روزنامه‌نگاران در زمان‌های متفاوت با وی به عمل آورده‌اند، می‌توان شناخت. پاسخ‌هایی که در این گفت و گوها آمده است، می‌تواند اصولِ دیدگاه بن لادن را تشکیل دهد؛ زیرا وی تاکنون مضمون هیچ گفت‌وگویی را که از زبان او نقل شده، ردّ نکرده است.

در صفحاتی که فرا روی دارید، گفت‌وگوهایی را که با وی انجام شده، آورده‌ایم. این گفت و گوها به ترتیب عبارتند از:

□ گفت‌وگوی پیتر آرنت، خبرنگار شبکه‌ی سی.ان.ان.آمریکا.

□ گفت‌وگوی جان میلر، خبرنگار شبکه‌ی ای.بی.سی.ان آمریکا.

□ گفت‌وگوی طارق فرحات، روزنامه‌نگار روزنامه‌ی پاریسی «فرانس سوار».

□ گفت‌وگوی رابرت فیسک، خبرنگار روزنامه‌ی انگلیسی «ایندیپندنت».

□ گفت‌وگوی عبدالباری عطوان، روزنامه‌نگار روزنامه‌ی «القدس العربی».

ذکر این نکته ضروری است که برخی از این گفت و گوها به شیوه‌ی «گزارش روزنامه‌ای» تهیه شده‌اند، اما مضمون سخنان بن لادن تغییر داده نشده است.



آیا این سلاح در دست این مرد خواهد ماند؟!

گفت‌وگوی شبکه‌ی CNN

در اواسط ماه ایار ۱۹۹۵ م شبکه‌ی سی.ان.ان. آمریکا، گفت و گویی را که پیتر آرنت، خبرنگار این شبکه، در جای نامعلومی در افغانستان با اسامه بن لادن انجام داده بود، پخش کرد. این شبکه، گفت و گو را در خلال «مجموعه‌ای» که درباره‌ی اسامه بن لادن و جنگ مقدّس او علیه آمریکا تهیه شده بود، پخش کرد.

این مجموعه با این جمله شروع شد: «در یکی از پناهگاه‌های کوهستانی افغانستان، مردی (اسامه بن لادن) زندگی می‌کند، که سخت تحت تعقیب قرار دارد.

سپس صدای بن لادن این چنین پخش شد: «ما بر ضدّ دولت آمریکا اعلام جهاد کرده‌ایم؛ زیرا این دولت، ظالم و جنایت‌کار است.»

مجری برنامه گفت: «دولت آمریکا، این شخص را یکی از مشهورترین کسانی می‌داند که فعالیّت‌های تندروانه در جهان را، مورد حمایت مالی قرار می‌دهد. «فیلیپ ویلکوکس» در وزارت امور خارجه‌ی آمریکا، درباره‌ی بن لادن چنین می‌گوید: او حمایت کننده‌ی اصلی تروریسم است و با ثروت افسانه‌ای خود، توانسته است تعدادی از گروه‌ها و شخصیتها را در جهان بسیج کند.

آنچه در زیر می‌آید متن گفت و گویی است که از تلویزیون *CNN* پخش شد:

پیتر آرنت، خبرنگار این برنامه می‌گوید: اوّل به پیشاور رفتیم و از آن‌جا راهیِ «جلال آباد» شدیم و بالاخره پس از چند روز انتظار، گفت و گو انجام گرفت. نگهبان ویژه‌ی اسامه بن لادن، با بردن کلیّه‌ی تجهیزاتِ ما به جز دوربین - از بیم آن که جایگاه بن لادن مشخص شوْد - موافقت کرد؛ به این علّت که چندین بار تلاش برای ترور بن لادن انجام گرفته بود. سپس ما را با ماشین بزرگی که با پرده استتار شده بود؛ به طرف مغرب بردند؛ منطقه‌ای که جای بن لادن بر فراز ارتفاعات کوه‌های آن قرار داشت. از یک پست بازرسی عبور کردیم که مأمورانش، سراپا مسلّح بودند و برای حصول اطمینان از این که هیچ‌گونه دستگاه مخفی که بتواند

مخفی‌گاه او را آشکار کند همراه نداریم، ما را بازدید بدنی کردند. در کلبه‌ای برفراز یکی از کوه‌هایی که در حدود ۵۰۰۰ پا ارتفاع داشت، به ما اجازه داده شد تا یک ساعت و نیم با بن لادن گفت و گو کنیم. او در آغاز از چند و چونِ سؤالات، اطلاع یافت و موافقت کرد که به اغلب آنها پاسخ دهد؛ اما اجازه‌ی سؤالات بیشتری را به ما نداد.

□ **شما بر ضدّ آمریکا اعلام جهاد کرده‌ای، چرا؟**

□□ بن لادن: «زیرا این دولت، با حمایت از اشغالِ فلسطین توسط اسرائیلی‌ها، دست به اقدامات ظالمانه و جنایت‌کارانه‌ای زده است و باعثِ مرگ تعداد زیادی از فلسطینیان، عراقی‌ها و لبنانی‌ها شده است.»

□ **آیا تنها دولت آمریکا را هدف قرار می‌دهید یا نیروهای آمریکایی و اتباع آمریکایی در عربستان یا حتی شهروندان آمریکایی در خود ایالات متّحده آمریکا نیز در معرض حملاتِ «تروریستی» قرار دارند؟**

□□ بن لادن: «ما در بیانیه‌ای که صادر کرده‌ایم، بر وارد آوردن ضربه به نیروهای آمریکایی در عربستان تأکید نموده‌ایم، تا از این کشور خارج شوند؛ اما در مورد اتباعِ آمریکایی باید بگویم که ما آنان را مورد هدف قرار نمی‌دهیم، ولی بایستی این کشور را ترک کنند؛ چرا که سلامتیِ آنان را تضمین نمی‌کنیم.»

یکی از مسؤولان سابقِ سازمان جاسوسی آمریکا به نامِ **«گراهام فوللر»** می‌گوید: بن لادن تلاش می‌کند تا با استفاده از برخی آیاتِ قرآنی یا تعالیم اسلامی، کارهای خود را توجیه کند و یک وجهه‌ی شرعی و دینی به آن بدهد.

در دهه‌ی هشتاد، بن لادن در اثنای جنگ برای آزادسازی افغانستان، با ایالات متّحده، اهداف مشترکی داشت. این هدف عبارت بود از: بیرون راندن شوروی از افغانستان. در این میان، **سازمان جاسوسی سیا**، سه میلیارد دلار برای تقویت مقاومت افغانی هزینه کرد.

«فیلیپ ویلکوکس» در وزارت امور خارجه‌ی آمریکا می‌گوید: «در واقع، بن لادن و طرفدارانش از تجارب نظامی خویش برای گسترش تروریسم در جهان، سوء استفاده کردند.»

«گراهام فوللر» در این باره می‌گوید: این سربازانِ پیروزمند، بر این اعتقاد هستند که به سادگی می‌توانند هر یک از رژیم‌های فعلی را نپذیرند و به عنوان یک مسلمان برآنان واجب است که بر ضدّ دولت‌های کنونی اقدام کنند و هم‌اکنون، بن لادن با رژیم حاکم بر کشورش، رویارویی می‌کند.

بدون تردید، بن لادن تمامی مخالفان دولت آمریکا را تقویت می‌کند؛ خواه آنان که به شکل مسالمت‌آمیز مخالفت می‌کنند، و خواد کسانی که طرفدار کاربرد خشونت هستند.

بن لادن درباره‌ی حضور آمریکا در سومالی می‌گوید: «ما ادّعاهای آمریکا را مبنی بر دخالت در «سومالی» رد می‌کنیم؛ زیرا اهداف استعماری آمریکا پوشیده نیست. ولی درباره‌ی انفجارهای «ریاض» و «ظهران» در عربستان، باید بگویم که من در آن زمان در عربستان حضور نداشتم؛ و از قهرمانانی که در این دو عملیات دست داشتند از صمیم قلب تشکر می‌کنم؛ اما من افتخار مشارکت در این دو عملیات را نداشتم.»

از میان افرادی که عربستان سعودی آنان را در رابطه با انفجارِ ریاض متّهم دانست، سه تن از آنان، پیشتر در جنگِ افغانستان شرکت کرده بودند. اما در رابطه با انفجار «ظهران»، عربستان سعودی، ایران را متهم کرد، ولی دولت ایران این اتّهام را رد کرد؛ تا این که مقامات «کانادایی» اعلام کردند که یکی از متّهمان حادثه‌ی «ظهران» را دستگیر کرده‌اند و از ارتباط سفارت ایران با این متّهم خبر دادند و ماجرا به این جا ختم شد که حکم اخراج متّهم از آن کشور، صادر شد.

بن لادن: «دولت آمریکا، سرزمین ما را اشغال کرده و منافع ما را به غارت می‌بَرَد و مزدورانش را می‌فرستد تا بر ما حکومت کنند. حال اگر ما تسلیم آنان نشویم، ما را تروریست می‌نامند. هنگامی که کودکان فلسطینی به سوی اسرائیلی‌های غاصب، سنگ پرتاپ می‌کنند، دولت آمریکا آنان را تروریست می‌خواند، ولی هنگامی که اسرائیل، مقرّ سازمان ملل را در لبنان ـ در حالی که پر از زن و کودک بود ـ منفجر کرد، دولت آمریکا هیچ اقدامی در قبال محکومیّت اسرائیل به عمل نیاورد.»

«درباره‌ی «رمزی یوسف» از بن لادن سوال کردیم، اما وی این چنین پاسخ داد: «من

«رمزی یوسف» را نمی‌شناسم و ادّعای سازمان اطلاعات پاکستان در این باره نادرست است».

از سوی دیگر به نظر می‌رسد که شیخ «عمر عبدالرحمان» که به خاطر مشارکت در انفجار «مرکز تجارت جهانی»، هم‌اکنون در آمریکا زندانی است، رابطه‌ی تنگی با اسامه بن لادن داشته باشد و بن لادن از اردوگاه‌های آموزشِ دو گروه اسلامی (جماعت اسلامی و جهاد اسلامی) در مصر، حمایت می‌کند که هر دو جماعت، شیخ عمر عبدالرحمان را رهبر روحی خویش می‌دانند.

□ آیا شیخ عمر عبدالرحمان را به کار گرفته‌ای و آیا او را می‌شناسی؟

□□ بن لادن: «شیخ عفر عبدالرحمان، دانشمند مسلمانی است که اقدامات ظالمانه‌ی دولت آمریکا را فاش می‌کند و اتهام انفجار مرکز تجارت جهانی به او، یک تهمت ساختگی است؛ زیرا وی مردی مسنّ و نابینا است».

□ آیا در عملیات منفجر کردن «مرکز تجارت جهانی» در نیویورک دست داشته‌ای؟

□□ بن لادن: «هیچ رابطه‌ای با این عملیات ندارم».

اسامه از میان ۵۲ پسر، هفدهمین پسرِ این خانواده است که برخی از آنان در ایالات متّحده زندگی می‌کنند. پدرش مسؤول چندین مؤسسه‌ی مهمّ در عربستان بود و مجموعه‌ی شرکتهای بن لادن را سرپرستی می‌کرد. سرمایه‌ی او در حدود ۵ میلیارد دلار است. خانواده‌ی بن لادن، وجود ارتباط با اسامه را تأیید نمی‌کنند، اما سازمان جاسوسی آمریکا ادّعا می‌کند که برخی از افراد خانواده‌ی اسامه بن لادن، از او پشتیبانی می‌کنند.

□ اگر شما فرصت پیدا کنی که پیامی برای کلینتون بفرستی، آن پیام چگونه خواهد بود؟

□□ بن لادن: «حتی شنیدن نام کلینتون، انزجارآور است؛ زیرا وی مسؤول قتل هزاران کودک بی‌گناه است. پیام‌ها و سخنان زیادی برای او ارسال شده است؛ اما چنین به نظر می‌رسد که وی هیچ سخن و پیامی را درک نمی‌کند. ولی اگر از طریق شما بتوانم پیامی را ابلاغ کنم، این پیام برای مادرانِ سربازان آمریکایی خواهد بود. به آنان می‌گویم: اگر پسرانتان برای شما اهمیت دارند، نگذارید آنان آلت

دستِ سیاست آمریکا شوند.»

CNN اعلام کرد که ایالات متّحده آمریکا، هم‌اکنون مشغول یک تحقیق جنایی برضد بن لادن است؛ به این اتهام که وی در اقدامات خشونت‌آمیز بر ضد نیروهای امریکایی دست داشته است؛ اما بن لادن در افغانستان است و آمریکا به وی دسترسی ندارد و افغانستان تحت نفوذ طالبان است.

□ **طرح‌های آینده‌ی شما چیست؟**

□□ بن لادن: «درباره‌ی این طرح‌ها و اقداماتِ آینده، در رسانه‌های گروهی مطالبی را خواهید خواند و یا خواهید شنید!»

در پایان، ذکر این نکته لازم است که نیروهای آمریکایی در عربستان، مقرّ تازه و امنی را در صحرای عربستان تأسیس کرده‌اند...و شرکت بن لادن، این مقرّ را ساخته است!!

گفت‌وگوی شبکه‌ی A.B.C.N

قبل از این که امریکا چندین پایگاه را در سودان و افغانستان بمباران کند، شبکه‌ی *A.B.C.N* آمریکا، گفت و گویی را که روزنامه‌نگار آمریکایی، جان میللر، خبرنگار شبکه‌ی مذکور با اسامه بن لادن انجام داده بود، پخش کرد.

جان میللر در ایار ۱۹۹۸ همراه یکی از رزمندگانِ «**جهاد اسلامی**»، به پناهگاه مخفی بن لادن رفت. این گفت و گو در روزنامه‌های عربی بدین گونه منتشر شد:

خبرنگار، سخنانش را این گونه آغاز کرد: به راستی آمریکایی‌ها از کار بن لادن که در یک خانواده‌ی مرفّه و ثروتمند بزرگ شده و کار او به جایی رسیده که در خطوط مقدّم جبهه به عنوان یک رزمنده بجنگد، شگفت‌زده شده‌اند.

بن لادن این گونه پاسخ داد: «بدون تردید، درک این وضعیت برای کسانی که از حقیقتِ اسلام بی‌خبرند، مشکل است؛ دینی که جهاد در راه اعتلای ارزش‌های اسلامی را ـ صرف‌نظر از ثروتمندی، فقر و موقعیت اجتماعی ـ یکی از ارکان اساسیِ «عبادت» شمرده است.

بن لادن می‌افزاید: «ربط دادنِ اسلام به وضعیت اجتماعی انسان، مقوله‌ی غربی‌ها و غرب‌زدگانی است که ادّعا می‌کنند علّت بازگشت به اسلام، به مشکلات اجتماعی و اقتصادی برمی‌گردد. او برای اثبات این پاسخ، این مثال را آورد که هزاران جوان ثروتمند، جزیرة‌العرب و دیگر مناطق را رها کردند و به جبهه‌های نبرد علیه طاغوتیان پیوستند و تعدادی از آنان در **افغانستان**، **بوسنی و چچن**، شهید شدند».

وی در پاسخ به این سؤال که نظر شما درباره‌ی اقدام آمریکا چیست که برای دستگیری شما یک میلیون دلار جایزه تعیین کرده است، گفت: «آنچه که مدّ نظر ماست، خشنودی خداوند یکتاست».

بن لادن می‌افزاید: «آمریکایی‌ها، خودشان را بر دیگران تحمیل می‌کنند و با هر کسی که با آنان هم‌عقیده نباشد، دشمنی می‌ورزند. آنان در فلسطین، کودکان ما را تروریست می‌خوانند؛ اگر چه این کودکان از سرزمینشان دفاع می‌کنند و با

اسرائیل اشغالگر ـ که با تمام نیرو و امکانات در تلاش است تا آینده‌ی آنها را به ویرانی بکشاند ـ مقاومت می‌کنند.

وی این‌چنین ادامه داد و گفت: جای تعجّب است که رئیس جمهور آمریکا پس از ارتکاب جنایت اخیر رژیم صهیونیستی در «قانا»، که سرهای کودکان را از تن جدا کردند و بیش از صدتن از آنان را کشتند، هم‌چنان از رژیم صهیونیستی دفاع می‌کند و ادّعا می‌نماید، که اسرائیل حق دارد از خود دفاع کند!

وی می‌افزاید: نظر آمریکایی‌ها و تعیین جایزه از سوی آنان برای دستگیری ما، باعث ترس و هراسِ ما نمی‌شود؛ زیرا ما یقین داریم که مرگ و زندگیِ انسان در دست خداست و اگر تمام مردم جهان جمع شوند تا ما را بکشند، قبل از فرارسیدنِ مُهلتی که خداوند برای ما مشخص کرده است، هرگز نمی‌توانند این کار را بکنند. بن لادن در پاسخ به این سؤال کَه اگر دولت آمریکا تصمیم بگیرد تا تهدیدش را عملی سازد و برای دستگیری وی دست به کار شود، او چه اقدامی خواهد کرد؟ گفت: «اگر می‌توانند بیایند و ما را دستگیر کنند. ما در گذشته ضعفِ نیروهای آمریکایی را دیده‌ایم: آن‌ها توانایی جنگهای طولانی را ندارند و فقط می‌توانند به جنگ‌های کوتاه مدّت و «سرد» بپردازند. هنگامی که نیروهای «مارنیز» در بیروت، با دو عملیات انفجاری روبه‌رو شدند، واقعیت این امر ثابت شد و به دنبال آن، در مدّتی کمتر از ۲۴ ساعت، با عجله از بیروت رخت بربستند. این واقعیت در سومالی و جاهای دیگر نیز تکرار شده است.»

درباره‌ی فتوایی که به او نسبت داده شده، مبنی بر اینکه از مسلمانان می‌خواهد آمریکایی‌ها را در هر جایی یافتند بکشند، ـ به ویژه نظامیان و اتباع آمریکا در عربستان ـ بن لادن پاسخ داد: «بدون تردید آمریکایی‌ها پس از پایان جنگِ سرد، روحیه‌ی تجاوزگری در آنها بیشتر شده و به ویژه در تهاجم علیه جهانِ اسلام، گستاخ شده‌اند. در این میان، هر کُنشی با واکنشی نیرومند و یا مشابه آن روبه‌رو خواهد شد. وی هم‌چنین می‌افزاید: تاریخِ تجاوز آمریکا نشان می‌دهد که این کشور، میان شهروندان و نظامیان و حتی میان زنان و مردان و کودکان، فرقی قائل نیست... آمریکایی‌ها اوّلین کسانی هستند که از بمب هسته‌ای برضدّ مردم **هیروشیما و ناکازاکی** در ژاپن استفاده کردند. وی این سؤال را مطرح می‌کند که آیا این بمب‌ها میان نظامیان و غیرنظامیان یا میان مردان و زنان و کودکان، هیچ

تفاوتی قائل شدند؟

بن لادن می‌گوید: موضع آمریکا در قبال قضیه‌ی ملّت فلسطین، شرم‌آور است. آمریکایی‌ها در قبال کشتار مردم «صبرا» و «شتیلا» به دست اسرائیلِ غاصب، سکوت اختیار کردند. در این کشتار، خانه‌ها بر سر کودکان معصوم فرو ریخت... آمریکایی‌ها، کشتار ننگینی را بر ضدّ عراق رهبری می‌کنند که تاکنون منجر به مرگ بیش از یک میلیون کودک عراقی شده است.

بن لادن می‌گوید: تمام این جنایات به بهانه‌ی پاسداری از منافع آمریکا صورت می‌گیرد. ما معتقدیم که کینه‌توزترین و راهزنترین تروریست‌ها در جهان، آمریکایی‌ها هستند و تنها راه جلوگیری از این اقداماتِ آمریکا، کاربرد همان ابزاری است که آنان به کار می‌گیرند و ما میان کسانی که لباس نظامی یا غیر نظامی پوشیده‌اند، فرقی قائل نیستم و با تمام کسانی که در کُشتار مسلمانان و اهانت به اماکن مقدس مشارکت دارند و یهودیان را در ادامه‌ی اشغال فلسطین کمک می‌کنند، می‌جنگیم.

وی در پاسخ به این سؤال که آیا در این گفت و گو، پیامی برای ملّت آمریکا دارد، گفت: من به ملّت آمریکا می‌گویم: آنها، رهبریِ خویش را در دست کسانی گذاشته‌اند که در خدمت منافع واقعی آنان نیستند؛ به ویژه در دوران حکومت «بیل کلینتون»، این امر آشکارتر است و دیگر این حکومت، در داخل ایالات متّحده امریکا، نوکر اسرائیل شده است و در آمریکا حرف اوّل را یهودیانی می‌زنند که وزارتخانه‌های حسّاس را در دست گرفته‌اند، مانند وزرات دفاع، وزارت امور خارجه و دستگاه‌های حسّاس امنیتی مانند: آژانس‌های جاسوسی و غیره... از این‌رو، می‌بینیم که یهودیان، آمریکا را برای اجرای نقشه‌هایشان در سراسر جهان به ویژه در جهان اسلام، به کار می‌گیرند...به همین خاطر به ملّت آمریکا و مادرانِ آمریکایی به طور عموم می‌گویم که اگر آنان ارزشی برای زندگی خود و فرزندانشان قائل هستند، هیچ راهی جز تشکیل یک حکومت ملّی ندارند که به منافع آنان اهمیّت می‌دهد نه به منافعِ یهودیان؛ حکومتی که در کنج خانه‌ی دیگران به آنان تجاوز نمی‌کند. در غیر این صورت، دولتِ آمریکا، کشور را به سوی ویرانی می‌کشانَد.

گفت‌وگوی روزنامه‌ی پاریسی «فرانس سوار»

در نیسان سال ۱۹۹۵ م طارق فرحات، روزنامه‌نگار روزنامه‌ی پاریسی **«فرانس سوار»**، گفت و گویی با اسامه بن لادن انجام داد که سه ساعت به طول انجامید؛ اما بن لادن درخواست کرد که این گفت‌وگو منتشر نشود.

به نظر می‌رسد که این روزنامه، چندین سال به این درخواست پاسخ مثبت داد؛ اما هنگامی که در ۷ آب ۱۹۹۸ سفارت‌خانه‌های آمریکا در «نایروبی» و «دارالسلام» منفجر شدند، بخش‌هایی از این گفت و گو به بیرون درز کرد. آن چه در پی می‌آید، قسمتی از این گفت‌وگو است که خبرگزاری‌ها آن را منتشر کردند.

این رهبر اسلامی، اوّلاً اعتراف می‌کند که مبارزه‌ی مسلّحانه‌ی او در کنار مجاهدان افغان، به دوره‌ای برمی‌گردد که آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند، افغانی‌ها را در جنگ بر ضدّ شوروی کمک کنند. وی می‌افزاید: «سعودی‌ها مرا به عنوان نماینده‌ی خویش در افغانستان انتخاب کردند تا با روس‌های کافر بجنگم. در پاکستان در منطقه‌ای هم‌مرز با افغانستان، اقامت گزیدم و از داوطلبانی که از کشور عربستان سعودی و تمام کشورهای عربی و اسلامی می‌آمدند، استقبال می‌کردم. هم‌چنین اوّلین اردوگاه‌هایم را ایجاد کردم و این داوطلبان، زیر نظر افسران پاکستانی و آمریکایی آموزش می‌دیدند: آمریکایی‌ها، کمک نظامی می‌کردند و سعودی‌ها کمک مالی».

بن لادن توضیح می‌دهد که «**وی با کمونیسم جنگیده است، بدون این که خطر غرب را فراموش کند و از همان آغاز، هدف او «انقلاب اسلامی» بوده است.**»

وی می‌افزاید: به این نکته پی بردم که کافی نیست ما تنها در افغانستان بجنگیم، بلکه باید در تمام جبهه‌ها بر ضدّ ستمِ کمونیسم و غرب به نبرد بپردازیم. از این‌رو، می‌بایست نخست با کمونیسم مبارزه کرد؛ و سپس با آمریکا؛ یعنی یک جنگِ تمام عیار تا رسیدن به پیروزی».

وی می‌افزاید: صرف نظر از این که چه کسانی هم‌پیمان ما می‌شوند، هدف من تنها ایجاد انقلابی براساس اسلام بود و اهداف آمریکا در این میان چندان مؤثر نبود.»

گفت‌وگوی روزنامه‌ی «ایندیپندنت»

رابرت فیسک، روزنامه‌نگار مشهور بریتانیایی، در تموز ۱۹۹۶، گفت‌وگوی مهمّی را با اسامه بن لادن انجام داد که با بازتاب‌های مهمّی روبه‌رو گشت و یکی از مهم‌ترین گفت‌وگوهایی به شمار رفت که با اسامه بن لادن انجام شده است.

در ذیل، متنِ این گفت‌وگو می‌آید:

اسامه بن لادن، مردی لاغر و بلندقامت است. او در حالی که به طرف من می‌آمد، با قیافه‌ی باریک و خوش‌اندامش، در میان مجاهدان همرزمی که همیشه او را احاطه کرده‌اند، برجسته می‌نمود.

حشره‌های بزرگی در آسمانِ تاریک آن نقطه از کوه‌های افغانستان، ما را در میان خود گرفته بودند و مانند میوه‌های خاردار به عبای سعودیِ بن لادن و جامه‌های طرفداران عرب‌تبارش نیز، چسبیده بودند. اسامه بن لادن دارای چشمانی تیز و محاسنی دراز است. او با این قیافه، همراه با همرزمانش در دهه‌ی هشتاد، در میدان‌های نبرد در افغانستان با تهاجم ارتش شوروی رویارویی می‌کرد. اما امروزه این سیمای او تغییر کرده است و محاسنش رو به سفیدی گذاشته و موهای پرپشتش، کم شده‌اند؛ ولی شدّت و حدّت این مرد، فروکش نکرده و همچنان خوفناک است.

بن لادن دو انفجار ریاض و ظهران را نماد خشم سعودی‌ها می‌داند و بر این اعتقاد است که حضور آمریکا در این کشور، نوعی «اهانت» نسبت به ملّت عربستان تلقّی می‌شود.

پس از آن که درباره‌ی حضور نیروهای آمریکایی در عربستان سعودی سخن می‌گوید، می‌افزاید: «هر انسانِ عادّی می‌داند که این کشور، بزرگترین تولید کننده‌ی نفت در جهان است؛ ولی با وجود این، از مالیات‌های سنگین و خدمات نارسا و ناقص رنج می‌برد. امروزه مردم عربستان، خطبه‌های عُلما را در مساجد می‌فهمند و برای بیرون راندن آمریکایی‌ها از عربستان سعودی، قاطعانه عمل

می‌کنند. آن چه که در «ریاض» و «اَلْخُبر» اتفاق افتاد و در نتیجه‌ی آن، ۲۴ آمریکایی کشته شدند، دلیل روشنی برِ خشم شدید مردم عربستان نسبت به آمریکایی‌ها است و سعودی‌ها امروزه می‌دانند که دشمن واقعی‌شان آمریکا است.»

دیدگاه بن لادن، مُبهم و غیرشفّاف است. او می‌گوید: «اگر یک کیلو .تی.ان.تی در کشوری منفجر شود که در طول صد سالِ گذشته، صدای انفجار در آن جا به گوش کسی نرسیده است، مطمئناً انفجار ۲۵۰۰ کیلوگرم تی.ان.تی در «الْخُبر»، دلیل آشکاری بر مقاومت این ملّت در برابر اشغال آمریکا است».

بن لادن این سؤال را مطرح می‌کند و می‌گوید: «آیا اروپایی‌ها در خلال جنگ جهانی دوّم با اشغال‌گری آلمان مقاومت نکردند؟» من (رابرت فیسک) در پاسخ گفتم: اروپایی‌ها این نوع توجیهات را نمی‌پذیرند؛ زیرا نازی‌های آلمان، میلیونها نفر از آنان را به قتل رساندند، در حالی که آمریکایی‌ها اصلاً یک سعودی را هم نکشته‌اند. بنابراین مطمئن باشید که این‌گونه مقایسه‌ها از نظر تاریخی و اخلاقی، اشتباه است.

اما بن لادن با این نظرِ من موافق نبود و گفت: «ما مسلمانان دارای احساسی نیرومند هستیم که همگیِ ما را با هم پیوند می‌دهد. ما درد و رنج برادرانمان را در فلسطین و لبنان احساس می‌کنیم و انفجار «الْخُبر»، واکنشی مسقیم در برابر اشغال آمریکا نیست، بلکه در مقابل اقدامات و برخوردهای آمریکا بر ضدّ مسلمانان صورت می‌گیرد. هنگامی که در یک انفجار، ۶۰ نفر یهودی در داخل سرزمین‌های اشغالی کشته شدند، تمام دنیا به پا خاست و به مدت یک هفته، فقط این اقدام را محکوم می‌کرد؛ در حالی که پس از تحمیل مجازات‌ها از سوی سازمان ملل بر عراق، ۶۰۰ هزار کودک عراقی کشته شده‌اند و این اقدام با هیچ واکنش مشابهی روبه‌رو نشده است. بدون تردید، کشتار کودکان عراقی، یک حمله‌ی شدید صلیبی بر ضدّ اسلام است و ما به عنوان مسلمان، رژیم عراق را دوست نداریم؛ اما بر این اعتقاد هستیم که ملّت عراق و کودکان آن کشور، برادران ما هستند و سرنوشت و آینده‌ی آنها برای ما خیلی اهمیّت دارد.»

در پاسخ به این سؤال که آیا برخی از استقلال‌طلبانِ خشمگینِ سعودی، خشم و کینه‌ی خود را بر سر بریتانیایی‌ها خالی می‌کنند، بن لادن می‌گوید: من از دولت بریتانیا خیلی تعجّب می‌کنم؛ زیرا قبل از این که سودان را ترک کنم، از طریق

سفارتشان در خارطوم، نامه‌ای برای من فرستادند، مبنی بر این که کشور بریتانیا درخواست پناهندگی مرا نمی‌پذیرد. در حالی که اصلاً درخواستِ رفتن به بریتانیا را نکرده بودم. سپس چرا این نامه را برای من فرستادند و در آن می‌گویند: «اگر تو به بریتانیا بروی هرگز تو را نمی‌پذیریم.» این نامه به مطبوعات سعودی فرصت داد تا ادّعا کنند که من از بریتانیا درخواست پناهندگی سیاسی کرده‌ام؛ در حالی که اصلاً این خبر صحّت ندارد.»

به نظر می‌رسد که خشم بن لادن متوجّه آمریکا است. او در تبیین این مطلب می‌گوید: «به اعتقاد من، آمریکایی‌ها دیر یا زود، عربستان را ترک خواهند کرد و جنگی که آمریکا آن را بر ضدّ مردم عربستان اعلام کرده است، به معنای جنگ علیه مسلمانانِ سراسر دنیا است و به همین خاطر، مقاومت علیه آمریکا در جاهای متعدّدی از کشورهای اسلامی، شروع خواهد شد و رهبران و دانشمندانی که به آنان اطمینان داریم، این فتوا را صادر کرده‌اند که بیرون راندنِ آمریکایی‌ها از کشور واجب است. بنابراین حلّ این بحران، در گرو عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی است؛ زیرا حضور نظامی آنان به معنای اهانت به مردم عربستان تلقّی می‌شود.»

امّا آیا آمریکا، مجاهدین افغانی را در جنگ علیه شوروی کمک نکرد؟ بن لادن این گونه پاسخ می‌دهد: «ما دوستِ آمریکایی‌ها نبوده‌ایم و می‌دانیم که آمریکایی‌ها در فلسطین از یهودی‌ها حمایت می‌کنند، در حالی که آنان دشمنان ما به شمار می‌آیند و همان‌طور که می‌دانیم، بیشتر سلاح‌هایی که در اختیار مجاهدانِ افغانی قرار گرفت، سعودی‌ها آن را تهیّه کرده بودند».

اما سؤالاتی از قبیل این که: بن لادن مایل است به کدام کشور عرب مسلمان برود؟ و آیا در کشوری که شریعت اسلامی اجرا می‌شود، کیفرِ مجرمان و سارقان هم‌چنان سر بریدن خواهد بود؟ اینها سؤالاتی بودند که پاسخ‌های بن لادن به آنها کافی و قانع‌کننده نبود. بن لادن می‌گوید: «همه‌ی مسلمانان، دوست دارند در سایه‌ی «شریعت» زندگی کنند، شاید انسان گناهکار هم اگر به شکل منصفانه و عادلانه مجازات شود، به خوشبختی برسد.»

شاید بن لادن یکی از استقلال‌طلبان باشد، اما به طور کلّی میانه‌رو نیست.

گفت‌وگوی روزنامه‌ی «القدس العربی»

در اواخر سال ۱۹۹۶ «**عبدالباری عطوان**»، سردبیر روزنامه‌ی «**القدس العربی**»، گفت‌وگویی با بن لادن انجام داد. مجلّه‌ی «**روز الیوسف**» به خاطر اهمیت این گفت و گو در تاریخ ۱۹۹۶/۱۲/۹ برای دوّمین بار آن را منتشر کرد؛ البته با مقداری حواشی و تعلیقات. ما در این کتاب، دیدگاه عضو تحریریه‌ی مجلّه را حذف کرده‌ایم و تنها سخنانی را که از زبان بن لادن پخش کرده است آورده‌ایم که این چنین می‌گوید:

□ رژیم‌های تمام دنیا از جمله در جهان عرب، عادت کرده‌اند که دیگران را مقصّر بدانند و هر گونه مخالفت را به «سرسپردگی» برای بیگانگان متّهم کنند.

بن لادن می‌گوید: «در سه دهه‌ی گذشته، ملاحظه کرده‌ایم که هر گونه تلاش اصلاح‌گرانه، با اتهام «مزدوری» برای آمریکا و اسرائیل درهم کوبیده شده است.»

عبدالباری عطوان از او می‌پرسد: کسانی وجود دارند که تو را به حمایتِ مالی از جنبش‌های افراطی در لیبی، مصر، الجزایر و کشورهای دیگر متّهم می‌کنند؛ صحّت این ادعا تا چه حدّ است؟

بن لادن جواب داد: «تعدّد نامها برای جهان اسلام چیزی از واقعیت‌ها را تغییر نمی‌دهد. ما همچون یک دولتِ واحد، با جهانِ اسلام همکاری می‌کنیم و همکاری ما با مردم، بر حسب توان و امکاناتمان در مسیر نیکی و تقوا است؛ زیرا ما یک دولت هستیم و دارای یک دین و یک قبله می‌باشیم.»

عطوان از او می‌پرسد: ملاحظه می‌شود که شما اولویت را به قضایای اسلامی دیگر، غیر از قضیه‌ی فلسطین می‌دهید و بسیاری از مردم از این اقدام شما اشکال می‌گیرند، پاسخ شما در این خصوص چیست؟

بن لادن پاسخ عجیبی داد: «مسائل و مشکلات، به حکم نزدیک بودن آنها به زندگی مردم و هم‌چنین نزدیک بودن تاریخ وقوعشان، اهتمام و توجّه ما را می‌طلبند. مثلاً قضیه‌ی افغانستان بدون شک، نزدیک‌تر از قضیه‌ی «مسجد الاقصی»

است و سرزمین حَرمین نیز از چنین اولویتی برخوردار است. در آن زمان، قضیه‌ی افغانستان داغ بود و توجّه امّت اسلامی را می‌طلبید و خداوند بر ما منت نهاد تا در افغانستان جهاد کنیم. وضعیّت حرمینِ شریف نیز این چنین است؛ زیرا اشغال عربستان در مقایسه با اشغال مسجدالاقصی به ما نزدیک‌تر است و این علّت، سبب شده تا به عنوان قبله‌ی تمام مسلمانان، توجّه بیشتری نسبت به آن مبذول شود.

تنها گروهی که غیر از سومالی‌ها با آمریکایی‌ها جنگیدند، برادرانِ مجاهد عربی بودند که در افغانستان با شوروی جنگیده بودند. دولت آمریکا یقین داشت که در «سومالی»، ما با نیروهایشان می‌جنگیم و اعلام کرده بود که نیروهای افراطیِ غیرسومالی وجود دارند که با آمریکا می‌جنگند و منظورشان نیروهای ما بود. نبردهای ما در آن‌جا موفّقیت‌آمیز بود و خسارات بزرگی به آمریکایی‌ها وارد کردیم و در داخل «مگادیشو» آنان را شکار می‌کردیم. «محمّدفرح عیدید» اعلام می‌کرد که نیروهای ما در این عملیات دست ندارند و او در این زمینه راست می‌گفت. بنابراین جنگی که ما امروزه با آمریکا داریم، اوّلین جنگ نیست».

عطوان از او می‌پرسد: اما نیروهای آمریکایی در عربستان نسبت به سومالی از استحکام بیشتری برخوردار هستند و اخیراً به پایگاه «الخرج» منتقل شده‌اند؟

بن لادن این گونه جواب می‌دهد: «این کار به فضل خداوند آسان است و اصلاً استحکامات نظامی آنها در مقابل عزم و اراده‌ی مؤمنانِ مجاهد، تاب مقاومت ندارد. ما در جنگِ «سومالی» از بُزدلی سربازان آمریکایی یکّه خوردیم. دیگر چیزی وجود ندارد که سرباز آمریکایی به خاطر آن بجنگد و غیرت و شهامت آنان تنها یک هیاهوی تبلیغاتی است و اصلاً در مقایسه با جنگجویان شوروی که در افغانستان با آنها جنگیدیم، جنگجو به حساب نمی‌آیند.

سرباز «روسی»، از سرباز آمریکایی شجاع‌تر و استوارتر است. ۱۰ سال در افغانستان بر ضدّ شوروی‌ها جنگیدیم. اعتقاد ما بر این است که جنگ ما با آمریکا، در مقایسه با جنگ‌هایی که در افغانستان داشته‌ایم آسان‌تر است».

بن لادن سخنانش را ادامه می‌دهد و از راز جدیدی پرده برمی‌دارد: «در خصوص یمن نمی‌خواهم چیز مهمّی را اضافه کنم؛ امّا روزنامه‌ها نوشتند که آمریکایی‌ها در مدّتی کمتر از ۲۴ ساعت از «یمن» خارج شدند و کسانی که فرودگاه

را مورد حمله قرار دادند و تلاش کردند تا هواپیمای آمریکایی را در فرودگاه «عَدَن» منفجر کنند، بدین علّت بود که نیروهای آمریکایی به زور وارد یمن شده بودند و «پطرس غالی»، در تماس با رئیس جمهور یمن گفته بود که برای بازگرداندن امنیت در سومالی، براساس یک طرح آمریکا، نیروهایی به این کشور اعزام می‌شوند، لذا از شما می‌خواهیم یک پایگاه در اختیار آنها قرار دهید؛ زیرا ما می‌خواهیم از فرودگاه «عَدَن» به عنوان یک پایگاه «لُجستیکی» استفاده کنیم. دولت یمن با هواپیماهای آمریکایی غافلگیر شد و برخی از جوانان، بر ضدّ این نیروها اقدام کردند و نیروهای آمریکایی درمدتی کمتر از ۲۴ ساعت آن‌جا را ترک کردند.»

بن لادن در حالی که درباره‌ی پیروزی‌هایش بر کمونیست‌ها در یمن جنوبی سخن می‌گوید، می‌افزاید: «در مراکز امنیتی یمنِ جنوبی این مطلب ثابت و مسلّم است که ما قبل از اتّحاد دو یمن، با حزب کمونیست می‌جنگیدیم، زیرا آنان کمونیست‌های کافر و ظالم بودند؛ برمردم ستم می‌کردند و باعث نابودی انسانها و دار و ندارِ آنان می‌شدند و به حریم دینِ خدا تجاوز می‌نمودند و شعار می‌دادند که هیچ کس نمی‌تواند بر حزب آنان پیروز شود. من در مساجد، چندین سخنرانی کردم و مسلمانان را برای جنگ با سوسیالیست‌ها تشویق نمودم و گفتم: تا آخرین قطره‌ی خون با آنان می‌جنگم. دولتِ عربستان به همین خاطر مرا از سخنرانی منع کرد؛ اما به فضل خداوند، جوانان جهاد را ادامه دادند و همکاری ما با این جوانان، بر ضدّ سرانِ کفر در حزب سوسیالیسم، ادامه پیدا کرد.»

عطوان از او می‌پرسد: بسیاری از مردم انتظار داشتند عملیات‌های دیگری شبیهِ عملیات «الخُبر» انجام گیرد؛ اما چنین چیزی اتفاق نیفتاد؛ پاسخ شما در این رابطه چیست؟!

بن لادن این گونه جواب می‌دهد: «بر نظامیان پوشیده نیست که آمادگی برای عملیات‌های بزرگ ـ برعکس عملیات‌های کوچک ـ نیازمند زمانی طولانی است و هنگامی که آمریکا در تهاجم ظالمانه‌اش بر امّت اسلامی، عراق را مورد حمله قرار داد، چندین ماه درنگ کرد. ما نیز اگر بخواهیم دست به کارهای کوچکی بزنیم، بعد از بیانیه‌ی اخیر یکسره می‌توانستیم خیلی ساده دست به کار شویم؛ ولی طبیعتِ نبرد، مستلزم این است که عملیات‌ها ضربه‌ی مُهلکی به دشمن وارد کنند و طبیعتاً

این کار، آمادگی بسیار خوبی را می‌طلبد. در دو انفجارِ ریاض و الخُبر، برای تصمیم‌گیرندگان خردمند آمریکا، پیام کافی وجود دارد تا از جنگِ واقعی میان امّت اسلامی و نیروهای آمریکایی بپرهیزند.»

عطوان از وی می‌پرسد: آیا به تبعیت از دیگران به پناهندگی در یک کشور اروپایی اندیشیده‌ای؟!

بن لادن با نگرانی جواب داد و گفت: «مرگ برای من آسان‌تر از این است که در یک کشور اروپایی سکونت داشته باشم؛ اما برخی از دولتهای عربی برای بدنام کردن من، دست به این شایعه‌پراکنی‌ها می‌زنند. اصل بر این است که انسان مسلمان با جوامع غیر مسلمان، همراه و همگام نباشد.»

بن لادن اعتراف می‌کند که حجم ثروت او به میلیاردها دلار می‌رسد و در پاسخ این سؤال که آیا آن گونه که می‌گویند، ثروت شما میلیاردها دلار است؛ می‌گوید: «خدا را شکر که با بخشش ایمان، بر ما منّت نهاد و ما را از تاریکی‌ها به روشنایی آورد. وظیفه‌ی ما این است که از راه‌هایی که خداوند مقرّر کرده است، این نور را در جهان منتشر کنیم. خدا را شکر که ثروتی به ما داده است که به یاری او، برای دفعِ تجاوزات ظالمانه‌ای که علیه امّت ما صورت می‌گیرد، کفایت می‌کند و وظیفه‌ی امّت اسلامی این است که با مال و ثروتش جهاد کند تا دینِ خدا، جهان‌گیر شود.»

عطوان از وی پرسید: دولتِ سودان از حکم اخراج شما از آن کشور چه دست آوردی داشته است؟

بن لادن جواب داد: «دست آورد قابل ذکری وجود ندارد... و همان‌طور که اطلاع دارید حتی پس از این که سودان را ترک کردم، فشارهای سازمان ملل و آمریکا علیه سودان ادامه داشته است. یکی از مسؤولان آمریکایی در این باره گفته است: اخراج بن لادن از سودان گام مهمّی بود، اما این کشور، مأموریت دراز مدتی پیشِ رو دارد تا حُسنِ نیتش، ثابت شود. بن لادن می‌افزاید: مقامات عالی‌رتبه‌ی دولت عربستان با حکومت سودان تماس گرفتند و تنها یک شرط را مطرح کردند و آن، اخراج اسامه بن لادن و طرفداران او از سودان و جلوگیری از صدور بیانیه‌های وی بود. در این اثنا، مقامات بلندپایه‌ی سودان، شرایط سخت دولت و حجم فشار

عربستان بر آن کشور را به من ابلاغ کردند و از من درخواست نمودند تا از صدور بیانیه‌ها خودداری کنم. من نیز به سرزمین دیگری آمدم که توانِ تحمّل سخن حق را داشته باشد.»

عطوان از او پرسید: ما متوجّه شدیم که شما در پیام اخیرتان، نیروهای بریتانیایی و فرانسوی را از هرگونه تهدیدی استثنا کرده‌ای و تنها بر نیروهای آمریکایی موجود در جزیرة ٱلعرب تأکید کرده‌ای، آیا می‌توانی در این باره توضیح بدهید؟!

بن لادن جواب داد: «پیام برای اروپایی‌ها روشن است. آنان باید با عجله از منطقه خارج شوند. در حقیقت نیروهای اصلی در منطقه، نیروهای آمریکایی هستند و تصمیم منطقیِ خردمندانِ اروپا این است که قبل از آن که نبرد شدّت یابد، نیروهایشان را عقب برانند؛ به ویژه این که آمریکا در منطقه بر همه چیز تسلّط پیدا کرده و هیچ سودی برای اروپائیان در بر ندارد. ما امیدواریم تصمیم‌شان را بگیرند و بیش از این تأخیر نکنند.»

□ امّا اروپا قصد ندارد عقب‌نشینی کند، بلکه می‌خواهد نیروهای واکنش سریع تشکیل دهد؟!

بن لادن این گونه جواب می‌دهد: «ما معتقدیم که آنان عقب‌نشینی خواهند کرد و هر اندازه عجله کنند، در امان خواهند بود و دخالت ظالمانه‌ی آن‌ها توجیه‌ناپذیر است.»

بن لادن از این حقیقت پرده بر می‌دارد که در سال ۱۹۹۳ دوبار در سودان مورد سوء قصد قرار گرفته است. او در این بارد می‌گوید: طبقِ معمول هر روز ساعت ۵ بعدازظهر با برادران میهمان ملاقات می‌کردیم. در آن روز، قضای خداوند بر آن بود که در موعد مقرّر در آن‌جا حضور نیابم. در این لحظه صدای یک رگبار گلوله را شنیدم که به‌سوی میهمان‌سرا ـ که از خانه‌ی من جدا بود ـ شلیک شد و چند گلوله را نیز به سوی منزل ما شلیک کردند. من اسلحه را برداشتم و به قسمت شرقی خانه رفتم تا ماجرا را پی‌جویی کنم و به پسر بزرگم عبدالله نیز، اسلحه دادم و او را مأمور کردم تا در خانه سنگربندی کند. بر این اعتقاد بودم که یک گروهِ مسلح، «پُست نگهبانی» را مورد تهاجم قرار داده است. از این‌رو، برای درگیری

آماده شدیم. سپس روشن شد که یکسره میهمان‌سرا مورد حمله قرار گرفته و سه جوان وارد آن جا شده‌اند و میهمانان را زیر آتش گرفته‌اند و در نتیجه سه تن از آنان به شدّت زخمی شده‌اند. مهاجمان به سوی مکانی که معمولاً در آن‌جا می‌نشستم، آتش گشوده بودند. یکی از میهمانان از ناحیه شکم و دیگری از ناحیه‌ی ران و سوّمی از ناحیه‌ی ساقِ پا زخمی شده بود و فوراً برادران به درگیری با مهاجمان پرداخته بودند. در نزدیکی خانه‌ی ما، نیروهای پلیسِ سودان با مهاجمان درگیر شدند و در نتیجه دو تن از مهاجمان کشته شدند و سوّمی مجروح گردید. برخی از برادران، زخم‌هایشان سبک بود.. دوّمین سوء قصد در مسجد «الثورة» در شهر «أم درمان»، زمانی بود که گروهی در اثنای نماز تلاش کردند تا مرا بکشند.»

بن لادن از ذکر نامِ عاملان این سوء قصد به جان خویش، پرهیز کرد.

بن لادن در پایانِ گفت و گویش تأکید نمود که امکان ندارد به سودان بر گردد. هم‌چنین رفتن به عراق را رد کرد؛ اما میان دو کشورِ افغانستان و یمن مردّد بود. وی افزود که: تنها جای طبیعی من کوه‌ها است و موقعیت یمن، کوهستانی است و مردم آن دارای بافت قبیله‌ای بوده و مسلّح می‌باشند و انسان در آن‌جا می‌تواند هوای پاکیزه‌ای استنشاق کند.



اسامه بن لادن همراه برخی از رزمندگان در یکی از غارهای کوهستانی (کوه‌ها تنها جای طبیعی من هستند...)

منابع و مآخذ

منابع و مآخذ:

۱ـ الحبش، د. محمّد. **الشيخ احمد كفتارو و منهجه فى التجديد و الإصلاح**، دارالشيخ أمين كفتارو، دمشق ۱۹۹۶.

۲ـ الزوبى، ممدوح. **هل ستسقط امريكا؟**، دارالرشيد، دمشق ۱۹۹۶.

۳ـ طماشى، محمّد. **عظماء و مفكرون يعتنقون الاسلام**، دارالمحبة، دمشق ۱۹۹۳.

۴ـ العريضى، د. يحيى. **مسؤول امريكى اعتنق الاسلام**، دارالرشيد، دمشق ۱۹۹۸.

۵ـ عبدالرحمن العک، الشيخ خالد. **عوامل التطرف و الغلوّ و الارهاب و علاجها فى ضوء القرآن و السنة**، دارالمكتبى، دمشق ۱۹۸۷.

۶ـ عبدالعزيز، د.زينب. **محاصرة و إبادة (موقف الغرب من الاسلام)**، المؤسسة الجامعية للدراسات و النشر و التوزيع، بيروت ۱۹۹۳.

۷ـ العريضى، د. يحيى. **الإسلام و الغرب (معطيات جديدة)**، دارالرشيد، دمشق ۱۹۹۸.

۸ـ غارودى، روجيه. **الولايات المتحدة طليعة الإنحطاط**، ترجمة: مروان حموى، دارالكاتب، دمشق ۱۹۹۸.

۹ـ **الكتاب المقدس**، دارالكتاب المقدّس فى العالم العربى، بدون تاريخ أو مكان نشر.

۱۰ـ لويس، برنار. **الإسلام و الغرب**، دارالجديد، بيروت، دمشق ۱۹۹۴.

۱۱ـ لويس، برنار. **اللغة السياسية فى الإسلام**، دارالرشيد، مؤسسة الايمان، (دمشق، بيروت)، ۱۹۹۷.

۱۲ـ المصرى، احمد، محمّد عادل. **النفط العربى و الاستراتيجية الأمريكية**، دارالمصير للطباعة و النشر، بيروت ۱۹۸۱.

۱۳ـ ندّاف، عماد. **احمد كفتارو يتحدث**، دارالرشيد، ۱۹۹۷.

۱۴ـ هويدى، فهمى. **حدث فى افغانستان**، دارالكلمة، بيروت ۱۹۷۹.

۱۵ـ هونكه، زيغريد. **التوجه الاوروپى الى العرب و الاسلام (حقيقة قادمة و قدر محتوم)**، ترجمة: د. هانى صالح، دارالرشيد، مؤسسة الايمان (دمشق ـ بيروت) ۱۹۹۸.

روزنامه‌ها و مجلّات عربی:

۱ـ میخائیل شتاینهاوزن. **صراع الحضارات فی نظریة هنتنغتون، صحیفة الأنوار اللبنانیة**، ۱۹۹۸/۸/۲۶.
۲ـ زکی شهاب. **الأفغان العرب (الرؤوس الکبیرة فی أوروبا)، مجلة الوسط**، لندن، ۱۹۹۶/۵/۶.
۳ـ حسین إبراهیم. **لماذا تکبیر حجم بن لادن؟، مجلة الشراع اللبنانیة**، فی ۱۹۹۸/۹/۷.
۴ـ ریاض نجیب الریس. **الفترة الحرجة، صحیفة النهار اللبنانیة**، یومی الاثنین ۱۹۹۸/۸/۳۱ و الاثنین ۱۹۹۸/۹/۷.
۵ـ **قصة أسامة بن لادن. مجلة المجلة**، لندن فی ۱۹۹۸/۸/۳۰.
۶ـ حسن صبری، **بن لادن و الأسطورة، مجلة المصور المصریة**، تاریخ ۱۹۹۸/۸/۲۸.
۷ـ محمّد عبدالمنعم. **رسائل الجنرال توماهوک، مجلة روز الیوسف المصریة**، تاریخ ۱۹۹۸/۸/۲۴.
۸ـ محمّد علی صالح، کمال قبیسی. **المطلوب رقم واحد فی العالم، مجلة المجلة**، لندن فی ۱۹۹۸/۸/۳۰.
۹ـ کرم جبر. **حرب الفتاوی بین أسامة بن لادن و الشیخ بن باز، مجلة روزالیوسف**، فی ۱۹۹۵/۲/۶.
۱۰ـ فیصل جلول. **مؤتمر الخرطوم: الأممیة الاسلامیة تخسر عروبتها، مجلة الوسط**، فی ۱۹۹۵/۴/۱۰.
۱۱ـ سلیم نجم. **خفایا «إمارات» الأممیة الاسلامیة فی أفغانستان، مجلة الحوادث اللبنانیة**، ۱۹۹۷/۴/۱۱.

به اضافه‌ی آرشیو روزنامه‌های ذیل:
الشرق الأوسط، السیاسیة، النّهار، الأهرام، الحوادث المصریة، الشرق اللبنانیة و گزارش‌های بنگاه‌های خبررسانی **فرانس پرس و رویتر** و هم چنین مجلّه‌های **روزالیوسف، الحوادث، الأسبوع العربی، المجلّة و الوسط.**

منابع خارجی:

1. *The Daily Star 20/8/1998*
2. *The Sun day Times 16/8/1998*
3. *The Daily Telegraph 21/8/1998*
4. *Times 21/8/1998*
5. *The Independent on sunday 23/8/4998*
6. *The Guardian In ternational.*
7. *News week.*